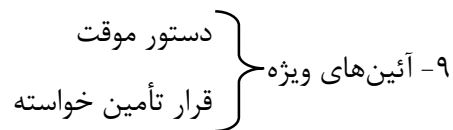
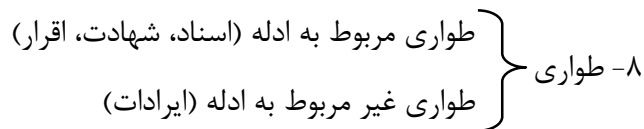
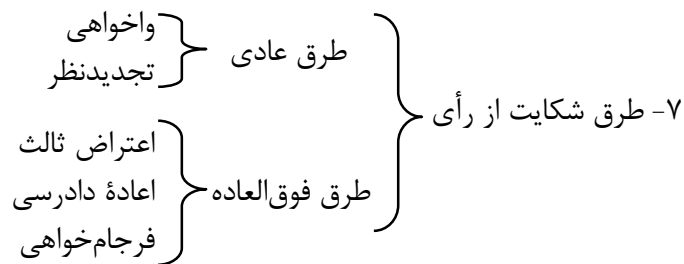


توضیحات لازم قبل از مطالعه کتاب:

- ۱- مطالبی که زیر آنها یک خط کشیده شده است، مهم می باشند.
- ۲- مطالبی که زیر آنها دو خط کشیده شده است، بسیار مهم می باشند.
- ۳- ذکر شماره مواد بدون نام قانون آن، منظور مواد قانون آئین دادرسی مدنی می باشد. و در سایر موارد نام قانون مربوطه ذکر شده است.

جلسه اول: ۸۸/۸/۱۴

- ۱- دعا } مفهوم دعا، انتقال و زوال دعا
 } شرایط دعا
 } انواع دعا
- ۲- صلاحیت } ذاتی
 } نسبی
 } مراجع حل اختلاف در صلاحیت و کیفیت اختلاف در صلاحیت
- ۳- دفاع یا پاسخ‌های خوانده } ایرادات
 } دفاع به معنای اخص
 } دعوای متقابل
- ۴- اقامه دعا } دادخواست و شرایط آن
 } جریان دادخواست یا جلسه رسیدگی
 } مواعد
 } ابلاغ دادخواست
- ۵- رسیدگی دادگاه } تشکیل جلسه رسیدگی
 } معیار اولین جلسه رسیدگی
 } حقوق اصحاب دعا در اولین جلسه رسیدگی
- ۶- تصمیمات دادگاه } حکم
 } قرار
 } سایر تصمیمات



۱۰- داوری

مفهوم دعوا:

دعوا در سه مفهوم به کار برده شده:

- ۱- حق قانونی اقدام که برای مدعی حق تضییع یا انکار شده وجود دارد.
- ۲- به معنای منازعه یا اختلافی که در دادگاه مطرح است.
- ۳- به معنای ادعا (یا در دادگاه مطرح نشده یا در حین رسیدگی به دعوا مطرح می شود).

انتقال دعوا:

انتقال دعوا یا ارادی است و یا قهری.

انتقال ارادی دعوا مثل اینکه در دعوای حق المجری مالک ملک، ملک خود را به دیگری بفروشد.

انتقال قهری مثل ارث. که دعوا به طرفیت وراث قابل رسیدگی است. (یا ورشکستگی)

نکته: آیا هر دعوایی قابل انتقال است؟ دعوا علی‌الاصول قابل انتقال است مگر در دعاوی شخصی مثل طلاق و تمکین که قائم به شخص بوده و قابل انتقال اعم از قهری و ارادی نمی‌باشد.

زوال دعوا:

در زوال دعوا یا از طریق: ۱- زوال حق اصلی است. یا ۲- زوال دادرسی است.

در زوال حق اصلی

الف: صدور حکم، قطعی است. (رد دعوی مواد ۸۴ و ۸۹)

ب: ارادی (سقوط دعوی)

ج: قهری.

در صدور حکم قطعی می‌توان به اعتبار امر مختومه اشاره کرد. (قرار رد دعوی)

در زوال ارادی می‌توان به ابراء، تبدیل تعهد و اداء دین اشاره کرد. (قرار سقوط دعوی)

در زوال قهری می‌توان به مالکیت مافی‌الذمه اشاره کرد. (قرار سقوط دعوی)

• اگر حق اصلی زائل شود، قرار سقوط دعوی صادر می‌شود.

د: بند «ج» ماده ۱۰۷، خواهان پس از ختم مذاکرات اصحاب دعوا، دادخواست خود را

مسترد دارد و خوانده نیز به این استرداد او راضی نباشد. (قرار سقوط دعوی)

زوال دادرسی:

بند «الف» ماده ۱۰۷، خواهان تا اولین جلسه دادرسی دادخواست خود را مسترد

نماید. (تا اولین دفاع در جلسه اول را هم در بر می‌گیرد.) (قرار ابطال دادخواست)

بند «ب» ماده ۱۰۷ مادام که دادرسی تمام نشده خواهان می‌تواند دعوای خود را

مسترد نماید.

قرار رد دعوی:

بند «ج» ماده ۱۰۷ خواهان دادخواست خود را مسترد کند و خوانده راضی باشد.

(قرار رد دعوی)

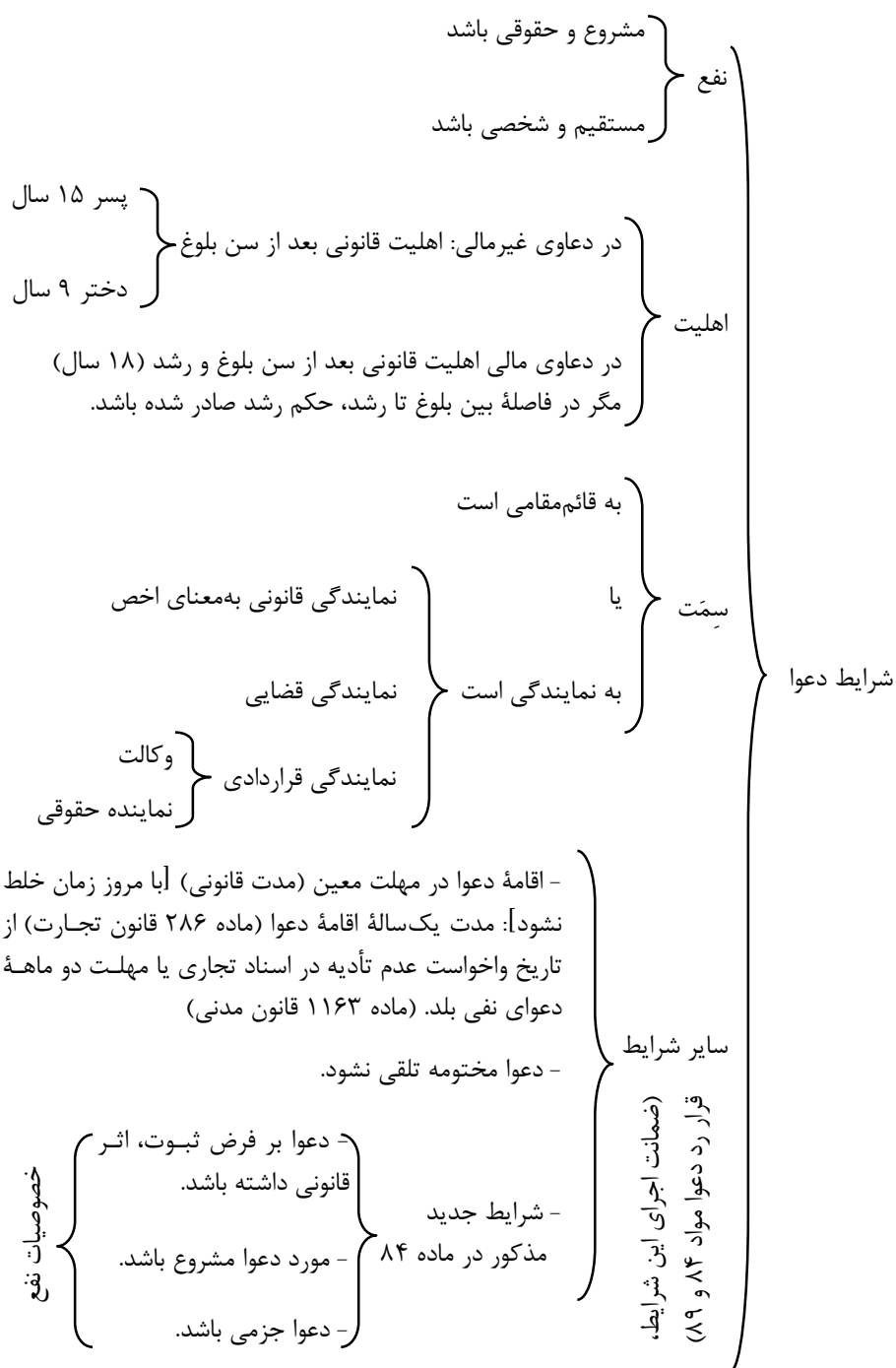
این امور در صورتی است که خواهان دادخواست را بعد از مذاکرات اصحاب دعوا

مسترد کند.

نکته: برای بند «ج» هر سه شرط فوق باید وجود داشته باشد تا استرداد دعوی مشمول بند «ج» شود، و الا حسب مورد استرداد دادخواست یا دعوا مشمول بند «الف» و «ب» است. (سه شرط عبارتند از: ۱- ختم مذاکرات اصحاب دعوا ۲- دادرسی تمام شده باشد. ۳- رأی آماده انشاء باشد).

نکته: قرار سقوط دعوا در حکم حکم است چون رسیدگی کامل صورت گرفته. پس علیرغم عدم تصریح قانونگذار قائل به وجود اعتبار امر مختومه برای این قرار هستیم. زوال حق اصلی: حق قانونی اقدام زایل شود.

زوال دادرسی: حق قانونی اقدام زایل نشده بلکه دادرسی زایل شده است. زوال حق اصلی باید طبق تئوریک قرار سقوط دعوا صادر شود ولی اگر زوال حق اصلی از طریق صدور حکم قطعی باشد برابر مواد ۸۴ و ۸۹ قرار رد دعوا صادر می شود. اما طبق دو بند دیگر (زوال حق اصلی از طریق قهری و ارادی) زوال حق اصلی قرار سقوط دعوا صادر می شود.



هر ذیحقی ذینفع محسوب نمی‌شود؛ و هر ذینفعی ذیحق محسوب نمی‌شود. ممکن است کسی در اعلام بی‌اعتباری یک سند ذیحق باشد و واقعاً آن سند باطل باشد. اما چون در طرح دعوی بطلان سند، ذینع نیست، دعوی او به استناد بند ۱۰ ماده ۸۴ و ماده ۸۹ محکوم به رد است.

نکته ۱- برخی از اساتید منجز بودن حق اظهار شده در دادگاه و تقدیم دادخواست را نیز از شرایط اقامه دعوا دانسته‌اند. اما بنا بر نظر دکتر شمس، این دو شرط از شرایط اقامه دعوا نیست.

نکته ۲- فقدان شرایط اقامه دعوا مانع از طرح دعوا نیست، بلکه وجود شرایط اقامه دعوا شرط پیروزی خواهان در دعواست.

نکته ۳- ضمانت اجرای فقدان هر یک از شرایط فوق، صدور قرار رد دعوا یا عدم استماع دعواست.

ذینفع بودن یعنی:

اولاً: خواهان دارای نفع مشروع در دعوا باشد. پس دعوی ارث و ولد متولد از زنا مستنداً به ماده ۸۸۴ قانون مدنی مسموع نیست. چون متولد از زنا در دعوی ارث از زانی ذینفع محسوب نمی‌شود.

ثانیاً: نفع باید به وجود آمده و باقی باشد. پس دعوی پسر به خواسته محکوم نمودن بدهکار پدر به پرداخت بدهی خود قبل از فوت پدر مسموع نیست. چون لحظه تحقق ارث، حین الفوت مورث است. و تا مورث زنده است نفعی برای وارث به وجود نیامده تا بتواند ذینفع باشد.

ثالثاً: شخصی و مستقیم باشد. به عنوان مثال A از B طلبکار است و B به دلیل عدم دسترسی به اموال خود، معسر و عاجز از پرداخت است و C مطالباتی دارد. A نمی‌تواند علیه C دادخواست به خواسته تحصیل مطالبات B را بدهد چون نفع مستقیم و شخصی ندارد.

اهلیت:

بدیهی است که بعد از سن ۱۸ سال اگر حکم حجر صادر شده باشد محجور اهلیت قانونی برای اقامه دعوا ندارد.

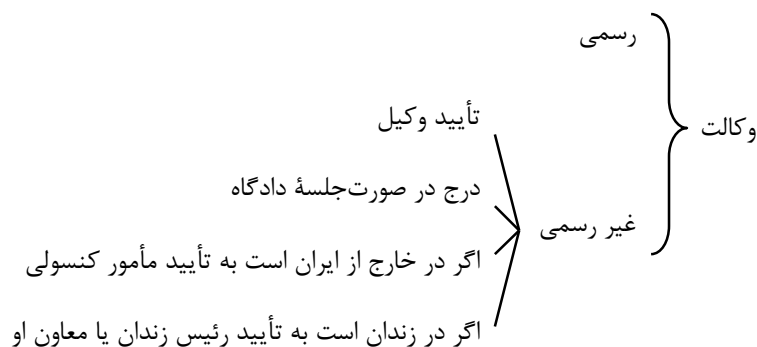
به نظر دکتر شمس، هر ذینفعی دارای سمت در دعواست. ضمانت اجرای فقدان سمت در دعوا، صدور قرار رد دعواست. (بند ۵ ماده ۸۴)

عمده‌ترین مصادیق قائم‌مقامی در حقوق ما، وارث و مدیر تصفیه است. در نمایندگی، دادگاه دو چیز را احراز می‌کند: ۱- دلیل نمایندگی ۲- آن نمایندگی از انواعی باشد که به موجب قانون بتواند طرح دعوا کند. نمایندگی قانونی به معنای اخص آن نوع نمایندگی است که در قانون به آن تصریح شده و اراده طرفین در آن نقشی ندارد. مانند: پدر، جد پدری، و مدیر شخص حقوقی. نمایندگی قضایی آن نوع نمایندگی است که منشاء آن رأی دادگاه است مانند: قیم، امین غایب مفقودالاثر، امین عاجز و امین جنین. نمایندگی قراردادی شامل وکیل دادگستری و نماینده حقوقی می‌شود. مستند نمایندگی حقوقی، ماده ۳۲ است.

به استناد این ماده در امور حقوقی، ادارات دولتی می‌توانند از اداره حقوقی خود یا کارمندان رسمی خود با داشتن یکی از شرایط: ۱- لیسانس با دو سال سابقه کارآموزی، ۲- دو سال سابقه کار قضایی یا وکالت؛ به عنوان نماینده حقوقی استفاده کنند. احراز یکی از این دو شرط با بالاترین مقام اجرایی آن سازمان یا قائم مقام قانونی وی است. پس در امور حقوقی و دیوان عدالت اداری استفاده از نماینده حقوقی مجاز است. اما در امور کیفری به نظر دکتر شمس استفاده از نماینده حقوقی مجاز نیست چون استفاده از غیر وکیل دادگستری در دعاوی استثنایی بوده و باید در محدوده نص تفسیر شود.

وکالت در دعاوی:

ماده ۳۱: در دعاوی حقوقی حداکثر ۲ وکیل و در دعاوی کیفری در مرحله دادرسی حداکثر یک وکیل و در مرحله دادگاه حداکثر تعداد وکلا محدودیتی ندارد. ماده ۳۲: مستند قانونی نماینده حقوقی.



سوگند قابل توکیل نیست اما قبول یا رد سوگند قابل توکیل است.
 ماده ۳۹: این توقف یک‌ماهه با جمع مواد ۳۹، ۴۰ و ۴۳ موجب تجدید جلسه نمی‌شود مگر وفق ماده ۴۰ اخذ توضیح لازم باشد.
 ماده ۴۰: پس اگر اخذ توضیح لازم باشد دادرسی به تأخیر می‌افتد و حتی ممکن است جلسه تجدید شود.
 انتهای ماده ۴۳: مگر اخذ توضیح لازم باشد.
 نکات ماده ۴۱:

- ۱- حضور در دادگاه برای وکیل اختیاری نیست و اگر نیاید تخلف انتظامی است.
 - ۲- اگر وکیل برای عدم حضور در دادگاه عذر موجهی داشته باشد و دادگاه نیز آن عذر را موجه تشخیص دهد جلسه را تجدید می‌کند.
 - ۳- ناظر به وکیل است و اصیل و نماینده را شامل نمی‌شود. اما با توجه به ملاک ماده ۳۰۶ می‌توان این نتیجه را گرفت که اگر اصیل یا نماینده نیز دارای عذر موجهی باشند و دادگاه این عذر موجه را بپذیرد جلسه دادگاه به دلیل عذر موجه اصیل یا نماینده تجدید می‌شود.
- ماده ۴۲: وکیل معذور یا وکیلی که همزمان در چند دادگاه دعوت شده حتی اگر حق توکیل هم داشته باشد مکلف به معرفی وکیل دیگر نیست بلکه می‌تواند لایحه بفرستد.
- تفاوت مواد ۴۵ و ۴۷:

- ۱- در ماده ۴۷ فوت وکیل یا ممنوعیت از وکالت قهری است ولی در ماده ۴۵ استعفا ارادی است.
 - ۲- ماده ۴۷ ابلاغ به موکل است اما ماده ۴۵ اطلاع موکل.
- سایر نکات:

- ۱- عدم پرداخت حق الوکاله مسقط تکلیف وکیل نیست.
- ۲- مقررات وکالت تابع عقد وکالت در قانون مدنی است. با عزل، استعفا، فوت یا جنون وکیل یا موکل، حجر موکل جز در اموری که حجر مانع توکیل نیست و حجر وکیل جز در اموری که حجر مانع از وکالت نیست وکالت منقضی می‌شود.

نسخ } تأسیسی: دادگاه حکم می‌دهد.
اعلامی: قرارداد منفسخ و دادگاه فقط فسخ را اعلام می‌کند.

نسخ، ارادی است. اما منفسخ، غیر ارادی است. مرور زمان به مدتی اطلاق می‌شد که پس از آن مدت دعوا به شرط ایراد خواننده در اولین جلسه رسیدگی مسموع نبود و دادگاه در این فرض، قرار عدم استماع دعوا صادر می‌کرد (نه قرار رد دعوی). در حال حاضر در دعاوی حقوقی مرور زمان نداریم ولی در دعاوی کیفری در مجازات‌های بازدارنده مرور زمان ۳ ساله، ۵ ساله و ۱۰ ساله داریم که در صورت احراز آن قرار موقوفی تعقیب صادر می‌شود. اگر دعوا در مهلت معین طرح نشود دادگاه بدون نیاز به ایراد خواننده رأساً قرار رد دعوا صادر می‌کند. در صورتی که مرور زمان نیاز به ایراد خواننده در اولین جلسه دادرسی دارد. در مرور زمان حق اصلی ساقط نمی‌شود اما عدم رعایت مهلت قانونی موجب سقوط حق اصلی است.

الف: عینی - شخصی - مختلط: به اعتبار ماهیت حق مورد اجراست.
 دعوای عینی: ۱- دعوای مالکیت گوشی موبایل ۲- دعوای الزام به تسلیم مبیع
 ثمره عملی:

- ۱- در دعوای عینی ذوالحق می‌تواند عین مالش را اگرچه در تصرف هر شخصی باشد بگیرد.
- ۲- در دعوای عینی غیرمنقول، دادگاه محل وقوع مال غیرمنقول، صالح به رسیدگی است؛ در حالی که در دعوای شخصی علی‌القاعده دادگاه محل اقامت خوانده صالح به رسیدگی است.
- ۳- از آثار حق عینی، حق تقدم و حق تعقیب است.

ب: منقول و غیرمنقول: به اعتبار موضوع دعوا

- | | | |
|---|---|--|
| ۱- بدون منشأ قراردادی (خسارت، اجرت‌المثل)
دعوای غیرمنقول
۲- با منشأ قراردادی (مطالبه ثمن) دعوای منقول | } | دیون مربوط به مال غیرمنقول
ثمره عملی: |
|---|---|--|

- ۱- هزینه دادرسی دعوای غیرمالی پرداخت می‌شود.
- ۲- قابلیت تجدیدنظر

انواع دعوا

ج: مالی و غیرمالی

د: دعوای مالکیت

دعوی عینی: دعوی است که ماهیت حق مورد اجراء از حقوقی است که برای اشخاص نسبت به اعیان اموال حاصل می‌شود. مثل حق مالکیت اعم از عین یا منفعت، حق انتفاع، حق ارتفاق، دعوی خلع ید، تخلیه ید، حق العبور، دعوی تصرف و دعوی افراز.

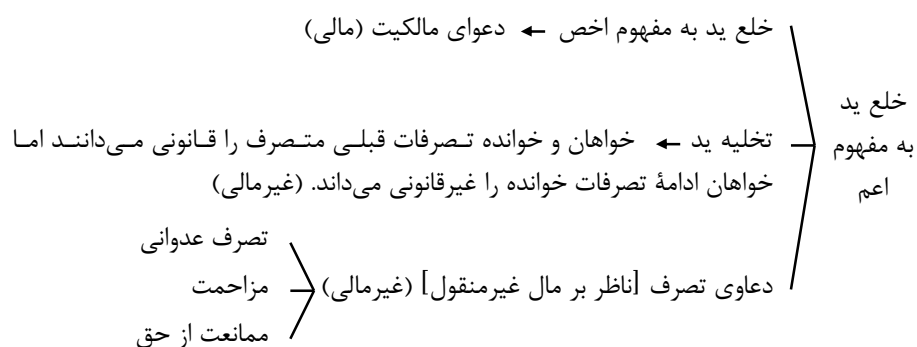
دعوی شخصی: دعوی است که ماهیت حق مورد اجراء شخصی و عمدی است. مثل دعوی مطالبه دین، الزام به فعل یا ترک فعل.

دعوی مختلط: دعوی است که موضوع مستقیم آن، مطالبه مال منقول یا اجرای تعهد است.

ماده ۲۰ قانون مدنی کلیه دیون، ثمن مبیع و مال الاجاره را منقول دانسته است. اگر موضوع دعوا مطالبه مال منقول باشد، دعوا عینی و منقول است؛ و اگر موضوع دعوا الزام خوانده به انجام تعهد باشد خواه دعوا در ارتباط با مال منقول باشد یا غیرمنقول، دعوا شخصی و منقول است. پس دعوی تعهد به احداث ساختمان یا تحویل مال غیرمنقول یا الزام به تنظیم سند مال غیرمنقول، دعوی شخصی و منقول است.

دکتر کاتوزیان دعوی تسلیم مبیع در فرضی که مبیع غیرمنقول است را غیرمنقول دانسته؛ بر خلاف دکتر شمس که این دعوا را منقول می‌داند. اما هر دو استاد، دعوی خسارت و اجرت المثل مال غیرمنقول را غیرمنقول می‌دانند و دعوی مطالبه اجاره بها یا ثمن مبیع را منقول می‌دانند.

دعوی غیرمنقول: دعوی است که موضوع مستقیم آن، مال غیرمنقول یا حقوق راجع به آن است. مثل دعوی مالکیت، حق ارتفاق، حق انتفاع و دعوی تصرف مال غیرمنقول.



نکات ماده ۱۲:

۱- ثمره عملی تشخیص دعوی منقول از غیرمنقول در تشخیص دادگاه صالح نمایان می‌شود.

۲- در دعوی منقول، علی‌القاعده اصل صلاحیت دادگاه محل اقامت خواننده حاکم است اما در دعوی غیرمنقول، استثناء صلاحیت دادگاه محل وقوع مال غیرمنقول حاکم است.

به نظر دکتر شمس نص ماده ۱۲ قانون آئین دادرسی مدنی که در تأیید ماده ۱۸ قانون مدنی کلیه دعوی راجع به اموال غیرمنقول را غیرمنقول دانسته در مقام بیان یک اصل نیست و نصی استثنایی است که باید مضیق و در حدود مصادیق مذکور در ماده ۱۲ و رأی وحدت رویه به‌صورت مضیق تفسیر شود. پس با این استدلال در موضع شک در خصوص منقول یا غیرمنقول بودن یک دعوا اصل را بر منقول بودن دعوا می‌گذاریم.

تقسیم‌بندی دیگر دعوا، تقسیم به دعوی مالی و غیرمالی است. اگر حقی که مورد تضییع و انکار واقع شده حق مالی باشد دعوا مالی است؛ و اگر آن حق غیرمالی باشد دعوا غیرمالی است.

حق مالی حقی است که اجرای آن مستقیماً برای دارنده آن حق ایجاد منفعتی نماید که قابل تقویم به پول باشد یا دفع ضرری نماید که قابل تقویم به پول باشد. مانند حق شفعه، حق فسخ در معاملات مالی، دعوی بطلان معاملات مالی، دعوی استرداد سندی که موضوع آن، مال است.

حق غیرمالی حقی است که اجرای آن منفعتی که مستقیماً قابل تقویم به پول باشد ایجاد نمی‌کند مانند حق بنوت، طلاق، زوجیت، الزام به انجام تعهدات غیرمالی، دعوی استرداد سند با موضوع غیرمالی، رجوع در طلاق، نَسَب، وکالت، حجر، وقف، ثلث، تولیت.

دعوی غیرمالی به غیرمالی ذاتی و غیرمالی اعتباری تقسیم می‌شوند. دعوی غیرمالی ذاتی دعایی هستند که در آن، حق اصلی مورد ادعا غیرمالی است. اما دعوی غیرمالی اعتباری دعایی هستند که در آن، حق اصلی مورد ادعا ذاتاً مالی است اما قانونگذار بنا بر مصالحی آن را غیرمالی دانسته است. این دعوی به ۴ گروه تقسیم می‌شوند:

۱- دعوی خلع ید: در فرضی که مالکیت مورد نزاع نیست.

۲- درخواست افراز، تقسیم و فروش اموال مشاع: در فرضی که مالکیت مورد نزاع نیست.

۳- دعاوی تخلیه به استثنای دعاوی مطالبه اجور.

۴- دعاوی تصرف

- تصرف عدوانی
- مزاحمت
- ممانعت از حق

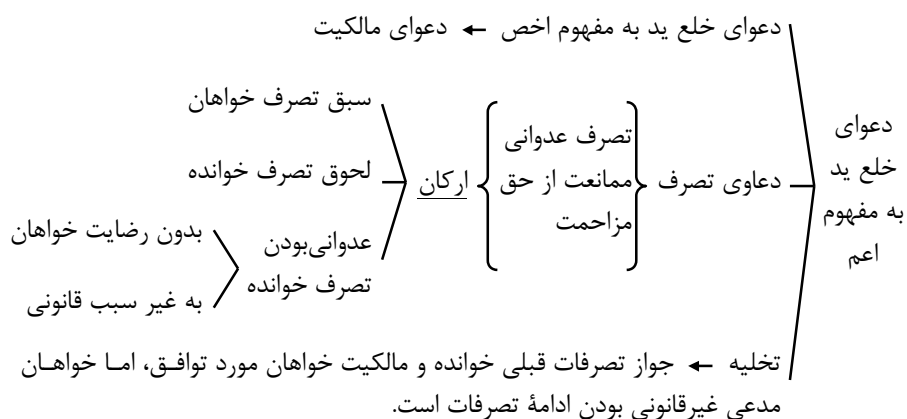
ثمره عملی مالی یا غیرمالی بودن یک دعوا در هزینه دادرسی و قابلیت تجدیدنظر ظاهر می شود.

دعاوی غیرمالی، هزینه دادرسی دعاوی غیرمالی؛ و دعاوی مالی، هزینه دادرسی دعاوی مالی را می طلبند.

کلیه دعاوی غیرمالی قابل تجدیدنظرند؛ در صورتی که کلیه دعاوی مالی قابل تجدیدنظر نیستند.

در موضع شک در مالی یا غیرمالی بودن یک دعوا اصل بر مالی بودن دعواست. زیرا غالب حقوقی، مالی هستند. (قاعده غلبه)

دعاوی وصایت، غیرمالی است؛ اما دعاوی وصیت به نفع مدعی، مالی است.



دعاوی تصرف:

تقسیم دعا به اعتبار موضوع حق مورد اجراء به دعاوی مالکیت و دعاوی تصرف صورت گرفته است. چنانچه موضوع حق منشاء دعا مالکیت خواهان باشد دعا، دعاوی مالکیت؛ و چنانچه موضوع حق منشاء دعا تصرفات قبلی خواهان باشد دعا، دعاوی تصرف نامیده می‌شود.

مبنای تأسیس دعاوی تصرف، اولاً جلوگیری از اخلاف در نظم عمومی است و ثانیاً حمایت از مالک واقعی است. جلوگیری از اخلاف در نظم عمومی به این معناست که قانون یا دادگاه باید مرجع احقاق و اجرای حقوق اشخاص باشد نه خود اشخاص؛ پس اگر کسی واقعاً در تصرف عدوانی در ملکی ذی‌حق باشد مثلاً مالکِ ملکی باشد که توسط متصرف فعلی غصب شده است آن فرد نمی‌تواند رأساً و بدون مراجعه به مقامات عمومی رفع تصرف از غاصب کند چون در این صورت نظم جامعه به هم می‌خورد. این تأسیس از مالک واقعی حمایت می‌کند. بدین معنا که در غالب موارد متصرف، مالک است. به همین جهت قانونگذار در قانون مدنی تصرف را اماره مالکیت دانسته است و حمایت از متصرف فعلی به‌طور غیرمستقیم در غالب موارد به‌معنای حمایت از مالک واقعی است. تصرف عدوانی در حقوق ایران واجد وصف کیفری و وصف حقوقی می‌باشد. قانونگذار در ماده ۶۹۰ قانون مجازات اسلامی متصرف عدوانی با سوء نیت را مجرم دانسته و در مواد ۱۵۸ به بعد قانون آئین دادرسی مدنی در مقام بیان وصف حقوقی این نوع دعاوی است. اقامه دعاوی حقوقی مانع از طرح شکایت کیفری نیست و طرح شکایت کیفری تصرف عدوانی مانع از طرح دعاوی حقوقی تصرف نیست. علاوه بر دو مقررات فوق، قانون اصلاح جلوگیری از تصرف عدوانی نیز قواعدی را در خصوص تصرف عدوانی مطرح نموده که مواد آن غالباً در قانون آئین دادرسی مدنی تکرار شده است. و در خصوص مواد غیرمتعارض با قانون آئین دادرسی مدنی برخی از مواد این قانون از جمله ماده ۱۰ آن منسوخه نبوده و قابلیت اعمال دارد.

دعاوی تصرف دارای ارکان ثلاثه است که فقدان هر یک از این ارکان موضوع دعا را از دعاوی تصرف خارج می‌کند: ۱- سبق تصرف خواهان ۲- لحوق تصرف خواننده ۳- عدوانی بودن تصرف خواننده

عدوانی بودن تصرف خواننده به این معناست که بدون رضایت خواهان و یا به غیر سبب قانونی صورت گرفته باشد.

بار اثبات دو شرط اول با خواهان؛ و بار اثبات شرط سوم با خوانده است.

نکته بسیار مهم ماده ۱۵۸:

- ۱- دعاوی تصرف فقط ناظر به اموال غیرمنقول است و ما در خصوص اموال منقول دعاوی تصرف نداریم.
- ۲- منظور از دعاوی تصرف فقط تصرف عدوانی نیست بلکه هر سه نوع آن است. (ممانعت از حق، مزاحمت و تصرف عدوانی)
- در تصرف عدوانی، خوانده ملک را از تصرف خواهان خارج کرده و خودش متصرف است؛ اما در ممانعت از حق، خوانده متصرف نیست بلکه به طور کلی مانع از استفاده از حق ارتفاق یا حق انتفاع خواهان در ملک دیگری گردیده است. در مزاحمت خوانده بدون اینکه تصرفات خواهان را از او بگیرد اخلال جزئی در تصرف او ایجاد کرده (نه کلی).

ارکان ماده ۱۵۸:

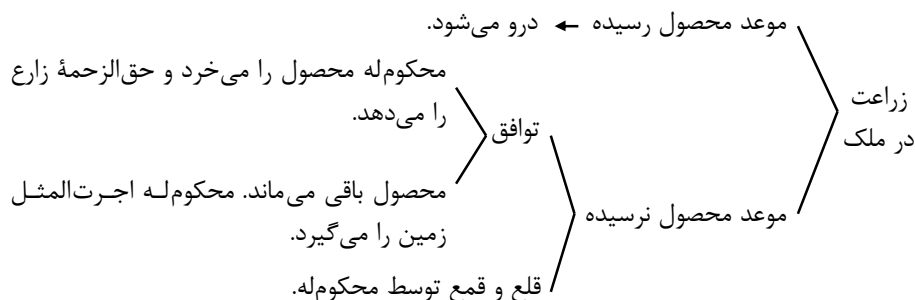
- ۱- سبق تصرف خواهان ۲- عدوانی بودن تصرف ۳- کلیه دعاوی تصرف مختص مال غیرمنقول است.
نکات ماده ۱۵۹:
- دعاوی ممانعت از حق مختص حق انتفاع و ارتفاق است.
نکات ماده ۱۶۰:
- ۱- اخلال جزئی در تصرف نه اخلال کلی
- ۲- در مزاحمت، حقوق تصرف خوانده نداریم.
ماده ۱۶۱:
- سبق تصرف و بدون رضایت او و به غیر وسیله قانونی
ماده ۱۶۲:
- این سند می تواند رسمی یا عادی باشد. حتماً لزومی به سند رسمی نمی باشد.
ماده ۱۶۳:
- ۱- مزاحمت در این ماده نیست.
- ۲- تصرف عدوانی و ممانعت از حق با هم در این ماده آمده است.
- ۳- خواهان می تواند علیرغم طرح دعاوی مالکیت علیه خوانده، علیه شخص دیگری دعاوی تصرف عدوانی مطرح کند.

۴- خواهان نمی‌تواند بعد از طرح دعوای مالکیت علیه خواننده دعوای تصرف عدوانی مطرح کند اما در همین دعا خواننده می‌تواند علیه خواهان دعوای تصرف عدوانی مطرح کند.

۵- بالعکس کسی که دعوای تصرف مطرح کرده می‌تواند دعوای مالکیت هم مطرح بکند. همچنین خواننده دعوای تصرف نیز می‌تواند علیه خواهان دعوای تصرف، دعوای مالکیت مطرح بکند.

ماده ۱۶۴:

- ۱- متصرف عدوانی مدعی مالکیت ملک مورد حکم.
- ۲- ظرف یک ماه از تاریخ اجرای حکم رفع تصرف.
- ۳- فقط اشجار و بنا در صورت مدعی مالکیت بودن متصرف و طرح دعا ظرف یک ماه از تاریخ اجرای حکم قطع نمی‌شود. اما اگر زراعت یا تأسیسات یا هر چیز دیگر غیر از اشجار و بنا در ملک ایجاد شده باشد ولو متصرف مدعی مالکیت آن باشد با صدور حکم قلع، قلع می‌شود.
- ۴- اطلاق ماده بدین معنا نیست که اگر متصرف مدعی مالکیت نباشد قلع بدون صدور حکم قلع توسط دادگاه صورت گیرد. هر خواسته‌ای برای اینکه موضوع حکم قرار بگیرد ابتدا باید به موجب دادخواست و طرح دعا از دادگاه تقاضا گردد. پس قلع در هر حال مستلزم صدور حکم قطعی است. یعنی علیرغم اینکه حکم رفع تصرف به صورت غیرقطعی و بعد از صدور دادگاه بدوی اجراء می‌شود اما حکم قلع برای اجراء نیاز به قطعیت دارد.



ماده ۱۶۵:

- ۱- از بین بردن زراعت مستلزم قطعی شدن حکم است. اما حکم رفع تصرف فوری اجراء می‌شود.

۲- حتی اقامه دعوی مالکیت نیز مانع معدوم کردن زراعت و اصلاح آثار آن نیست.

۳- معدوم کردن آثار زراعت در صورتی است که موضع حکم قرار گرفته باشد.

تبصره ماده ۱۶۵:

نظر به اینکه در صورت تقاضای محکوم‌له در غصب، فقط مالک حق مطالبه اجرت‌المثل دارد منظور از محکوم‌له در این تبصره، مالک است.

ماده ۱۶۷:

در خصوص تصرفات اشتراکی نیز دعاوی تصرف جاری است.

ماده ۱۶۹:

پذیرش جواز ورود ثالث در این ماده به این معنا نیست که در دعاوی تصرف، جلب ثالث نداریم.

ماده ۱۷۰:

۱- این ماده جواز طرح دعوی تصرف به قائم‌مقامی مالک را پذیرفته است. اثبات شیء نفی ماعدا نمی‌کند. یعنی این ماده به این معنا نیست که اشخاص مذکور در این ماده نمی‌توانند اصالتاً طرح دعوا کنند. پس این اشخاص مخیرند هم اصالتاً هم به قائم‌مقامی طرح دعوا کنند. اما توجیه طرح دعوا به قائم‌مقامی اینست که اگر این اشخاص دعوا را به قائم‌مقامی مطرح کنند می‌توانند به سند مالکیت مالک به عنوان اماره سبق تصرف خود استناد کرده و مستغنا از اثبات رکن اول (سبق تصرف خواهان) شوند.

۲- به نظر دکتر شمس، لفظ مستأجر در این ماده به اشتباه آمده و مستأجر چون مالک منفعت است قائم‌مقام نیست. پس اگر در تست‌های آزمون کارشناسی ارشد پرسیده شد: «آیا مستأجر می‌تواند به قائم‌مقامی از مالک، دعوی تصرف مطرح کند؟» پاسخ، منفی است. لکن در تست‌های آزمون کانون وکلا پاسخ مثبت است.

ماده ۱۷۱:

۱- مستأجر شامل این ماده نمی‌شود.

۲- به موجب ماده ۱۰ قانون اصلاح جلوگیری از تصرف عدوانی برای اعمال این ماده خواهان مکلف است ظرف یک ماه از انقضاء مهلت ۱۰ روزه مذکور در این ماده اقامه دعوی تصرف عدوانی نماید.

- ۳- با توجه به سکوت ماده ۱۷۱ در خصوص این مهلت یک ماهه و عدم نسخ مقررات قانون اصلاح جلوگیری از تصرف عدوانی مصوب ۱۳۵۲ جز در موارد مغایر با این قانون، رعایت مهلت یک ماهه اخیرالذکر الزامی است. زیرا طرح دعوای تصرف عدوانی علیه امین استثنایی و باید در محدوده نص تفسیر شود.
- ۴- چنانچه مالک در خصوص همین ماده بدون طرح دعوای رفع تصرف رأساً اقدام به تصرف ملک کند متصرف عدوانی محسوب می‌شود.

ماده ۱۷۳:

- ۱- مگر قانون خاصی در آن زمینه وجود داشته باشد. مثل قانون تخلیه خانه‌های سازمانی که در موضوع خود بر مقررات دعوای تصرف حکومت دارد.
- ۲- در دعوایی که دو طرف هم وزارت‌خانه باشند این مقررات قابل اعمال است.

سایر نکات مبحث تصرف عدوانی:

در خصوص اینکه خواهان به چه میزان باید در ملک متصرف باشد تا از نظر دادگاه، سبق تصرفش محرز باشد سه نظر وجود دارد:

نظر اول:

چون قانونگذار مدتی مشخص نکرده پس خواهان ولو یک ساعت در ملک باشد سبق تصرفش محرز است. (تفسیر منطبق بر نص قانون)

نظر دوم:

خواهان حداقل یک سال باید در ملک سابقه تصرف داشته باشد تا دعوای تصرف عدوانیش پذیرفته شود. (مطابق قانون قدیم آئین دادرسی مدنی و برخی قوانین خاص)

نظر سوم:

تشخیص با قاضی است که آیا خواهان عرفاً سبق تصرف داشته است یا خیر. (سازگاری با اصول قضا)

در خصوص تصرفات خوانده نیز این سؤال مطرح است که از چه مدتی به بعد ولو عناصر تصرف عدوانی وجود داشته باشد نمی‌توان خوانده را متصرف عدوانی محسوب نمود نیز سه نظر وجود دارد:

نظر اول:

چون نصی نداریم اگر خوانده ۱۰ سال از حقوق تصرفش به‌نحو عدوان گذشته باشد نیز می‌توان حکم رفع تصرف عدوانی علیه او گرفت.

نظر دوم:

از لحظه تصرف عدوانی، خواهان یکسال وقت اقامه دعوا دارد. و الا قانونگذار بعد از یکسال از خوانده حمایت می‌کند و او را دارای سبق تصرف می‌شناسد.

نظر سوم:

این قاضی است که تشخیص می‌دهد که خوانده تصرفاتش به میزانی هست که از او حمایت کند و او را عرفاً متصرف بشناسد یا متصرف عدوانی محسوب می‌شود.

نتیجه:

به‌نظر می‌رسد در موضع سکوت قانونگذار در مقام بیان باید قائل بر تفسیر قانونی از این موضوع باشیم.

ماده ۱۷۴:

دستور موقت مذکور در این ماده با دستور موقت موضوع مواد ۳۱۰ به بعد این قانون متفاوت است و در واقع ماهیتاً یک تصمیم محسوب می‌شود نه دستور موقت مصطلح. پس نیاز به تأیید رئیس حوزه قضایی و نیز نیاز به دادن تأمین ندارد.

ماده ۱۷۵:

با توجه به اطلاق کلمه رأی در این ماده به‌نظر می‌رسد پذیرش این نظر که واخواهی از حکم رفع تصرف، مانع اجرای حکم نیست ارجح باشد. (تفسیر قانونی)

در این خصوص نظر دیگری نیز وجود دارد که چون واخواهی در واقع ادامه مرحله بدوی محسوب می‌شود پس دادگاه در صورت واخواهی از رأی، وارد مرحله جدیدی نشده است. و واخواهی مانع از اجرای حکم رفع تصرف عدوانی است. (تفسیر تحلیلی و حقوقی)

ماده ۱۷۷:

پس امتیاز دیگر دعاوی تصرف اینست که اولاً: این دعاوی تابع تشریفات آئین دادرسی مدنی نیست. و ثانیاً: خارج از نوبت به‌عمل می‌آید.

منظور از اینکه رسیدگی به دعاوی تصرف تابع تشریفات آئین دادرسی مدنی نیست یقیناً فقدان تکلیف دادگاه در رعایت اصول دادرسی نمی‌باشد. تشریفات دادرسی با اصول دادرسی متفاوت است. اصولی همچون اصل تناظر، اصل بی‌طرفی و سایر اصول

دادرسی در دعاوی تصرف نیز لزوماً باید رعایت شود. اما دادگاه مکلف به رعایت تشریفات دادرسی یعنی مسائل کاملاً شکلی در دادرسی نمی باشد. سایر نکات ماده ۱۷۷:

- ۱- همانطور که گفتیم؛ دعاوی تصرف، غیرمالی اعتباری محسوب می شود. حکم و قرار صادره در این دعاوی قابل تجدیدنظر می باشد اما قابل فرجام نیست.
- ۲- طرح دعاوی کیفری تصرف عدوانی، مانع از طرح دعاوی حقوقی؛ و طرح دعاوی حقوقی، مانع از طرح دعاوی کیفری نیست. چون اسباب دعاوی حقوقی و دعاوی کیفری با یکدیگر متفاوت هستند.

صلاحیت مراجع حقوقی:

صلاحیت، تکلیف و حقی است که مراجع قضاوتی و رسیدگی به دعاوی به حکم قانون دارا می باشند.

اهداف وضع قواعد صلاحیت:

- ۱- بالا بردن تخصص مراجع قضاوتی
- ۲- نزدیک کردن هرچه بیشتر قضاوت شونده از نظر محلی به قاضی

صلاحیت بر دو قسم است: ذاتی و نسبی (محلی)
خواهان برای طرح دعوا ابتدا باید مرجع صالح از نظر ذاتی را انتخاب کند و بعد در بین مراجعی که ذاتاً صالح به رسیدگی هستند مرجع صالح از نظر محلی (نسبی) را انتخاب نماید.

الف: صلاحیت ذاتی:

حق و تکلیف مراجع حقوقی با توجه به صنف، نوع و درجه آنها در رسیدگی به دعاوی و صدور رأی به حکم قانون را صلاحیت ذاتی مراجع حقوقی می گویند.
منظور از صنف، این است که برای رسیدگی به دعوا، مرجع قضایی صالح است (مثل دادگاه عمومی) یا مرجع اداری (مثل کمیسیون حل اختلاف مالیاتی)؛ و منظور از نوع در صلاحیت ذاتی این است که مرجع صالح از مراجع عمومی است (صلاحیت رسیدگی به کلیه امور را دارد جز آنهایی که در صلاحیت مراجع استثنایی است) یا

مرجع استثنایی است یعنی مرجعی که صلاحیت رسیدگی به هیچ امری را ندارد جز آنچه صریحاً در صلاحیت آن قرار گرفته است (مثل هیأت‌های حل اختلاف). در مقام تردید در خصوص اینکه یک مصداق (یک دعوا) در صلاحیت مرجع عمومی است یا مرجع استثنایی، اصل بر این است که دعوا در صلاحیت مرجع عمومی است. هدف از تأسیس مراجع استثنایی اولاً: تخصصی کردن رسیدگی‌ها و ثانیاً: توجه به سایر جنبه‌ها علاوه بر جنبه قضایی و ثالثاً: تسریع در رسیدگی است. درجه مراجع حقوقی، درجاتی است که مرجع قضاوتی در سلسله مراتب در هر نوع از مراجع از هر صنفی که باشد در آن قرار می‌گیرد. مثل: بدوی، تجدیدنظر، دیوان. به موجب تبصره ۲ ماده ۲۴۹ قانون آئین دادرسی کیفری صلاحیت مراجع قضایی دادگستری نسبت به مراجع غیر دادگستری؛ و صلاحیت دادگاه‌های عمومی نسبت به دادگاه انقلاب و دادگاه‌های نظامی؛ همچنین صلاحیت دادگاه‌های بدوی نسبت به صلاحیت مراجع تجدیدنظر را از جمله صلاحیت‌های ذاتی آنها دانسته است. قواعد صلاحیت ذاتی دو ویژگی دارد:

۱- بر خلاف ظاهر بند ۱ ماده ۸۴ و ماده ۹۰ آئین دادرسی مدنی نیاز به ایراد خوانده ندارد و ایراد خوانده تذکر محسوب می‌شود. چون این قواعد آمره بوده و دادگاه مکلف به رعایت آن می‌باشد. اما باید توجه داشت فقط در صورتی که قابلیت اعتراض به رأی صادره از مرجع فاقد صلاحیت ذاتی وجود داشته باشد رأی به این دلیل قابل نقض است.

اما اگر رأی صادره از مرجع فاقد صلاحیت ذاتی نهایی شود باید اجراء گردد ولو صحیح نباشد. زیرا لازمه احقاق حق و فلسفه وجودی دستگاه قضایی اقتضاء دارد آراء نهایی فصل‌کننده خصومت باشند. رأی قطعی و نهایی با هم متفاوت است. رأی قطعی رأیی است که قابل اجراء است اما رأی نهایی رأیی است که صرف‌نظر از اینکه قابل اجراء بوده یا نبوده، کلیه مراحل اعتراض به رأی را طی‌نموده یا کلیه مواعد قانونی اعتراض به رأی در آن منقضی گردیده است. پس هر رأی نهایی قطعی است اما هر رأی قطعی نهایی نیست.

۲- دومین ویژگی قواعد صلاحیت ذاتی بی‌اثربودن توافق اصحاب دعوا در ارجاع دعوا به مرجع فاقد صلاحیت ذاتی است. چون همانطور که قواعد صلاحیت ذاتی (نه محلی) قواعدی آمره هستند.

صلاحیت نسبی:

پس از مشخص شدن دادگاهی که از نظر ذاتی صالح است باید دید بین دادگاه‌های صالح از نظر ذاتی کدام یک صلاحیت نسبی یا محلی برای رسیدگی دارد.

در خصوص تشخیص دادگاه صالح از نظر محلی در کلیه نظام‌های حقوقی اصل صلاحیت دادگاه محل اقامت خوانده حاکم است. مبنای این اصل، اصل برائت و اماره دلالت ظاهر بر واقع می باشد تا دعوا کمترین زحمت را برای خوانده داشته باشد و خواهان نتواند با طرح دعوای واهی خوانده را تحت فشار قرار دهد. برای اجرای این اصل، لازم است مفهوم اقامتگاه را در حقوق ایران بدانیم.

ماده ۱۰۰۲ قانون مدنی محل سکونت و مرکز مهم امور شخص حقیقی را اقامتگاه او دانسته است و اگر محل سکونت با مرکز مهم امور، دو محل متفاوت باشد مرکز مهم امور شخص حقیقی، اقامتگاه اوست.

در مورد اقامتگاه اشخاص حقوقی نیز ماده ۱۰۰۲ قانون مدنی مرکز عملیات شخص حقوقی را اقامتگاه او دانسته است. اما ماده ۵۹۰ قانون تجارت مرکز اداره شخص حقوقی را اقامتگاه آن شخص حقوقی دانسته است. در جمع بین این سه ماده قائل بر این نظر می شویم که مرکز عملیات موضوع ماده ۱۰۰۲ قانون مدنی، محل اداره موضوع ماده ۵۹۰ قانون تجارت و مرکز اصلی موضوع ماده ۲۲ قانون آئین دادرسی مدنی هر سه به یک معنا هستند و ستاد و مرکز مهم امور شخص حقوقی یا شعبه مرکزی آن، اقامتگاه آن شخص حقوقی است.

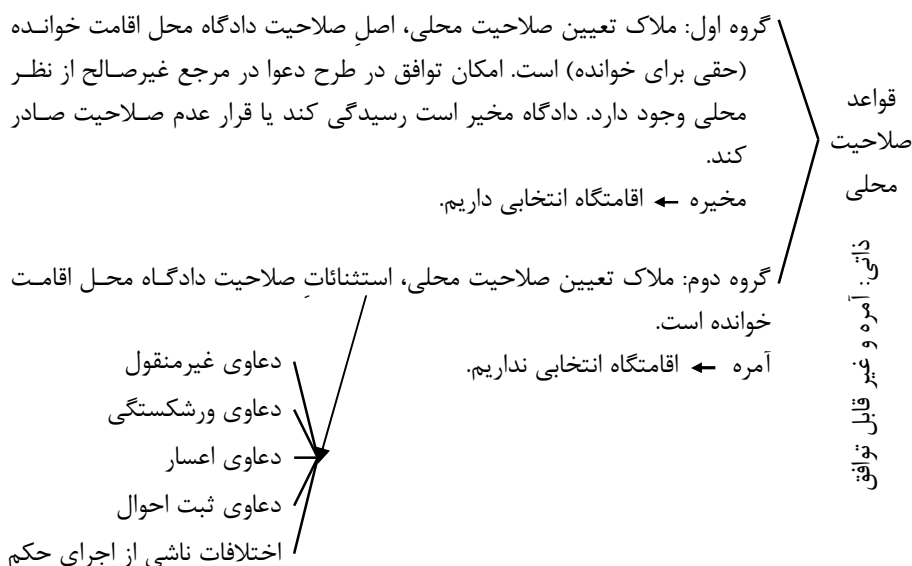
آنچه در فوق گفتیم راجع به اقامتگاه حقیقی اشخاص حقیقی و حقوقی بوده اما ماده ۱۰۱۰ قانون مدنی به اشخاص اجازه داده در خصوص دعوای راجع به معامله‌ای خاص، محلی را به عنوان اقامتگاه انتخابی مشخص کنند. در این فرض، ملاک صلاحیت محلی در جایی که اصل دادگاه محل اقامت خوانده حاکم است دادگاهی است که در شهر اقامتگاه انتخابی قرار دارد.

تذکر: اقامتگاه انتخابی فقط در جایی ملاک صلاحیت محلی قرار می گیرد که اصل صلاحیت دادگاه محل اقامت خوانده حاکم است. پس در استثنائات این اصل، مثل دعوای غیرمنقول، اعسار، ثبت احوال، تأمین دلیل، ورشکستگی و ... تعیین اقامتگاه انتخابی اثری در صلاحیت محلی دادگاه ندارد.

نکته: قواعد صلاحیت نسبی یا محلی دو گروه هستند.

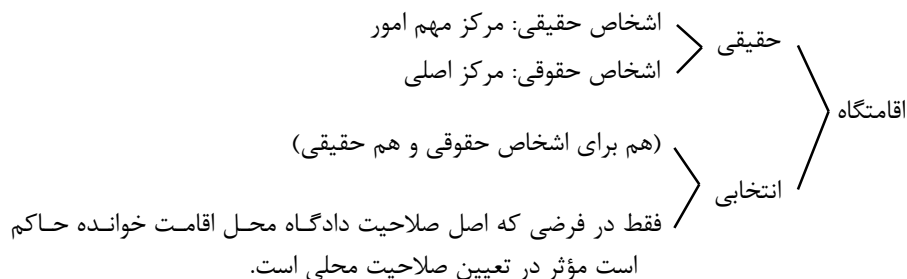
گروه اول: گروهی که ملاک تعیین صلاحیت محلی، اصل صلاحیت دادگاه محل اقامت خوانده است. این گروه مخیره‌اند و طرفین با توافق می‌توانند از آن عدول کنند.

گروه دوم: گروهی که ملاک تعیین صلاحیت محلی، استثنائات صلاحیت دادگاه محل اقامت خوانده است. این گروه آمره هستند و در این گروه، اقامتگاه انتخابی نداریم.



نکته: قسمت اخیر ماده ۱۰۱۰ قانون مدنی مقرر داشته، اصحاب دعوا می‌توانند جهت ابلاغ اوراق دعوا محلی را تعیین نمایند.

اطلاق این قسمت از ماده را ماده ۷۸ آئین دادرسی مدنی تخصیص زده است و مقرر نموده انتخاب محلی جهت ابلاغ اوراق دعوا لزوماً باید در شهر مقر دادگاه باشد.



تذکر: در شهر مقر دادگاه می‌توان محلی را جهت ابلاغ اوراق دعوا مشخص نمود.



از ماده ۱۲ به بعد، استثنائات اصل صلاحیت دادگاه محل اقامت خوانده آمده است. اولین و مهمترین استثناء، صلاحیت دادگاه محل وقوع مال غیرمنقول است. نکات ماده ۱۲:

- ۱- استثناء بر اصل
- ۲- تفسیر مضیق
- ۳- مصادیق آن حصری است نه تمثیلی.

بر خلاف برخی که صلاحیت دادگاه محل وقوع مال غیرمنقول را اصل دانسته اند صلاحیت دادگاه محل وقوع مال غیرمنقول، استثناء است؛ نه اصل. و تفسیر مضیق می شود. پس دعاوی به خواسته الزام به انجام تعهدات ناشی از قرارداد که موضوع آن قرارداد، مال غیرمنقول است از جمله مطالبه ثمن قراردادی مال غیرمنقول، تخلیه مال غیرمنقول (نه دعاوی تصرف مال غیرمنقول)، الزام به تنظیم سند مال غیرمنقول،

الزام به تعمیر مال غیرمنقول، و کلیه دعاوی مربوط به غیرمنقول با منشاء قراردادی، دعاوی منقول هستند. اما دعاوی مالکیت، دعاوی تصرف، حق انتفاع، دعاوی مربوط به مال غیرمنقول بدون منشاء قراردادی مانند مطالبه خسارت و مطالبه اجرت‌المثل مال غیرمنقول، دعاوی حق تحجیر و دعاوی تقسیم مال غیرمنقول، دعاوی شفعه، خلع ید، جملگی غیرمنقول هستند.

اگر شک کردیم که دعوایی منقول است یا غیرمنقول، اصل بر منقول بودن آن است.

نکات ماده ۱۳:

دعاوی بازرگانی: منظور مواد ۲ و ۳ قانون تجارت و دعاوی راجع به آن معاملات است. دعاوی ناشی از چک با منشاء قراردادی نیز مشمول این ماده است.

در دعاوی ناشی از قرارداد خواهان می‌تواند در یکی از این سه جا دعوا را اقامه کند:

۱- محل انعقاد قرارداد

۲- محل اقامت خوانده

۳- محل انجام تعهد.

دعاوی راجع به اموال منقول: پس دعاوی راجع به اموال غیرمنقول موضوع ماده ۱۲ مشمول این ماده نمی‌شود. دعاوی مهریه می‌تواند در محل انعقاد عقد نکاح یا محل اجرای تعهد یا دادگاه محل اقامت خوانده طرح شود. مگر موضوع مهریه، مال غیرمنقول باشد که اگر منطبق بر ماده ۱۲ باشد غیرمنقول است و در صلاحیت دادگاه محل وقوع مال غیرمنقول.

استثنای اول بر اصل، ماده ۱۲ است. {
(اصل بر اقامه دعوا در محل اقامت خوانده است.) {
استثنای دوم بر اصل، ماده ۱۳ است.
استثنای سوم بر اصل، ماده ۱۴ است.

نکات ماده ۱۴:

به موجب قانون شورای حل اختلاف، تأمین دلیل در صلاحیت شورای حل اختلافی است که مال در حوزه آن واقع است. در مورد تأمین گواهی گواهان هم قاعده فوق جاری است. در دستور موقت نیز دادگاه محل وقوع مال صالح برای صدور دستور موقت است.

نکات ماده ۱۵:

دعایی که مربوط به مال منقول و غیرمنقول باشد نیز به اعتبار موضوع دعوا، دعوای مختلط نامیده می‌شود.

منظور از غیرمنقول، غیرمنقول موضوع ماده ۱۲ است. اگر دعوا در هر دو قسمت ناشی از یک منشاء نباشد، دو دعوا و دو دادخواست مطرح می‌شود.

نکات ماده ۱۶:

هرگاه یک ادعا [نه چند ادعا] در مورد خواندگان متعدد باشد.

استثنای چهارم بر اصل: ماده ۱۶ است.

قسمت اول ماده ناظر به دعوایی است که در آن دادگاه محل اقامت خوانده صالح است و قسمت دوم ماده ناظر به دعوایی است که در آن دادگاه محل وقوع مال غیرمنقول صالح است.

استثنای پنجم بر اصل: ماده ۱۷ است.

نکات ماده ۱۷:

۱- این ماده ناظر به دعوای طاری است. یعنی دعوایی که به‌صورت ناگهانی بر دعوای اصلی عارض می‌شود. (حادث می‌شود). علت اینکه قانونگذار، دعوای طاری را به همراه دعوای اصلی قابل رسیدگی دانسته اینست که دعوای طاری با دعوای اصلی وحدت منشاء یا ارتباط کامل دارد و منطقی است که دعوای مرتبط در یک دادگاه رسیدگی‌شود. یعنی قانونگذار به‌خاطر این مصلحت (لزوم رسیدگی به دعوای مرتبط یا دارای منشاء واحد در یک دادگاه)، استثنائاً از اصل صلاحیت دادگاه محل اقامت خوانده عدول نموده است.

۲- دعوای اضافی: دعوایی که خواهان اصلی علیه خوانده دعوای اصلی اضافه بر دعوای اصلی طرح می‌کند.

تقابل: دعوایی که خوانده دعوای اصلی، علیه خواهان دعوای اصلی طرح می‌کند. جلب و ورود ثالث: در صورت ارتباط یا اتحاد منشاء و وجود سایر شرایط قانونی مثل رعایت مهلت‌های قانونی، طرح آنها طاری محسوب می‌شود.

۳- ورود و جلب ثالث، طاری است. اما اعتراض ثالث، طاری نیست.

۴- دعوا با دعوای اصلی مرتبط یا دارای یک منشاء باشد.

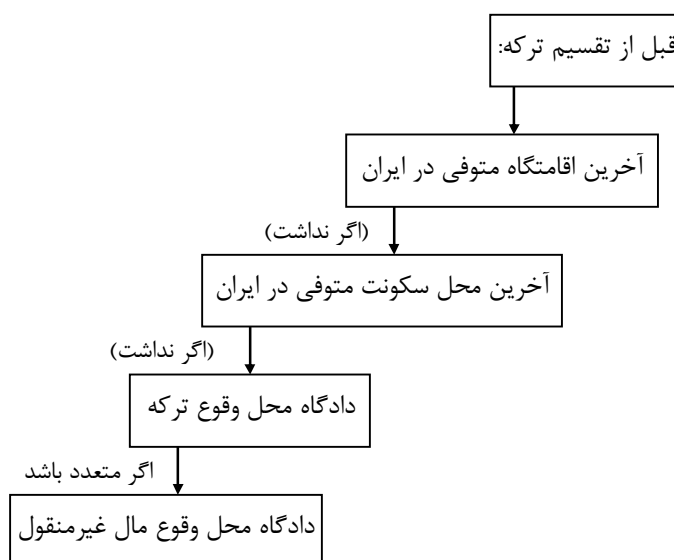
۵- اگر دعوای طاری از صلاحیت ذاتی رسیدگی کننده به دعوای اصلی خارج باشد قانونگذار در این خصوص که دادخواست باید به کدام مرجع تسلیم شود ساکت است.

به نظر دکتر شمس، دادخواست طاری در این فرض نیز به دادگاهی تقدیم می شود که در حال رسیدگی به دعوای اصلی است و آن دادگاه با صدور قرار عدم صلاحیت، پرونده را به مرجع صالح ذاتی ارسال می نماید. و اگر رسیدگی به دعوای اصلی منوط به رسیدگی به دعوای طاری باشد دادگاه، قرار اناطه صادر نموده و رسیدگی به دعوای اصلی را تا صدور حکم قطعی در خصوص دعوای طاری متوقف می نماید.

ماده ۱۹: مرجع غیر دادگستری را شامل نمی شود. اگر رسیدگی به آن دعوا در صلاحیت همان دادگاه رسیدگی کننده نیز باشد در این فرض نیز قرار اناطه صادر می شود. اگر خواهان در ظرف یک ماه اقامه دعوا کند قرار توقیف دادرسی صادر می شود و اگر خواهان اقامه دعوا ننماید بعد از قرار اناطه، قرار رد دعوا صادر می شود. اگر این دعوا قبلاً مطرح شده باشد قرار اناطه صادر می شود اما تکلیف به اقامه دعوا ظرف یک ماه برای خواهان وجود ندارد. ماده ۱۳ قانون آئین دادرسی کیفری و ملاک آن مجوز صدور قرار اناطه در این فرض نیز می باشد.

قرار اناطه قرارای اعدادی می باشد و مستقلاً قابل اعتراض نیست. قرار اعدادی، ادامه رسیدگی به پرونده را منوط به انشاء رأی دیگری می کند. در قرار اناطه قانون آئین دادرسی کیفری اگر شاکی در دادگاه صالح طرح دعوا نکند دادگاه به رسیدگی خود ادامه می دهد. بر خلاف قرار اناطه حقوقی که اگر خواهان ظرف یک ماه طرح دعوا نکند دادگاه دعوا را رد می کند. (دادخواست را رد نمی کند).

ماده ۲۰: تا زمانی که ترکه تقسیم نشده است. پس بعد از تقسیم ترکه دعوا در دادگاهی طرح می شود که از لحاظ محلی صالح است. اگر اموال غیرمنقول متعدد بود، دادگاهی که زودتر شروع به رسیدگی کرده صالح است.



ماده ۲۱: کلیه دعاوی ورشکستگی، چه خواهان باشد؛ چه خوانده؛ محل اقامت تاجر ورشکسته، و اگر در ایران نباشد محل شعبه یا نمایندگی.

ماده ۲۲: اگر شرکت هم علیه دیگران شکایت دارد باز دادگاه محل وقوع مرکز اصلی شرکت صالح است.

دعاوی مربوط به اصل شرکت و دعاوی بین شرکاء در مرکز اصلی است؛ بجز مال غیرمنقول که اصل صلاحیت محل وقوع مال (ماده ۱۲).

ماده ۲۳: به استثناء دعاوی مال غیرمنقول که محل وقوع مال غیرمنقول صالح است. اگر شعبه شرکتی محلی را غصب کند، دادگاه محل وقوع ملک صالح به رسیدگی است نه دادگاه محل شعبه.

ماده ۲۴: دعاوی اعسار دو نوع است: ۱- اعسار از هزینه دادرسی ۲- اعسار از پرداخت محکوم به.

در دعاوی اعسار از هزینه دادرسی مرحله بدوی، دادگاه بدوی؛ و در دعاوی اعسار از هزینه دادرسی مرحله تجدیدنظر، باز هم دادگاه بدوی؛ و در دعاوی اعسار از هزینه دادرسی مرحله فرجام، دادگاهی که رأی مورد درخواست فرجام را صادر نموده است که ممکن است دادگاه بدوی باشد (تجدیدنظرخواهی نشده باشد) یا دادگاه تجدیدنظر باشد. اما در دعاوی اعسار از پرداخت محکوم به همواره دادگاه بدوی صادرکننده حکم به این دعاوی رسیدگی می کند.

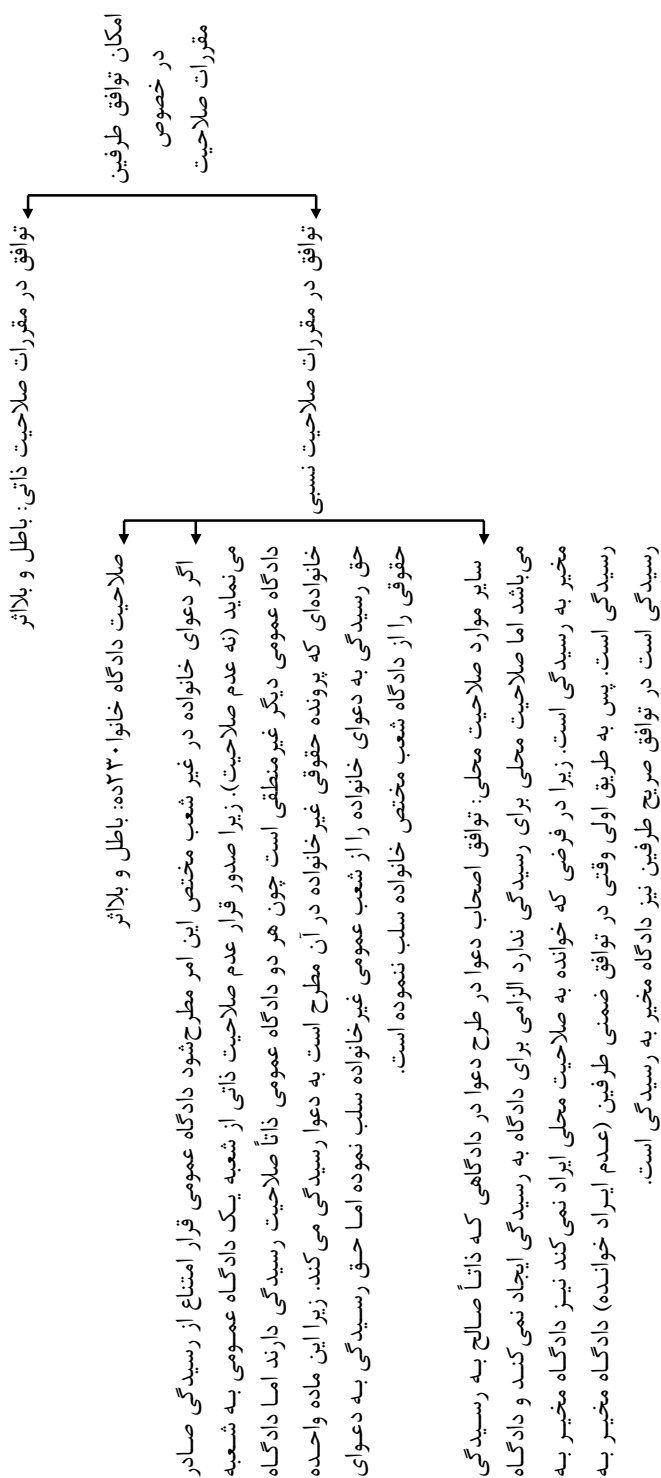
جزای نقدی مشمول مقررات اعسار نیست بلکه مجرم حبس بدل از جریمه می‌شود. اعسار از اجرائیه ثبتی در دادگاه محل اقامت مدعی اعسار رسیدگی می‌شود. بحثی که در خصوص اعسار از هزینه دادرسی و اعسار از پرداخت محکوم‌به گفتیم شامل دادگاه انقلاب و دادگاه نظامی نمی‌شود. چون این دادگاه صلاحیت ذاتی برای رسیدگی به اعسار را ندارد.

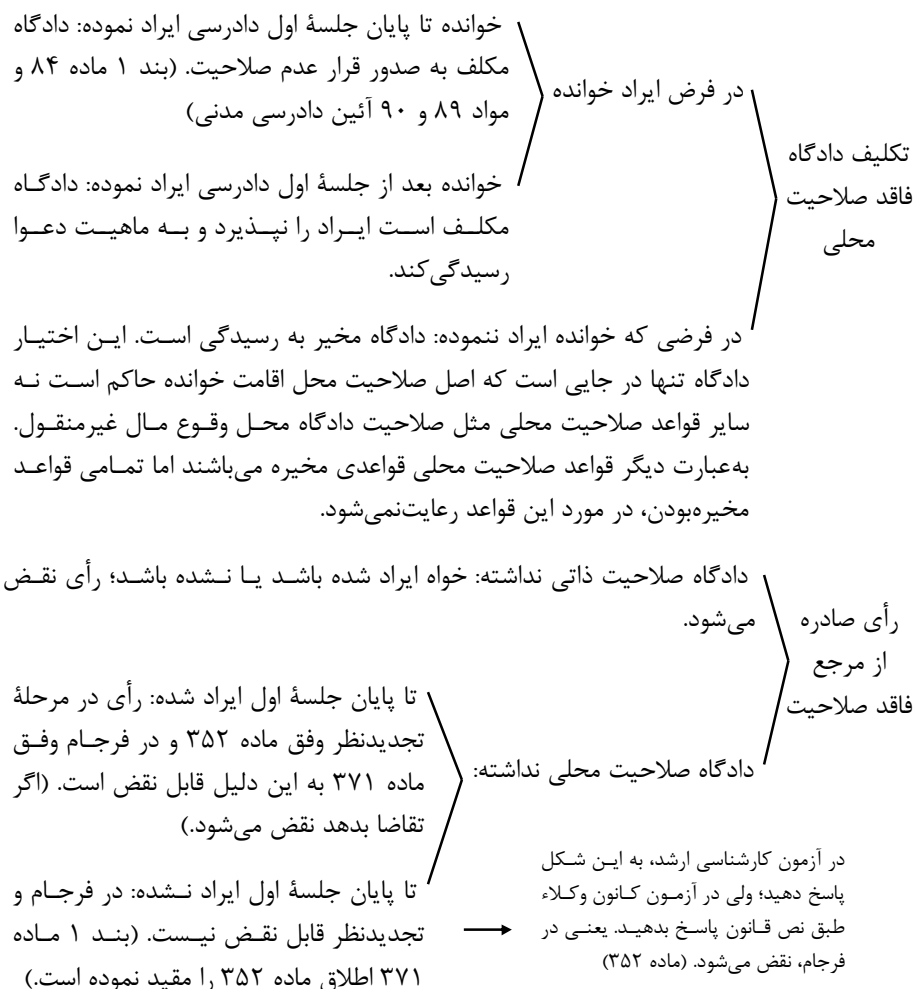
استثنای ۱۱: استثنای دیگر بر اصل صلاحیت دادگاه محل اقامت خواننده، دعاوی ناشی از اجمال یا ابهام احکام می‌باشد. این دعاوی به موجب ماده ۲۷ قانون اجرای احکام مدنی در دادگاه صادرکننده حکم، رسیدگی می‌شود.

استثنای ۱۲: استثنای بعد بر این اصل، دعاوی ناشی از اجرای احکام است که مطابق ماده ۲۶ قانون اجرای احکام مدنی توسط دادگاهی که حکم توسط آن اجراء می‌شود رسیدگی می‌شود.

استثنای ۱۳: دعاوی ابطال دستور اجرای سند لازم‌الاجراء یا شکایت از اجرای سند رسمی در صلاحیت دادگاه محل مرجع صادرکننده دستور می‌باشد. ماده ۲۵:

دعای ثبت احوال > ذی‌نفع در ایران اقامت ندارد > محل تنظیم سند ایران است: دادگاه محل تنظیم سند
محل تنظیم سند ایران نیست: دادگاه عمومی تهران
ذی‌نفع در ایران اقامت دارد: خواهان در محل اقامت خود اقامه دعوا می‌کند.
(ماده ۴ قانون ثبت احوال)





صلاحیت شوراهای حل اختلاف:

صلاحیت‌های شوراهای حل اختلاف دو گروه است:

گروه اول: مواردی است که شورا (نه قاضی شورا) رسیدگی و مبادرت به صدور رأی می‌نماید که به شرح ذیل است:

الف: در جرائم بازدارنده و اقدامات تأمینی و تربیتی و امور خلافی از قبیل تخلفات راهنمایی و رانندگی که مجازات نقدی قانونی آن حداکثر و مجموعاً تا سی میلیون ریال و تا سه ماه حبس می‌باشد.

ب: تأمین دلیل.

تذکر: اختلاف در دعاوی اصل نکاح، طلاق، فسخ نکاح، رجوع، نسب، وقف، وصیت، تولیت، حجر، ورشکستگی، دعاوی راجع به اموال عمومی و دولتی و اموری که به موجب قوانین دیگر در صلاحیت مراجع اختصاصی یا مراجع قضایی غیردادگستری می باشد با تراضی طرفین نیز در شورا قابل طرح نیست اما کلیه امور مدنی و حقوقی با هر خواسته ای، کلیه جرائم قابل گذشت و جنبه خصوصی جرائم غیرقابل گذشت مشروط به تراضی طرفین بر صلح و سازش در شورا قابل طرح می باشد.

گروه دوم: دعاوی که در صلاحیت قاضی شورا (نه اعضاء شورا) می باشد به شرح ذیل است:

- ۱- دعاوی مالی در روستا تا ۲۰ میلیون ریال و در شهر تا ۵۰ میلیون ریال.
 - ۲- کلیه دعاوی مربوط به تخلیه عین مستأجره بجز دعاوی مربوط به سرقفلی و حق کسب و پیشه.
 - ۳- صدور گواهی حصر وراثت، تحریر ترکه، مهر و موم ترکه و رفع آن.
 - ۴- ادعای اعسار از پرداخت محکوم به در صورتی که شورا نسبت به اصل دعوا رسیدگی کرده باشد. (ماده ۱۱ قانون شوراهای حل اختلاف)
- نکته:** مرجع تجدیدنظر از آراء شوراهای قاضی شورا و مرجع تجدیدنظر از آراء قاضی شورا، دادگاه عمومی همان حوزه قضایی می باشد.
- نکات ماده ۲۶:

- ۱- مرجع تشخیص صلاحیت سایر مراجع قضاوتی نیز خود آن مراجع می باشند.
 - ۲- ملاک صلاحیت، تاریخ تقدیم دادخواست است. اما چنانچه پس از تقدیم دادخواست، صلاحیت ذاتی تغییر کند، دادگاه قرار عدم صلاحیت صادر می کند. زیرا قواعد صلاحیت ذاتی، آمره می باشند و رسیدگی در دادگاه فاقد صلاحیت ذاتی قابل قبول نیست. اما اگر پس از تقدیم دادخواست، صلاحیت محلی تغییر کند یا اقامتگاه خوانده تغییر کند، دادگاه به رسیدگی ادامه می دهد چون مناسبات صلاحیت، تاریخ تقدیم دادخواست است.
- پس تغییر قواعد صلاحیت ذاتی به گذشته تسری دارد بر خلاف قواعد صلاحیت نسبی.

نفیی: (ماده ۲۷): نتیجه: استنکاف از رسیدگی. ۱- دادگاه رسیدگی کننده خود را صالح نمی داند و قرار عدم صلاحیت به صلاحیت دادگاه مرجوع الیه صادر می کند.	
۲- دادگاه مرجوع الیه، خود را صالح نمی داند	
اعتقاد به صلاحیت مرجع سومی دارد ← قرار عدم صلاحیت به صلاحیت مرجع سوم صادر می کند. اعتقاد به صلاحیت دادگاه اول ارجاع کننده دارد ← پرونده را جهت حل اختلاف به مرجع حل اختلاف ارسال می کند.	اختلاف در صلاحیت
اثباتی: نتیجه: صدور آراء متعارض. دعوا در دو مرجع مطرح؛ و هر دو مرجع با علم به طرح دعوا در مرجع دیگر، به رسیدگی ادامه می دهند و اعتقاد به صلاحیت خود دارند ← رسیدگی در هر دو مرجع ادامه می یابد و موضوع برای تعیین مرجع صالح به مرجع حل اختلاف فرستاده می شود.	

مراجع حل اختلاف در صلاحیت:

الف: مواردی که دیوان عالی کشور، حل اختلاف می کند:

- ۱- اختلاف در صلاحیت بین دادگاه های حوزه قضایی دو استان اعم از هم عرض یا غیر هم عرض و مختلف. (عمومی، نظامی، انقلاب)
- ۲- اختلاف در صلاحیت بین دادگاه های مختلف (عمومی، نظامی، انقلاب) از حوزه قضایی یک استان.
- ۳- اختلاف در صلاحیت بین دیوان عالی کشور و دادگاه تجدیدنظر.
- ۴- اختلاف در صلاحیت بین دیوان عدالت اداری و محاکم دادگستری.

ب: مواردی که دیوان عالی کشور مرجع صالح را تعیین می نماید:

طبق ماده ۲۸ در فرضی که دادگاه های عمومی، نظامی و انقلاب به صلاحیت مراجع غیرقضایی (هیأت های حل اختلاف، کمیسیون ماده ۱۰۰ شهرداری و غیره) یا مراجع قضایی غیردادگستری (اداره ثبت در دعوای افراز) از خود نفی صلاحیت می کنند پرونده استثنائاً مستقیم به این مراجع ارسال نمی شود بلکه مستقیم به دیوان عالی کشور برای تعیین مرجع صالح ارسال می شود.

باید توجه داشت بر خلاف ظاهر ماده ۲۸ ارسال پرونده به دیوان از باب حل اختلاف نیست زیرا در این فرض، اختلافی به وجود نیامده است تا حل شود بلکه از باب تعیین مرجع صالح به حکم قانون است.

به نظر دکتر شمس، لفظ «مراجع غیرقضایی» و لفظ «حل اختلاف» در ماده ۲۸ مبتنی بر مسامحه قانونگذار است و به جای کلمه «حل اختلاف» باید کلمه «تعیین مرجع صالح» می‌آمد.

ج: مواردی که دادگاه تجدیدنظر استان، حل اختلاف می‌کند:

۱- اختلاف در صلاحیت بین دادگاه‌های هم‌عرض و غیرمختلف حوزه قضایی یک استان. مثل اختلاف در صلاحیت بین دو دادگاه عمومی از یک استان. تذکر: گفتیم که مرجع حل اختلاف در صلاحیت بین دادگاه‌های مختلف (مثلاً بین دادگاه عمومی و نظامی) از حوزه قضایی یک استان دیوان عالی کشور می‌باشد. اما باید توجه داشت مرجع حل اختلاف در صلاحیت محلی بین دادگاه‌های نظامی، انقلاب یا عمومی یک استان با دادگاه تجدیدنظر همان استان است.

۲- اختلاف در صلاحیت بین دادگاه بدوی و تجدیدنظر یک استان.

د: سایر موارد:

۱- در فرضی که مراجع اداری به صلاحیت مراجع دادگستری از خود نفی صلاحیت می‌کنند، قرار عدم صلاحیت صادر نمی‌شود و خواهان به طرح دعوا در مرجع صالح ارشاد می‌شود.

۲- اختلاف در صلاحیت یا نفی صلاحیت مرجع اداری به صلاحیت دیوان عدالت اداری. پرونده به دیوان عدالت اداری ارسال می‌شود.

۳- اختلاف در صلاحیت بین مراجع بدوی اداری. دیوان عدالت اداری حل اختلاف می‌کند.

۴- اختلاف در صلاحیت بین دیوان عدالت اداری و مراجع بدوی اداری. نظر دیوان عدالت اداری لازم‌الاتباع است.

۵- اختلاف در صلاحیت محلی بین شوراهای واقع در یک حوزه قضایی. شعبه اول دادگاه عمومی همان حوزه قضایی حل اختلاف می‌کند.

۶- اختلاف در صلاحیت بین شوراهای واقع در حوزه‌های قضایی مختلف یک شهرستان یا یک استان. شعبه اول دادگاه عمومی حوزه قضایی شهرستان مرکز استان، حل اختلاف می‌کند.

۷- اختلاف در صلاحیت بین شوراهای واقع در دو استان. حل اختلاف با شعبه اول دادگاه عمومی شهرستان مرکز استانی که ابتدائاً به صلاحیت شورای واقع در آن استان اظهار نظر شده است.

۸- در صورت بروز اختلاف در صلاحیت با سایر مراجع قضایی غیردادگستری در یک حوزه قضایی، حل اختلاف با شعبه اول دادگاه عمومی حوزه قضایی مزبور است؛ و اختلاف بین حوزه‌های قضایی مختلف یک استان، حل اختلاف با شعبه اول دادگاه عمومی شهرستان مرکز همان استان است.

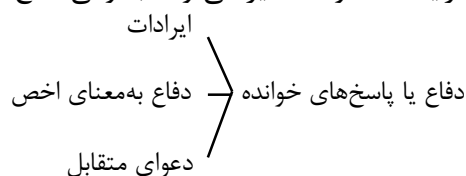
۹- در صورت بروز اختلاف در صلاحیت بین شورا و مرجع قضایی، نظر مرجع قضایی لازم‌الاتباع است.

نکات ماده ۲۸: جا مانده است.

ماده ۳۰: فرض اختلاف، مصداق عملی ندارد. زیرا همیشه مرجع تالی مکلف به تبعیت از مرجع عالی است.

دفاع یا پاسخ‌های خواننده:

تمام طرقي که در قانون پیش‌بینی شده و خواننده برای بازداشتن موقتی یا دائمی خواهان از پیروزی به کار می‌گیرد، دفاع خواننده تلقی می‌شود. دفاع یا پاسخ‌های خواننده منحصر به سه مورد ذیل نیست. به عنوان مثال، عدم رعایت شرایط دادخواست نیز می‌تواند به نوعی دفاع محسوب شود.



الف: ایرادات:

ایرادات، وسیله‌ای است که خواننده معمولاً در جهت ایجاد مانع موقتی یا دائمی بر جریان رسیدگی به دعوی مطروحه و یا بر شکل‌گیری مبارزه در اصل و ماهیت حق مورد اجراء به منظور بازداشتن موقت یا دائم خواهان از پیروزی به کار می‌گیرد.



۱- ایراد عدم صلاحیت ذاتی:

به موجب ماده ۹۰، زمان طرح کلیه ایرادات، محدود به تا پایان جلسه اول رسیدگی می باشد.

اما ایرادات، یا مخیره اند یا آمره.

ایرادات موضوع بند ۳ تا ۱۱ ماده ۸۴ و ایراد عدم صلاحیت ذاتی، ایرادات آمره اند که اگر توسط خوانده مطرح نشوند نیز دادگاه رأساً مکلف به ملحوظ نظر قرار دادن آن می باشد. پس طرح آنها توسط خوانده از جهتی برای دادگاه، تذکر محسوب می شود. در مقابل، ایرادات عدم صلاحیت نسبی، تأمین دعوای واهی، تأمین اتباع بیگانه و امر مطروحه، ایرادات مخیره اند و اگر تا پایان جلسه اول مطرح نشوند دادگاه مکلف به ترتیب اثر دادن به آن نیست. نتیجتاً در ایراد عدم صلاحیت ذاتی اگر دادگاه ایراد را وارد تشخیص دهد قرار عدم صلاحیت به صلاحیت مرجع صالح صادر می کند. و اگر موضوع از موارد اختلاف در صلاحیت باشد، پرونده را جهت تعیین مرجع صالح به دادگاه تجدیدنظر استان (در فرضی که از یک حوزه قضایی باشند) یا دیوان عالی کشور (در فرضی که از دو حوزه قضایی باشند) ارسال می نماید. و اگر خوانده این ایراد را مطرح نکند یا در خارج از مهلت مطرح کند باز هم دادگاه مکلف به صدور قرار عدم صلاحیت (در فرضی که صلاحیت ذاتی ندارد) می باشد.

۲- ایراد عدم صلاحیت نسبی یا محلی:

این ایراد منحصر به موردی است که خوانده دعوی را در صلاحیت دادگاه عمومی دیگری می داند. زمان طرح آن نیز تا پایان جلسه اول است. (مگر سبب ایراد متعاقباً حادث گردد).

دادگاه چنانچه ایراد را وارد نداند به ماهیت دعوا رسیدگی؛ و ضمن حکم، در خصوص ایراد، اظهار نظر می کند. و اگر وارد بداند، با صدور قرار عدم صلاحیت، پرونده را به دادگاه صالح می فرستد.

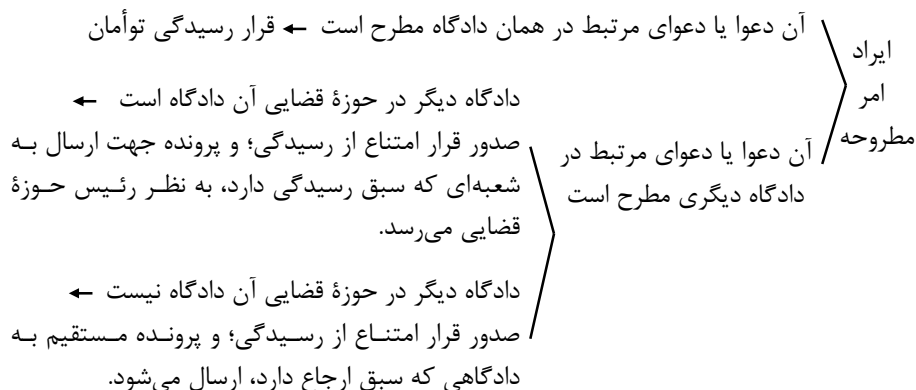
اگر خوانده ایراد عدم صلاحیت نکند، - همانطور که گفتیم - دادگاه مخیر در صدور قرار عدم صلاحیت تا قبل از جلسه اول رسیدگی است اما بعد از جلسه اول رسیدگی نمی تواند قرار عدم صلاحیت صادر کند. با جمع مواد ۳۷۱ و ۳۵۲ نیز قائل بر این نظر شدیم که رأی صادره از دادگاه فاقد صلاحیت محلی (در فرضی که خوانده تا پایان جلسه اول به صلاحیت دادگاه ایراد نکرده) رأی در مرحله تجدیدنظر و فرجام قابل نقض نیست.

نکته: ایراد عدم صلاحیت محلی فقط در مرحله بدوی قابل تصور است و در سایر مراحل رسیدگی به پرونده، ایراد عدم صلاحیت محلی نداریم.
نکات ماده ۸۴:

۱- به موجب این ماده دادگاه، خوانده را مکلف نموده که علاوه بر طرح ایراد، در ماهیت نیز پاسخ دهد. اما به نظر دکتر شمس در خصوص موارد ۳ تا ۱۱ این ماده اگر خوانده ایرادی مطرح کند مکلف نیست تا قبل از اظهار نظر دادگاه در خصوص ایراد، در ماهیت دفاع کند. یعنی اگر خوانده یکی از این ایرادهای بند ۳ تا ۱۱ را مطرح کرد دادگاه نمی تواند آن ایراد را تنها دفاع خوانده محسوب دارد و اگر ایراد را نپذیرفت باید به او فرصت دفاع مجدد بدهد. اما در خصوص ایرادات عدم صلاحیت، امر مطروحه، رد دادرسی، تأمین اتباع بیگانه و دعوای واهی خوانده مکلف است ضمن پاسخ نسبت به ماهیت دعوا، ایراد خود را نیز مطرح کند. و اگر صرفاً ایراد را مطرح کند و در ماهیت دفاع نکند، دادگاه مکلف نیست به او فرصت دیگری بدهد.

۲- ایرادات مذکور در این ماده تمثیلی است نه حصری. قانونگذار در برخی موارد دعوا را غیر قابل استماع دانسته است مثل دعوای قمار و گرو بندی در ماده ۶۵۴ قانون مدنی و عدم قابلیت استماع دعوای تصرف در فرضی که آن دعوا مسبوق به دعوای مالکیت است که در این دو فرض دادگاه قرار عدم استماع دعوا صادر می کند. نتیجتاً موارد اخیرالذکر نیز ایراد محسوب می شود ولی در ماده ۸۴ نیامده است.

۳- تکذیب دعوای خواهان، دفاع به معنای اخص محسوب می شود.



نکته ۱- در دعوای طاری و دعوای متقابل اگر دعوای اصلی و طاری اتحاد منشاء یا ارتباط کامل داشته باشد، دعوای طاری محسوب می‌شود. اما در امر مطروحه فقط در صورتی که ارتباط کامل باشد یا همان دعوای ایراد امر مطروحه وارد است.

نکته ۲- اگر عین دعوای مرتبط با آن دعوای در مرحله تجدیدنظر مطرح باشد، دادگاه بدوی قرار توقیف دادرسی صادر (ملاک ماده ۱۹)؛ و رسیدگی به دعوای را تا حصول نتیجه تجدیدنظر متوقف می‌کند و پس از صدور رأی در مرحله تجدیدنظر، دادگاه بدوی دعوای را اگر عیناً مشترک باشد به دلیل شمول اعتبار امر قضاوت شده رد می‌کند و اگر مرتبط باشد با لحاظ رأی دادگاه تجدیدنظر مبادرت به صدور رأی می‌نماید.

نکته ۳- ماده ۱۰۳ در این فرض، اصحاب و وکلای دعوای مکلف نموده تا دادگاه را از وجود امر مطروحه مطلع نمایند.

ایراداتی که در رسیدگی به دعوای موقتی ایجاد می‌کند:

منظور از ایراداتی که در رسیدگی به دعوای موقتی ایجاد می‌کند، ایراداتی است که با منتفی شدن سبب ایراد، همین دعوای مجدداً قابل طرح می‌شود.

تذکر: در ایرادات بند ۳ تا ۱۱ ماده ۸۴ در صورت پذیرش ایراد یا توجه دادگاه به وجود ایراد بدون ایراد خوانده وفق ماده ۸۹ قرار رد دعوای صادر می‌شود.

۱- ایراد عدم اهلیت:

نظر به اینکه اقامه دعوای مصادیق بارز اجرای حق است، شخص باید برای این امر، اهلیت قانونی یا اهلیت استیفا داشته باشد. در صورت وارد بودن ایراد عدم اهلیت، اولاً: دعوای پس از رد شدن، ممکن است مجدداً توسط خود شخص (پس از دارا شدن اهلیت یا توسط نماینده قانونی او به مفهوم اعم قبل و بعد از اهلیت) اقامه شود.

ثانیاً: در این فرض، قرار عدم اهلیت صادر نمی‌شود بلکه قرار رد دعوای صادر می‌شود. ثالثاً: این بند ناظر به فرضی است که خواهان، اهلیت ندارد. در فرضی که خوانده اهلیت ندارد نیز دادگاه قرار توقیف دادرسی صادر می‌کند و نماینده قانونی خوانده را جهت دفاع در دعوای احضار می‌کند و اگر خوانده نماینده قانونی نداشت، موضوع را به دادستان جهت نصب قیم اعلام می‌کند.

در فرض عدم اهلیت خوانده شاید بتوان صدور قرار عدم اهلیت خوانده را قابل تصور دانست.

۲- ایراد عدم احراز سمت: بند ۵ ماده ۸۴:

این ایراد منحصرأ زمانی است که دادخواست را شخصی غیر از اصیل تقدیم نموده باشد. دفاع شخص فاقد سمت، کأن لم یکن تلقی و در رأی دادگاه بی تأثیر است.

ایراداتی که در رسیدگی به دعوا مانع دائمی ایجاد می کنند:

۱- ایراد عدم توجه دعوا:

مثل اینکه بر اساس دادخواست و مستندات خود خواهان متعهد یا متخلف، شخص دیگری باشد نه خوانده.

۲- ایراد بی نفعی خواهان:

همان شرایطی که برای نفع به عنوان یکی از شرایط اقامه دعوا گفتیم اینجا نیز وجود دارد.

۳- ایراد عدم ترتب آثار قانونی به دعوا:

این ایراد نیز فرع بر ذی نفعی خواهان است. اگر دعوا (بر فرض ثبوت) اثر قانونی نداشته باشد، در واقع خواهان در دعوا ذی نفع نیست.

۴- ایراد عدم مشروعیت مورد دعوا:

این ایراد نیز فرع بر ذی نفعی خواهان است. چون یکی از شرایط نفع، مشروع بودن است.

۵- ایراد جزمی نبودن دعوا:

دعوی خواهان باید قاطع باشد نه احتمالی. این ایراد نیز فرع بر ذی نفع بودن خواهان می باشد چون یکی از شرایط نفع این بود که نفع، به وجود آمده و باقی باشد.

۶- ایراد به زمان اقامه دعوا:

این ایراد با مرور زمان متفاوت است. در قانون جدید، مرور زمان در دعاوی حقوقی نداریم. (توضیحش گذشت.) و منظور، مواعیدی است که قانونگذار جهت طرح دعوا پیش بینی نموده مثل مواد ۲۸۶ و ۲۸۷ و ۲۸۰ قانون تجارت که دعوی مسئولیت تضامنی را علیه ظهرنویس پس از گذشت یک سال از واخواست مسموع نمی داند.

۷- ایراد امر قضاوت شده (امر مختومه):

در حقوق ما قانونگذار حق اقدام قانونی را نسبت به هر حق اصلی که مورد نزاع باشد منحصرأ یکبار مجاز دانسته است.

نکات اعتبار امر مختومه:

۱- اعتبار امر مختومه مختص احکام است و در خصوص تصمیمات اداری، اعتبار امر مختومه نداریم. در خصوص قرارها نیز فقط در قرار سقوط دعوا اعتبار امر مختومه داریم.

۲- گزارش اصلاحی، اعتبار امر مختومه ندارد. اما قرار سقوط دعوای ناشی از گزارش اصلاحی، اعتبار امر مختومه دارد.

قانونگذار در بند ۶ ماده ۸۴ فقط احکام را دارای اعتبار امر مختومه دانسته است. اما قرار سقوط دعوا نیز که متعاقب زوال حق اصلی صادر می‌گردد و موجب زوال دعوا به مفهوم اول (حق قانونی اقدام) می‌گردد در حکم حکم است و مشمول قاعده می‌شود.

۳- احکام صادره از دادگاه‌های عمومی، انقلاب، نظامی، دیوان عدالت اداری، مراجع قضایی غیروابسته به دادگستری (اداره ثبت در دعوای افراز)، مراجع اداری استثنایی (کمیسیون‌های مالیاتی و ماده ۱۰۰ شهرداری) نیز مشمول قاعده می‌باشند.

۴- اگر دادگاه صادرکننده حکم یا قرار سقوط دعوا صلاحیت نسبی را برای رسیدگی به آن دعوا را نداشته، علیرغم فقدان صلاحیت نسبی، اعتبار امر مختومه حاصل است. اما اگر دادگاه صادرکننده رأی، صلاحیت ذاتی برای رسیدگی به دعوا را نداشته؛ اگر رأیی که صدور آن در صلاحیت مرجع دادگستری است از مرجع غیردادگستری صادرشود، اعتبار امر مختومه ندارد. اما بالعکس؛ رأیی که در صلاحیت مرجع غیردادگستری است اگر از مرجع دادگستری صادرشود اعتبار امر مختومه دارد.

۵- قاعده اعتبار امر مختومه فقط مختص احکام است و قرارها را در بر نمی‌گیرد. اما استثنائاً قرار سقوط دعوی مشمول قاعده می‌شود. گزارش اصلاحی، اعتبار امر مختومه ندارد.

جلسه هشتم

۸۸/۹/۱۹

۶- اسباب موجهه حکم، اعتبار امر مختومه ندارند. به عنوان مثال اگر دادگاه به استناد رابطه استیجاری فی مابین خواهان و خوانده حکم به تخلیه ملکی صادر نمود و این حکم قطعی شد سبب این دعوا (رابطه استیجاری) اعتبار امر مختومه ندارد یعنی می تواند موضوع دعوایی دیگر قرار گیرد. به عبارتی دیگر، خواهان همین دعوا می تواند با اثبات غاصبانه بودن تصرفات متصرف، رابطه غاصبانه را اثبات نموده و با طرح دعوی اجرت المثل، خوانده را به پرداخت اجرت المثل محکوم کند.

▪ سبب، رابطه حقوقی است که خواهان، وجود آن را ادعا نموده و مبتنی بر عمل حقوقی یا واقعه حقوقی یا حکم قانونگذار است.

۷- با صدور رأی، اعتبار امر قضاوت شده حاصل است ولی شمول قاعده اعتبار امر قضاوت شده بر حکم، تا قبل از قطعیت حکم، موقتی است و پس از قطعیت حکم، حکومت قاعده اعتبار امر مختومه نیز قطعی می شود.

۸- این قاعده نسبت به ثالث هیچ اثری ندارد. اما مانند احکام که بین طرفین دعوا نسبی است اما قابلیت استناد علیه همه را دارد، قابل استناد علیه ثالث می باشد.

۹- قاعده اعتبار امر مختومه سه شرط دارد: ۱- وحدت اصحاب دعوا ۲- وحدت موضوع دعوا ۳- وحدت سبب دعوا.

▪ در خصوص وحدت اصحاب دعوا اگر شخص طرف دعوا تغییر کند اما شخص جایگزین، قائم مقام یا نماینده همان طرف دعوا باشد، قاعده مشمول او نیز می شود. (وراث یا منقل الیه قراردادی).

سایر ایرادات:

گفتیم که ایرادات مذکور در ماده ۸۴ حصری نیست و هر مانع دائمی یا موقتی که بتوان بر سر راه خواهان در پیروزی در دعوا قرار داد، ایراد محسوب می شود. ذیلاً سه ایراد رد دادرس، تأمین دعوی واهی و تأمین اتباع بیگانه بررسی می شود:

نکات ماده ۹۱:

۱- فلسفه این ماده لزوم رعایت اصل بی طرفی دادرس است.

۲- قرابت دادرس با وکیل تا درجه سوم از طبقه دوم نیز از جهات رد دادرس است.

- ۳- ایراد رد دادرس شامل سایر مراجع قضاوتی نمی‌شود.
 - ۴- ایراد رد دادرس شامل قضات دیوان عالی کشور نمی‌شود چون این قضات، رسیدگی شکلی می‌کنند نه ماهوی.
 - ۵- اگر اصحاب دعوا نیز این ایراد را مطرح‌نکنند دادرس رأساً مکلف است از رسیدگی امتناع کند.
 - ۶- شکایت انتظامی از قاضی، از جهات رد دادرس نیست.
 - ۷- اگر ایرادات رد دادرس و عدم صلاحیت توأمان مطرح‌شود، دادگاه ابتدا به ایراد رد دادرس رسیدگی نموده و بعد اگر جهات رد را وارد ندانست در خصوص صلاحیت، اظهارنظر می‌کند.
- به نظر دکتر شمس، در دعاوی حقوقی و کیفری موضوع بند ۸۴ ماده ۸۴ صرف شکایت یا طرح دعوا نمی‌تواند از جهات رد باشد بلکه جهات رد وقتی حاصل است که دادگاه در امر حقوقی یا کیفری وارد رسیدگی شود.
- ماده ۹۲:
- پس اگر دادگاه ایراد رد دادرس را بپذیرد قرار امتناع از رسیدگی صادر می‌کند (نه قرار رد دعوا یا عدم صلاحیت یا عدم استماع دعوا) و اگر ایراد را نپذیرد قرار رد ایراد رد دادرس را صادر می‌کند. این دو قرار مستقلاً قابل شکایت نیست.
- بند ۴ ماده ۸۴:
- مثل اینکه به موجب مستنداتِ دادخواستِ خواهان، متعهد شخصی غیر از خواننده باشد.
- بند ۵ ماده ۸۴:
- ناظر به عدم احراز سمت خواهان است و عدم احراز سمت خواننده شامل ماده ۸۵ می‌شود.
- بند ۳ ماده ۸۴:
- منظور از اهلیت قانونی، اهلیت استیفاء است چون همه اشخاص ولو محجورین اهلیت تمتع دارند.
- بند ۶ ماده ۸۴:
- ۱- قرار را در بر نمی‌گیرد جز قرار سقوط دعوا.

۲- این بند صرفاً شامل امور ترافعی است و تصمیمات دادگاه و امور حسبی را در بر نمی‌گیرد.

بند ۱۱ ماده ۸۴:

با ایراد مرور زمان، متفاوت است.

ماده ۸۵:

پس دادگاه باید از دفاع شخص فاقد سمت جلوگیری کرده و اگر شخص فاقد سمت دفاعی انجام داده، آنرا کأن لم یکن تلقی و بدون لحاظ آن، رأی صادر می‌کند.

ماده ۸۶:

این ماده بر خلاف بند ۳ ماده ۸۴ که ناظر به عدم اهلیت خواهان است و ضمانت اجرای آن قرار رد دعواست ناظر به عدم اهلیت خوانده بوده و ضمانت اجرای آن صدور قرار عدم اهلیت خوانده یا صدور قرار توقیف دادرسی است. تنها جایی که در قانون، صدور قرار عدم اهلیت قابل تصور است ماده ۸۶ است.

در فرضی که خوانده اهلیت ندارد دادگاه مکلف است نماینده قانونی خوانده را احضار کند. در این فرض، دادگاه می‌تواند ابتدا قرار عدم اهلیت خوانده را صادر نموده و سپس دادرسی را متوقف و نماینده قانونی خوانده را احضار کند و می‌تواند بدون صدور قرار عدم اهلیت، قرار توقیف دادرسی صادر و نماینده قانونی خوانده را احضار کند.

در فرضی که خوانده نماینده قانونی ندارد، دادگاه مکلف است ضمن توقیف دادرسی، مراتب را جهت نصب قیم به دادستان اعلام نماید.

قرار عدم اهلیت، قرار شبه قاطع بوده و چون به موجب ماده ۳۳۲ قابل تجدیدنظر و همچنین قابل فرجام است. این قرار بر خلاف قرار عدم صلاحیت و امتناع از رسیدگی به صورت دادنامه تنظیم و به اصحاب دعوا ابلاغ می‌شود.

ماده ۸۷:

ناظر به ایرادات مخیره است و ایرادات مذکور در بندهای ۳ تا ۱۱ ماده ۸۴ اگر متعاقباً نیز مطرح بشوند (بعد از جلسه اول رسیدگی) یا اصلاً مطرح نشوند نیز دادگاه مکلف به رسیدگی جدا از ماهیت دعوا به آن است.

ماده ۸۹:

صدور قرار امتناع از رسیدگی با ملاک سبق ارجاع.

قرار رد دعوا بر خلاف قرار امتناع از رسیدگی و رسیدگی توأمان، دادنامه شده و به اصحاب دعوا ابلاغ می‌شود. و اگر اصل حکم قابل رسیدگی تجدیدنظر باشد این قرار نیز قابل تجدیدنظر است.

ماده ۹۰:

این ماده ناظر به ایرادات عدم صلاحیت نسبی، امر مطروحه، تأمین دعوای واهی و تأمین اتباع بیگانه است و ایرادات بندهای ۳ تا ۱۱ ماده ۸۴ را در بر نمی‌گیرد و ایرادات اخیرالذکر اگر پس از جلسه اول رسیدگی نیز مطرح‌شوند جنبه تذکر داشته و دادگاه مکلف است جدا از ماهیت دعوا نسبت به آن تصمیم بگیرد.

ایراد تأمین دعوای واهی:

ماده ۱۰۹:

در همه دعای (اعم از اصلی و طاری) تأمین دعوای واهی داریم مگر مواردی که قانون امور حسبی مراجعه به دادگاه را مقرر داشته. مثل درخواست مهر و موم، برداشتن مهر و موم، تحریر ترکه.

همچنین علاوه بر مورد اخیر در دعای مستند به چک، سفته، برات، اسناد رسمی و همچنین دعای علیه متوقف، خوانده نمی‌تواند تقاضای تأمین دعوای واهی بنماید. تأمینی که خواهان می‌دهد می‌تواند نقد یا غیرنقد باشد. در دستور موقت، تأمین دعوای واهی، تأمین اتباع بیگانه، تأمین می‌تواند وجه نقد یا غیرنقد باشد اما در تأمین خواسته، تأمین لزوماً باید وجه نقد باشد.

بر خلاف تأمین اتباع بیگانه و تأمین خواسته که دادگاه مکلف به صدور قرار تأمین است در تأمین دعوای واهی دادگاه مخیر است.

در هر دو تأمین دعوای واهی و تأمین اتباع بیگانه و سایر ایرادات مذکور در ماده ۸۴ مهلت طرح ایراد تا پایان جلسه اول دادرسی است.

قرار رد دادخواست صادره در تأمین دعوای واهی و تأمین اتباع بیگانه طبق قواعد عمومی یعنی به شرطی که اصل دعوا قابل تجدیدنظر باشد قابل تجدیدنظر است. لذا این قرار باید تایپ شده و به اصحاب دعوا ابلاغ‌شود.

تأمین اتباع بیگانه:

ماده ۱۴۴:

۱- اگر خواهان تابعیت هیچ کشوری را نداشته باشد از دادن تأمین معاف است.
۲- بر خلاف تأمین دعوای واهی که شامل کلیه دعوای طاری نیز بوده تأمین اتباع بیگانه شامل تمامی دعوای طاری به استثناء دعوای متقابل می‌شود.
(بند ۳ ماده ۱۴۵)

۳- تأمین اتباع بیگانه ۵ استثناء دارد که در این موارد تأمین صادر نمی‌شود.
(ماده ۱۴۵)

۴- بنا به درخواست طرف دعوا مانند تأمین دعوای واهی نیاز به درخواست یا ایراد طرف دعوا دارد. و الا دادگاه رأساً نمی‌تواند این تأمین را از تبعه بیگانه اخذ کند.

۵- اگر خوانده خارجی باشد این تأمین پذیرفته نمی‌شود.
۶- در مرحله تجدیدنظر نیز ایراد تأمین اتباع بیگانه اگر تجدیدنظرخواه بیگانه باشد قابل طرح است اما چون در مرحله تجدیدنظر علی‌القاعده جلسه رسیدگی تشکیل نمی‌شود به نظر می‌رسد مهلت تقاضای تأمین در مرحله تجدیدنظر همان مهلت ۱۰ روزه تجدیدنظرخوانده برای تقدیم لایحه دفاعیه است.

ماده ۱۴۵:

در دعوای مستند به سند تجاری اتباع بیگانه از دادن تأمین معافند چون دعوایشان مستند به سندی است که از اعتبار بالایی (بالتر از سایر اسناد عادی) برخوردار است. اما در دعوای استرداد چک یا برات یا سفته، مستند دعوای خواهان بیگانه، سند تجاری نیست بلکه موضوع دعوایش سند تجاری است. پس در این فرض، اگر خوانده تقاضا کند دادگاه، خواهان خارجی را مکلف به دادن تأمین می‌کند.

ماده ۱۴۷:

تأمین دعوای واهی فقط در مرحله بدوی داریم و تجدیدنظر ندارد.

دعوای متقابل:

شرایط دعوای متقابل: (ماده ۱۴۱)

- ۱- خوانده علیه خواهان مطرح کند.
 - ۲- با دعوای اصلی ناشی از یک منشاء باشد یا ارتباط کامل داشته باشد.
 - ۳- دادخواست آن تا پایان جلسه اول دادرسی تقدیم شده باشد. (ماده ۱۴۳)
- دعوای تقابل علاوه بر اینکه باید شرایط فوق را داشته باشد، کلیه شرایط عمومی اقامه دعا نیز باید در آن موجود باشد.

نکات دعوای متقابل:

- ۱- مجلوب ثالث اگر مدعا علیه باشد می تواند دعوای تقابل مطرح کند اما اگر برای تقویت موضع یکی از طرفین دعوا به دادرسی جلب شده باشد خوانده به معنای واقعی تلقی نشده و نمی تواند دعوای تقابل مطرح کند.
- ۲- وارد ثالث نیز اگر برای خود در دعوا مستقلاً حقی قائل باشد خواهان به معنای واقعی کلمه محسوب شده و اصحاب دعوای اصلی که خوانده دعوای ورود ثالث محسوب می شوند می توانند علیه او دعوای تقابل مطرح کنند. اما اگر وارد ثالث در ورود به دعوا برای خود مستقلاً حقی قائل نباشد و برای تقویت موضع یکی از اصحاب دعوا وارد شده باشد و به طور غیرمستقیم، خود را در محقق شدن یکی از اصحاب دعوا ذی نفع بداند خواهان به معنای واقعی کلمه محسوب نشده و دعوای تقابل علیه او مطرح نمی شود.
- ۳- طرح دعوای تقابل توسط خوانده دعوای اضافی نیز ممکن است.
- ۴- طرح دعوای تقابل توسط خوانده دعوای تقابل مجاز نیست. زیرا در متن ماده ۱۴۱ عبارت «دعوای اصلی» ذکر شده و این عبارت منصرف از دعوای طاری است یعنی خوانده دعوای اصلی می تواند دعوای تقابل مطرح کند، نه خوانده دعوای طاری.
- ۵- منظور از «وحدت منشاء» همان سبب دعوا یا رابطه حقوقی-ی است که مبتنی بر عمل، واقعه حقوقی یا حکم قانون بوده و خواهان بر اساس آن خود را مستحق مطالبه می داند و منظور از «ارتباط کامل» این است که اتخاذ تصمیم در هر یک، مؤثر در دیگری باشد. یا بنا بر نظر برخی، رسیدگی به یکی از دعاوی (اصلی یا تقابل) دادگاه را از رسیدگی به دعوای دیگر بی نیاز کند. به عنوان مثال، اگر خوانده دعوای مالکیت مال غیر منقولی علیه خواهان

که متصرف آن مال غیر منقول است دعوی خلع ید مطرح کند این دو دعوا با یکدیگر ارتباط کامل دارند زیرا اگر دادگاه دعوی مالکیت را بپذیرد، خلع ید را بدون نیاز به رسیدگی رد می‌کند. یعنی صدور حکم در دعوی مالکیت، بر دعوی خلع ید مؤثر است.

۶- مهلت طرح دعوی تقابل تا پایان جلسه اول رسیدگی است. پس طرح دعوی تقابل در مرحله تجدیدنظر مجاز نیست؛ بر خلاف ورود و جلب ثالث که در مرحله تجدیدنظر قابل طرح است.

۷- بنا بر نظر دکتر شمس دعوی تقابل در مرحله واخواهی قابل طرح نمی‌باشد.

۸- دعوی متقابل مستلزم تقدیم دادخواست است. اما به موجب ماده ۱۴۲ دعوی تهاتر، صلح، فسخ، رد خواسته و امثال آن، [مشروط بر اینکه اولاً: برای دفاع از دعوی اصلی مطرح شود. ثانیاً: مستند به اسناد مسلم و غیرقابل انکار باشد] نیاز به تقدیم دادخواست ندارد. اما اگر همین دعوی یا نظایر آن نیاز به اثبات در دادگاه داشته باشد، - به دلالت ماده ۴۸ که رسیدگی به هر ادعایی را مستلزم تقدیم دادخواست می‌داند - منوط به تقدیم دادخواست است. مثلاً اگر در دعوی مطالبه وجه، خوانده به استناد سند رسمی اقرار خواهان به دریافت وجه مدعی تهاتر گردد، این ادعای خوانده چون مستند به اسناد غیرقابل انکار است، دفاع به معنای اخص تلقی شده و نیاز به تقدیم دادخواست ندارد. اما اگر در همین دعوا خوانده دعوا به استناد مثلاً گواهی شهود مدعی تهاتر گردد برای این ادعای خود باید دادخواست تقدیم کند. لکن می‌تواند این ادعا را در قالب دادخواست تقابل (دعوی تقابل) یا در قالب دعوی مستقل (تهاتر قضایی) مطرح کند.

۹- اگر دادگاه صلاحیت ذاتی برای رسیدگی به دعوی تقابل را نداشته باشد با صدور قرار عدم صلاحیت، پرونده را به دادگاه صالح ارجاع می‌کند و اگر رسیدگی به دعوی اصلی منوط بر رسیدگی به دعوی تقابل باشد به استناد ماده ۱۹ دادرسی به دعوی اصلی را متوقف می‌کند. اما اگر دادگاه صلاحیت محلی برای رسیدگی نداشته باشد دادگاه با عدول از قواعد صلاحیت محلی به دعوا رسیدگی می‌کند چون همانطور که گفتیم یکی از استثنائات قواعد صلاحیت محلی عدول از قواعد صلاحیت محلی توسط دادگاهی است که دعوی طاری در آن مطرح شده است. (ماده ۱۷)

تکلیف دادگاه در فرضی که یکی از شرایط دعوای تقابل مفقود است:

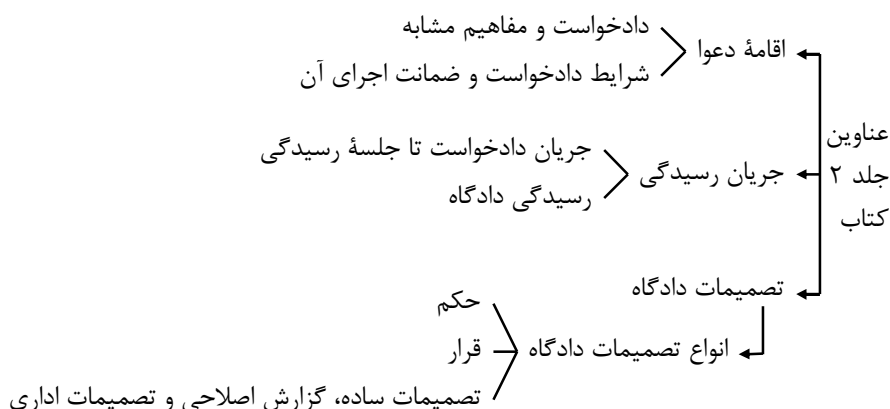
اگر دادگاه صلاحیت ذاتی یا محلی در رسیدگی به دعوا را نداشته باشد دادگاه قرار عدم صلاحیت صادر می‌کند بر خلاف فرضی که شرایط دعوای تقابل وجود داشت و دادگاه صلاحیت محلی نداشت قرار عدم صلاحیت صادر نمی‌شود. و اگر دعوا از صلاحیت او خارج نباشد مستقلاً به دعوا رسیدگی می‌کند مگر اینکه شرایط رسیدگی توأمان موجود باشد که در این فرض قرار رسیدگی توأمان به هر دو دعوا یکجا صادر می‌شود و اگر دعوای تقابل خارج از مهلت مطرح نشود باز هم مثل فرضی که شرایط دعوای تقابل وجود ندارد ولی دادگاه صالح است دادگاه مستقلاً به دعوا رسیدگی نموده و اگر شرایط دعوای ماده ۱۰۳ قانون مدنی ارتباط بین دو دعوا وجود داشته باشد دادگاه قرار رسیدگی توأمان صادر می‌کند.

۱۰- با وصول دادخواست تقابل، وقت رسیدگی واحد برای هر دو دعوا تعیین می‌شود. اگر فرصت کافی برای ابلاغ تقابل تا جلسه اول رسیدگی به دعوای اصلی وجود داشته باشد رسیدگی به دعوای تقابل و دعوای اصلی در همان جلسه صورت می‌گیرد. اما اگر فرصت کافی برای ابلاغ دادخواست تقابل قبل از جلسه رسیدگی به دعوای اصلی وجود نداشته باشد دادگاه تجدید وقت می‌نماید. و اگر دادخواست تقابل در جلسه رسیدگی تقدیم‌شود و خواننده تقابل آمادگی خود را برای دفاع اعلام‌نکند باز هم جلسه تجدید می‌شود. در هر حال دادگاه در خصوص دعوای اصلی و تقابل رأی واحد صادر می‌کند.

۱۱- توقیف دادرسی دعوای اصلی موجب توقیف دعوای تقابل است (ماده ۱۰۵ فوت یا حجر اصحاب دعوا) اما در سایر موارد از جمله زوال دعوا یا حق اصلی زوال دعوای اصلی علی‌القاعده تأثیری در زوال دعوای تقابل ندارد. بر خلاف فرجام تبعی که زوال فرجام‌خواهی اصلی موجب زوال فرجام‌خواهی تبعی است. (ماده ۴۱۳)

۱۲- اگر حکم دادگاه در دعوای اصلی قابل تجدیدنظر نباشد اما در دعوای تقابل قابل تجدیدنظر باشد تجدیدنظرخواهی از حکم صادره در دعوای تقابل باعث می‌شود تا حکم صادره در دعوای اصلی تبعاً قابل تجدیدنظر باشد.

انتهای ماده ۱۴۲: مگر طلب او مسلم نباشد.



شما گفته‌اید سه قاعده؛ در صورتی که در ذیل ۷ قاعده را گفته‌اید!!

اقامة دعوا:

- مطابق ماده ۲ سه قاعده مهم باید رعایت شود تا دادگاه بتواند به دعوا رسیدگی کند:
- ۱- از دادگاه تقاضای رسیدگی شود. (پس هیچ دادگاهی نمی‌تواند بدون تقاضای خواهان به دعوایی رسیدگی کند.)
 - ۲- رسیدگی به آن دعوا توسط ذی‌نفع تقاضا شود. (پس دادگاه با هر تقاضایی مکلف به رسیدگی نیست و تقاضا لزوماً باید توسط ذی‌نفع مطرح شود.)
 - ۳- رسیدگی به دعوا توسط ذی‌نفع وفق قانون تقاضا گردد. (پس اگر خواهان ذی‌نفع در دعوا در تقاضای رسیدگی خود تشریفات قانونی را رعایت نکند، علی‌القاعده دعوا محکوم به قرار رد یا عدم استماع است؛ مگر قانونگذار ضمانت اجرای دیگری تعیین نموده باشد. مثل فرضی که خواهان شرایط دادخواست مذکور در ماده ۵۱ را رعایت نمی‌کند و ضمانت اجرای آن مستقیماً رد دعوا نیست بلکه ضمانت اجرای آن توقیف دادخواست است.)
 - ۴- دادخواست به‌موجب ماده ۵۱ باید کتبی باشد. پس بر خلاف تصریح ماده ۵۰۳ که ظاهراً دادخواست شفاهی را پذیرفته ما دادخواست شفاهی یا تلگرافی در حقوق ایران نداریم.
 - ۵- رسیدگی به هر خواسته‌ای علی‌القاعده مستلزم تقدیم دادخواست است. مگر موارد ذیل که درخواست، کفایت می‌کند و الزامی به تقدیم دادخواست نیست: (این موارد حصری است)

۵-۱- درخواست تخلیه موضوع قانون روابط موجر و مستأجر مصوب ۱۳۷۶.

۵-۲- درخواست صدور حکم سرپرستی.

۵-۳- درخواست تأمین خواسته.

۵-۴- درخواست تأمین دلیل.

۵-۵- درخواست سازش.

۵-۶- درخواست دستور موقت.

۵-۷- درخواست ابلاغ رأی داور.

۵-۸- درخواست انتخاب داور.

۵-۹- درخواست حکم رشد.

۵-۱۰- درخواست اجرای رأی داور.

۵-۱۱- درخواست ابطال رأی داور.

۵-۱۲- درخواست گواهی انحصار وراثت.

۵-۱۳- درخواست مهر و موم ترکه.

۵-۱۴- درخواست تحریر ترکه.

۵-۱۵- درخواست تصفیة ترکه.

۵-۱۶- درخواست تقسیم ترکه.

۵-۱۷- درخواست رفع مهر و موم ترکه.

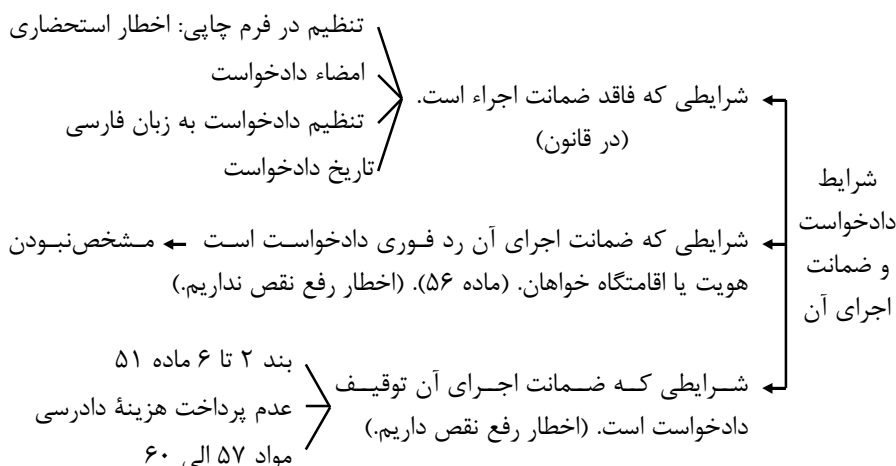
۵-۱۸- درخواست توقیف عملیات اجرایی.

۵-۱۹- درخواست اجرای رأی هیأت‌های تشخیص یا حل اختلاف کار.

۵-۲۰- درخواست کارشناس.

۶- به موجب ماده ۳۱۳ دستور موقتی که بعد از اقامه دعوا تقاضا می‌شود تقاضایش می‌تواند شفاهی باشد.

۷- در امور حسبی علی‌القاعده درخواست می‌تواند شفاهی یا کتبی باشد. مگر جایی که قانون تصریح کرده که تقاضا باید کتبی باشد.



شرایطی که در قانون برای آن ضمانت اجراء پیش‌بینی نشده:

شرط اول: تنظیم در فرم چاپی:

۱- تنظیم در فرم چاپی از شرایط اساسی و جوهری می‌باشد و با فقدان آن: اولاً: دادخواست نباید ثبت‌شود. ثانیاً: در صورت تخلف مدیر دفتر کل و ثبت، ناگزیر باید ارجاع‌شود. (پس معاون ارجاع نمی‌تواند به دلیل عدم ثبت آن در فرم چاپی آنرا ارجاع‌نکند). اما مدیر دفتر دادگاه نمی‌تواند دادخواستی را که در فرم چاپی تنظیم‌نشده به جریان اندازد و مکلف است به خواهان اخطار کند که اقامه دعوا مستلزم تقدیم دادخواست با شرایط قانونی آن است. دادخواستی که متعاقب این اخطار استحضاری مدیر دفتر تقدیم می‌شود نمی‌تواند دادخواست سابق را که در فرم چاپی خاص تنظیم نشده از لحظه تقدیم، واجد اثر کند.

۲- در جاهایی که فرم چاپی مخصوص در دسترس عموم نیست نظر اقوی جواز پذیرش دادخواست در غیر فرم‌های مخصوص است.

شرط دوم: تنظیم به زبان فارسی:

عیناً توضیحاتی که در خصوص فرض قبل داده‌شد به استثناء نکته دوم در اینجا نیز جاری است.

شرط سوم: امضاء دادخواست:

۱- دادخواست بدون امضاء نیز دادخواست نیست. در این فرض نیز دادخواست نباید ثبت‌شود. اما اگر ثبت‌شد باید ارجاع‌شود.

برخلاف دو فرض قبلی متعاقب اخطار استحضاری مدیر دفتر، تقدیم لایحه توسط خواهان یا امضاء صورت جلسه دادگاه یا معرفی وکیل یا تجدیدنظرخواهی از رأی صادره به منزله امضاء دادخواست بوده و دادخواست از زمان تقدیم، دارای اثر خواهد بود و صدور اخطار رفع نقص یا بایگانی کردن پرونده در این فرض مجاز نیست.

۲- اگر دادخواست تجدیدنظر امضاء نداشته باشد و پس از پایان مهلت تجدیدنظرخواهی امضاء شود بنا بر نظر اقوی حق تجدیدنظرخواهی ساقط نیست و دادخواست از حین تقدیم واجد اثر می شود.

۳- اگر دادخواست فاقد امضاء، منتج به صدور رأی گردد چنانچه خواهان محکوم علیه واقع گردد و از رأی تجدیدنظرخواهی کند تجدیدنظرخواهی او به منزله امضاء دادخواست است. در غیر این صورت، در صورت قطعیت و نهایه شدن رأی صادره بر مبنای دادخواست فایده امضاء، رأی صادره رأی معتبر است به دلیل لزوم اعتبار آراء نهایه محاکم.

شرط چهارم: تاریخ دادخواست:

ضمانت اجرای این شرط در قانون نیامده. اما با توجه به رسیدی که مدیر دفتر هنگام ثبت مکلف است به خواهان بدهد و مورخ بودن این رسید، این شرط خودبه خود حاصل است.

شرایطی که ضمانت اجرای آن، رد فوری دادخواست است:

اگر نام و اقامتگاه خواهان در دادخواست مشخص نباشد امکان هیچگونه اخطاری به خواهان وجود ندارد. حتی جلسه رسیدگی را نیز نمی توان به او ابلاغ کرد. پس بدیهی است که در این فرض، قائل به لزوم صدور قرار رد دادخواست توسط مدیر دفتر باشیم. به این قرار، قرار رد فوری دادخواست دفتری نیز گفته می شود.

نکات ماده ۴۸:

۱- پس به موجب این ماده، اصل بر اینست که رسیدگی به هر دعوی مستلزم تقدیم دادخواست است مگر مواردی که قانونگذار، رسیدگی به آنها را مستلزم تقدیم دادخواست ندانسته است. پس در موضع شک در خصوص لزوم تقدیم یا عدم لزوم تقدیم دادخواست در رسیدگی به یک امر، اصل بر اینست که تقدیم دادخواست لازم است.

۲- دادخواست نسبت به دادگاه، اولاً: تکلیف به رسیدگی ایجاد می‌کند و اگر رسیدگی نکند، مستنکف از احقاق حق شناخته شده و تخلف انضباطی می‌باشد. ثانیاً: محدوده رسیدگی دادگاه را تعیین می‌کند. یعنی اگر دادگاه مثلاً در رسیدگی به دعوای مطالبه وجه ۱۰ میلیونی به این نتیجه برسد که خواهان ۱۱ میلیون تومان طلبکار است نمی‌تواند به بیش از ۱۰ میلیون رأی دهد. یا اگر دادگاه در جریان رسیدگی به دعوای تخلیه، رابطه حقوقی فی‌مابین خواهان و خوانده را غصب، احرارز کند، نمی‌تواند حکم به خلع ید بدهد چون خواسته خواهان، تخلیه می‌باشد نه خلع ید. و توصیف رابطه حقوقی توسط خواهان (سبب دعوا) دادگاه را محدود به آن سبب می‌کند و نمی‌تواند از آن تجاوز کند.

۳- تذکر این نکته حائز اهمیت است که اگر دادگاه، موضوع خواسته توصیف‌شده توسط خواهان را احرارز کند اما با ماده قانونی استنادی خواهان موافق نباشد، می‌تواند حکم به ذی‌حقی خواهان وفق ماده مورد نظر خود و بر خلاف ماده استنادی خواهان بدهد. زیرا این اقدام او تجاوز از حدود خواسته نیست بلکه دادگاه در حدود آن خواسته وفق ماده مورد نظر خود رأی داده است.

۴- آثار دادخواست نسبت به اصحاب دعوا اولاً: در بعضی فروض شروع استحقاق خواهان برای خسارت تأخیر تأدیه (ماده ۵۲۲) و ثانیاً: مکلف‌نمودن خوانده به پاسخ است که در صورت عدم پاسخ، احتمال محکومیت خوانده وجود دارد.

نکات ماده ۴۹:

۱- منظور از مدیر دفتر دادگاه در جایی که شعب دادگاه متعدد است منظور، مدیر دفتر شعبه اول است.

۲- آثار دادخواست در حقوق ایران با ثبت در دفتر کل آغاز می‌شود؛ نه ثبت در دفتر دادگاه یا ارجاع توسط معاونت ارجاع.

۳- منظور از تاریخ رسید دادخواست به دفتر، دفتر کل است. اما اگر در گزینه‌های آزمون سراسری ارشد گزینه «دفتر کل» نبود، گزینه «دفتر دادگاه» را انتخاب نمایید.

نکات ماده ۵۰:

وفق ماده ۳۹۱ پس از ارجاع نمی‌توان دادخواست را از شعبه مرجوع‌الیه پس‌گرفت و به شعبه دیگری فرستاد؛ مگر خود شعبه، خود را صالح‌ندانند یا امر مطروحه وجود داشته باشد.

نکات بند ۱ ماده ۵۱:

عدم درج نام پدر، شغل و سن خواهان ضمانت اجرایی ندارد ولی ضمانت اجرای سایر موارد مندرج در بند ۱ ماده ۵۱، مطابق ماده ۵۶ رد فوری دادخواست است نه اخطار رفع نقص.

نکات ماده ۵۶:

(استاد گرامی: با سلام و احترام؛ متن)

نکات ماده ۵۶ مبهم است خواهشمند است آنها را باز نویسی فرمایید.

- ۱- اگر خواهان ظرف ۲ روز مشخصات خود را کامل کند دادخواست رد نمی‌شود.
- ۲- قراری که جانشین مدیر دفتر دادگاه صادر می‌کند (کارمند اداری شعبه است) و قاضی به هیچ وجه نمی‌تواند به جانشینی از مدیر دفتر، قرار رد دادخواست فوری دفتری صادر کند.
- ۳- منظور از عبارت «دادخواست رد می‌شود» قرار رد فوری دادخواست است.
- ۴- قرار رد دادخواست فوری دفتری مانند مرحله تجدیدنظر (ماده ۳۴۴) ظرف مدت ۱۰ روز از الصاق به دیوار دادگاه قابل اعتراض در همان دادگاه است.
- ۵- به موجب ماده ۳۸۴ اگر مشخصات فرجام‌خواه مشخص نباشد، دادخواست فرجام‌خواهی به موجب قرار دادگاهی که دادخواست به آن تسلیم شده رد می‌شود. این قرار ظرف ۲۰ روز از الصاق به دیوار دادگاه قابل اعتراض در آن دادگاه می‌باشد.

در مرحله بدوی: (ماده ۵۶): توسط مدیر دفتر، رد می‌شود؛ و ظرف ۱۰ روز از الصاق به دیوار دادگاه قابل اعتراض در آن دادگاه است.

در مرحله تجدیدنظر: (ماده ۳۴۴): توسط دادگاهی که دادخواست تجدیدنظر به آن شعبه شده رد می‌شود؛ و ظرف ۱۰ روز از الصاق به دیوار دادگاه قابل اعتراض در دادگاه تجدیدنظر است.

در مرحله فرجام‌خواهی: (ماده ۳۸۴): توسط دادگاهی که دادخواست فرجامی به آن شعبه شده رد می‌شود؛ و ظرف ۲۰ روز از الصاق به دیوار دادگاه قابل اعتراض در دیوان عالی کشور است.

قرار رد دادخواست
به دلیل مشخص نبودن
خواهان یا اقامتگاه او

مشخصات اعلامی در دادخواست توسط خواهان از نظر دادگاه معتبر است. اما اگر مأمور ابلاغ گزارش کند که خواهان در آدرس اعلامی شناخته نشده مدیر دفتر می تواند قرار رد فوری دفتری صادر کند.

شرایطی که ضمانت اجرای آن توقیف دادخواست است:

نکات بند ۲ ماده ۵۱:

- ۱- اگر خوانده مجنون، صغیر یا سفیه (محجور) باشد نام محجور در ستون خوانده درج می شود. چون اصل، عدم اطلاع خواهان از نماینده قانونی به معنای اعم خوانده است. لیکن طبق ماده ۱۰۰۶ قانون مدنی اقامتگاه نماینده قانونی خوانده ذکر می شود چون اقامتگاه او، اقامتگاه محجور است. ماده ۸۶ نیز به شرحی که گفتیم مؤید این نظر است.
- ۲- اگر خواندگان، اهالی معین (ماده ۷۴) از شهر یا ده باشند علاوه بر ذکر اهالی معین، نام یک یا چند شخص که خواهان، آنها را معارض خود معرفی می کند درج می گردد. فرض فوق در جایی است که خواندگان غیرمحصور باشند. پس اگر خواندگان محصور باشند اگرچه ۱۰۰ نفر باشند باید نام تمامی آنها در دادخواست ذکر شود.
- ۳- اگر صغیر، دو سرپرست داشته باشد ذکر یکی در دادخواست بدون دیگری قانونی نیست.
- ۴- در دعوای غیرقابل تجزیه دعوا باید به طرفیت کلیه «مَنْ عَلَيْهِمُ الْحَقُّ» (همه کسانی که ادعا متوجه آنهاست مطرح شود وگرنه دعوا قابلیت استماع ندارد. مثلاً در دعوای الزام به تنظیم سند ملکی که دارای مالکین رسمی متعدد است اگر دعوای الزام به تنظیم سند بر علیه مثلاً سه مالک از چهار مالک مطرح شود، قرار عدم استماع دعوا صادر می شود.
- ۵- اگر خوانده در لحظه اقامه دعوا زنده نباشد دعوا قابل استماع نیست. زیرا میت فاقد اهلیت است و در واقع، شخص محسوب نمی شود تا علیه او اقامه دعوا شود.

قرار رد دعوا و قرار عدم استماع دعوا از حیث آثار یکی هستند.

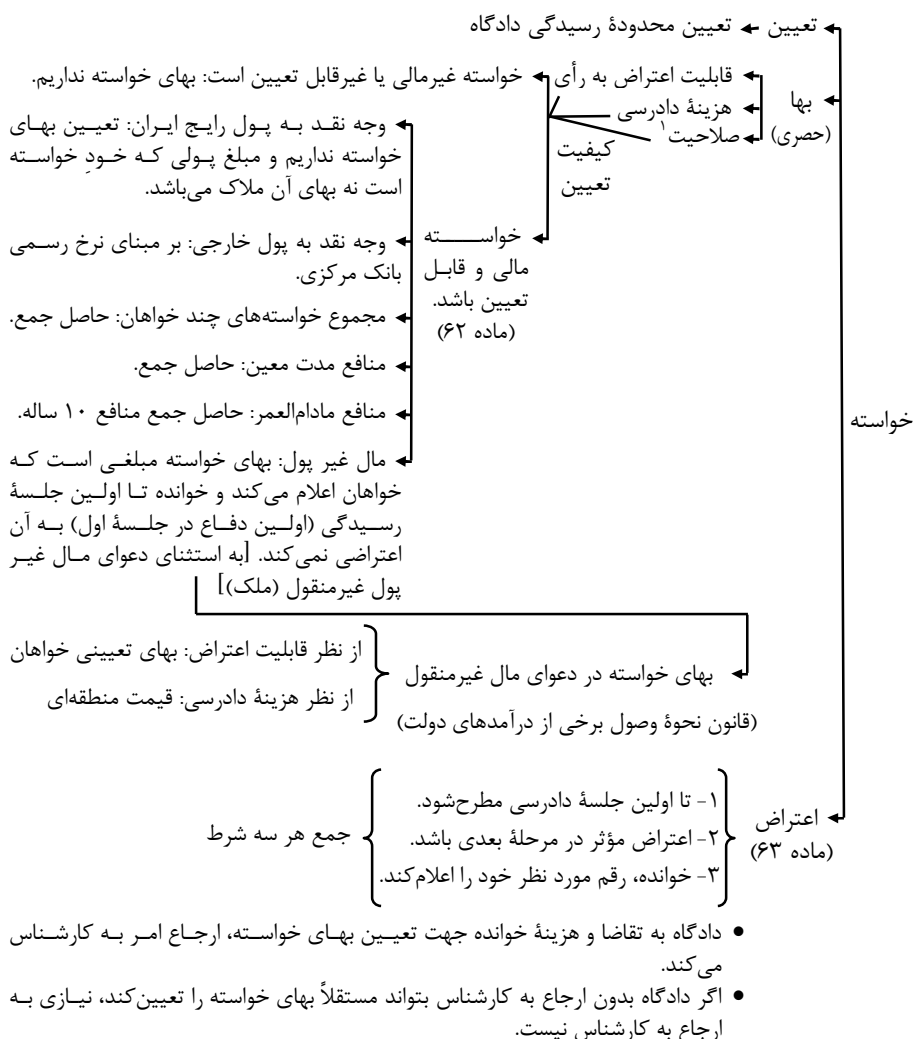
قرار رد دعوا در جایی صادر می شود که قانونگذار، صدور قرار رد دعوا را تجویز نموده است. و در جایی که قانونگذار از لفظ «دعوا مسموع نمی باشد» استفاده

نموده، قرار عدم استماع دعوا صادر می‌شود. و در جایی که قانونگذار هیچ‌یک از الفاظ «رد دعوا» یا «عدم استماع دعوا» را به کار نبرده، صدور هر یک به جای دیگری نیز بلاشکال است.

۶- ابلاغ دادخواست یا اوراق دعوا ازریق آگهی صرفاً در فرضی متصور است که خوانده دعوا شخص حقیقی مجهول‌المکان باشد. یعنی در خصوص اشخاص حقوقی، ابلاغ از طریق آگهی نداریم. چون در مورد اشخاص حقوقی خصوصی به آدرس معرفی شده در ثبت شرکت‌ها ابلاغ معتبر است و در مورد اشخاص حقوق عمومی مأمور باید اقامتگاه آن شخص حقوق عمومی را پیدا کند.

۷- اگر خواهان اقامتگاه خوانده را درست یا صحیح به دادگاه معرفی نکند یا به عبارتی دیگر اگر خوانده در آدرس اعلامی خواهان شناسایی نشود اخطار رفع نقص صادر می‌شود. (ماده ۷۳) و خواهان مکلف است یا به دلیل عجز از معرفی آدرس، ضمن مجهول‌المکان اعلام نمودن خوانده، احضار از طریق آگهی را تقاضا کند یا آدرس جدید اعلام کند.

اگر خوانده مجدداً در آدرس جدید اعلامی شناسایی نشود، اختلاف است. بنا بر نظر برخی، دوباره اخطار رفع نقص نمی‌شود. و بنا بر نظر برخی دیگر، چنانچه خوانده سابقاً در آدرس اعلامی مقیم بوده و تغییر مکان داده، مجدداً اخطار رفع نقص جایز است. در غیر این صورت اخطار رفع نقص جایز نبوده و آگهی می‌شود.



۱- با توجه به اینکه در زمان نگاشتن کتاب توسط آقای دکتر شمس، موضوع شوراهای حل اختلاف مطرح نبوده، تعیین بهای خواسته تأثیری در صلاحیت رسیدگی دادگاه نداشته است. لذا موضوع صلاحیت در تعیین بهای خواسته در کتاب ایشان مطرح نشده است؛ لکن در حال حاضر، تعیین بهای خواسته در تعیین صلاحیت رسیدگی شوراهای حل اختلاف یا دادگاه‌های عمومی مؤثر است. لذا گزینه «صلاحیت» را در این نمودار افزودیم.

تعیین خواسته:

تعیین خواسته از جهت تعیین محدوده رسیدگی دادگاه اثر دارد و دادگاه نمی‌تواند از حدود خواسته تجاوز کند.

همچنین از دیگر آثار تعیین خواسته، الزام دادگاه به صدور رأی در خصوص کلیه موارد مذکور در ستون خواسته می‌باشد. زیرا اگر دادگاه در خصوص برخی از خواسته‌های خواهان اتخاذ تصمیم نکند، مستنکف از احقاق حق و متخلف محسوب می‌شود.

لزوم تعیین خواسته در هنگام تقدیم دادخواست، یک استثناء مهم دارد و آن ماده ۵۱۵ می‌باشد. به موجب این ماده: ۱- خسارات دادرسی ۲- تأخیر انجام تعهد یا عدم انجام آن ۳- اجرت‌المثل می‌تواند در اثناء رسیدگی از دادگاه مطالبه‌شود و برای آن نیاز به تعیین خواسته و بها و هزینه دادرسی نیست.

همانطور که قبلاً گفتیم، نظر به اینکه در رسیدگی با یک دعوا اصل بر اینست که رسیدگی به آن دعوا ضمن دادخواست و با جری تشریفات قانونی صورت پذیرد تجویز ماده ۵۱۵ مبنی بر عدم لزوم ذکر این موارد در ستون خواسته و تقدیم دادخواست و پرداخت هزینه دادرسی برای آن یک استثناء محسوب می‌شود. بدیهی است اگر در ضمن رسیدگی به دعوا این خسارات مطالبه‌نشود، خواهان می‌تواند بعد از صدور رأی مستقلاً به موجب دادخواست جداگانه این موارد را از دادگاه مطالبه کند.

نکات پاراگراف دوم از ماده ۵۱۵:

به موجب تبصره این ماده، خوانده نیز می‌تواند بدون دادخواست، این خسارات را مطالبه کند.

اگر خواسته بجز ستون مربوطه در جای دیگری مطرح‌شود و بین آنها تعارض باشد دادگاه توسط مدیر دفتر اخطار رفع نقص صادر می‌کند تا حسب مورد خواهان، یا خواسته را تعیین کند یا مابه‌التفاوت هزینه دادرسی را پرداخت نماید. ضمناً تغییرات ایجادشده در دادخواست، به اطلاع خوانده نیز باید برسد.

بهای خواسته و نحوه تعیین آن:

تعیین بهای خواسته به شرح جدول فوق می‌باشد که نکات ذیل در خصوص آن قابل ذکر است:

۱- در مواقعی که تعیین بهای خواسته ممکن نیست، خواهان [به موجب ماده ۳ قانون نحوه وصول برخی از درآمدهای دولت] مکلف است دو هزار ریال تمبر الصاق نماید و دادگاه هنگام صدور حکم، بهای خواسته را مشخص می‌کند و ارزش آن را در رأی خود ذکر می‌نماید. این ارزش اعلامی توسط دادگاه در رأی، ملاک تجدیدنظرخواهی از رأی قرار می‌گیرد. پس اگر ارزش اعلامی دادگاه کمتر از ۳۰۰ هزار تومان باشد، آن دعوا قابل تجدیدنظر نیست. اما در همین فرض، اگر دعوا محکوم به بی‌حقی شود، خواهان چون بهای خواسته را خودش تقویم ننموده، امکان اعتراض را از دست می‌دهد. پس بهتر است در مواقعی که بهای خواسته قابل تعیین نیست، خواهان، ارزش خواسته را بالای ۵ میلیون تومان تقویم کند تا آن رأی، هم قابل تجدیدنظر؛ و هم در موارد قانونی قابل فرجام باشد.

۲- اگر به موجب یک دادخواست، دعاوی متعدد اقامه شود، قابلیت تجدیدنظر هر یک مجزا و با توجه به هر خواسته تعیین می‌شود.

منظور از «بهای» مذکور در سطر اول از بند ۱ ماده ۶۲، مبلغ مورد مطالبه می‌باشد. این مبلغ مبتنی بر مسامحه است. چون در این فرض، نیاز به تعیین بها نیست و خود خواسته ملاک هزینه دادرسی و قابلیت تجدیدنظر می‌باشد.

در خصوص عبارت «پول خارجی» مندرج در بند ۱ ماده ۶۲: بر مبنای رأی وحدت رویه به پول خارجی نیز خسارت تأخیر تأدیه تعلق می‌گیرد.

در خصوص پاراگراف بعد از بند ۳ ماده ۶۲: بهای خواسته، حاصل جمع منافع سال؛ اما محکوم به در صورت پیروزی خواهان، کل منافع مادام‌العمر است.

نکته در خصوص بند ۴ ماده ۶۲:

چنانچه اعتراض خوانده به میزان خواسته باشد نه بهای آن، اعتراض به بهای خواسته محسوب نشده و یک ایراد محتوایی است.

نکات بند ۴ ماده ۵۱:

۱- منظور از تعهدات و جهات، سبب دعوا است.

۲- در حقوق ایران، ذکر جهات حکمی (مستندات قانونی) توسط خواهان الزامی نیست. اما ذکر جهات موضوعی الزامی است.

۳- همانطور که گفتیم اگر مدعی، رابطه حقوقی حاکم بر دعوا را توصیف کند (مثلاً توصیف دعوا، خلع ید باشد) و دادگاه پس از بررسی، آن رابطه را توصیفی دیگر تشخیص دهد، نمی تواند توصیف مدعی را تغییر دهد و بر مبنای همان توصیف، رأی می دهد. مثلاً در مثال ما، دعوای خلع ید خواهان را رد می کند چون باید دعوای تخلیه مطرح می کرد. اما اگر خواهان به ماده ای استناد کرد و دادگاه، آن ماده را منطبق بر موضوع ندانست، می تواند به ماده مورد نظر خود استناد کرده و بر آن مبنای رأی دهد.

بند ۵ ماده ۵۱:

منظور از «درخواست»، خسارات دادرسی، دستور موقت، تأمین دلیل و تأمین خواسته می باشد که جزء خواسته محسوب نمی شود.

نکات بند ۶ ماده ۵۱:

۱- منظور از «ادله»، همان ادله اثبات دعوای مذکور در ماده ۱۲۵۸ قانون مدنی است؛ و منظور از «وسایل»، تأمین دلیل، معاینه محل، کارشناسی و تحقیق محلی است.

۲- این بند و بند ۵ علیرغم اینکه در ماده ۵۳ ضمانت اجرای آن توقیف دادخواست ذکر شده، می توان گفت فاقد ضمانت اجراء است زیرا مدیر دفتر نمی تواند احراز کند که خواهان، چه ادله، وسایل و درخواست هایی از دادگاه دارد. و الزام خواهان به ذکر ادله، درخواست ها و وسایل، مازاد بر آنچه که مد نظر خواهان است غیرمنطقی است.

۳- دلیل و سبب دعوا، متفاوت است. دلیل (ادله اثبات دعوا) برای اثبات سبب (رابطه حقوقی مبتنی بر عمل یا واقعه حقوقی) به کار می رود.

۴- اگر یکی از دلایل خواهان، گواهی خواهان باشد در صورت عدم ذکر مشخصات و اقامتگاه آنها مدیر دفتر باید دادخواست را توقیف کند. یعنی استثنائاً در مصادیق این بند، این مصداق، ضمانت اجراء دارد.

۵- در رسیدگی ها، معیار انتخاب ادله، قاعده «البینه للمدعی و الدلیل علی من انکر» است و دادگاه هر ادعایی را به استناد ادله موجود در پرونده می پذیرد و حق ندارد به علم خارج از دادگاه خود استناد کند. یعنی علم قاضی در امور

حقوقی بر خلاف امور کیفری دلیل نیست. همچنین ادله‌ای محکمه‌پسند است که در زمره ادله اثبات دعوا (معاینه محل، تحقیق محلی، رجوع به کارشناس) قرار گیرد. همچنین برخی ادعاها فقط با دلیل خاص، قابل اثبات است. مثل دعوای خلع ید که فقط با سند رسمی قابل اثبات است.

۶- به نظر دکتر شمس، ماده ۱۹۹ در خصوص جواز اقدامات بی‌حدومرز قاضی در کشف واقع، خلاف قاعده منع تحصیل دلیل و غیرموجه بوده و باید این ماده را با توجه به مواد بعدی آن تفسیر مضیق نموده و قائل به عدم جواز قاضی در تحصیل دلیل در دعوا و استناد به ادله خارج از دادگاه گردیده است.

جلسه دوازدهم

ماده ۵۲:

۸۸/۱۰/۱۷

این ماده فاقد ضمانت اجراء است و عدم درج آن در دادخواست بلاشکال است. اما وفق ماده ۵۹ رونوشت سند مثبت سِمَتِ دادخواست‌دهنده باید به دادخواست پیوست گردد.

اگر این مدرک ضمیمه دادخواست نبود دادگاه به خواهان اخطار می‌کند دلیل سمت خود را ارائه کند و در صورت عدم ارائه دلیل سمت، دادگاه قرار رد دعوای خواهان را صادر می‌نماید. (به استناد ماده ۲ و بند ۵ ماده ۸۴)

ماده ۵۳:

عدم الصاق تمبر وکالتنامه توسط وکیل دادگستری بنا بر نظر اقوی دادگاه اخطار رفع نقص نمی‌فرستد بلکه وکالت وکیل را قبول نمی‌کند.

ماده ۵۴:

۱- شکایت از قرار رد دادخواست مدیر دفتر بدون نیاز به هزینه دادرسی و تشریفات آئین دادرسی مدنی است.

۲- پست «جانشین مدیر دفتر» در دادگاه وجود ندارد و در صورت غیبت مدیر دفتر، فرد منتخب از سوی قاضی به‌عنوان جانشین مدیر دفتر تعیین می‌شود.

۳- جانشین، طبق نص ماده می‌تواند قرار رد دادخواست صادر کند. اما علیرغم اینکه در ماده تصریح نشده اخطار رفع نقص نیز می‌تواند بفرستد.

۴- قرار رد دادخواست مدیر دفتر در هر حال حضوری است.

۵- از آنجا که آئین دادرسی مرحله خواهی نیز مانند مرحله بدوی است در مرحله خواهی نیز اگر دادخواست ناقص باشد مدیر دفتر اخطار رفع نقص صادر می‌کند.

ماده ۵۵:

علیرغم اینکه مهلت رفع نقص ۱۰ روز است استثنائاً اگر موضوع اخطار رفع نقص، پرداخت هزینه دادرسی انتشار آگهی باشد مهلت پرداخت آن یک ماه است.

ماده ۵۷:

۱- پس نمی‌تواند اصل سند را به دادخواست پیوست‌نماید. اگر اصل سند به دادخواست پیوست‌شود، مدیر دفتر دادخواست را توقیف و اخطار رفع نقص صادر می‌کند.

۲- مراجع مذکور در این ماده می‌توانند رونوشت اسناد را برابر اصل نمایند. اما رعایت ترتیب در این ماده الزامی نیست.

۳- در این ماده وکیل می‌تواند اوراق دعوای پرونده‌ای را که خود در آن وکالت دارد برابر اصل کند. اما نمی‌تواند اوراق دعوای پرونده‌ای را که در آن وکیل نیست برابر اصل کند.

۴- نماینده حقوقی دستگاه‌های دولتی نمی‌تواند اوراق تقدیمی را برابر اصل کند.

۵- اگر سردفتر یا وکیل، خود در دعوا اصیل باشند نمی‌توانند رونوشت‌های تقدیمی از طرف خود را برابر اصل نمایند.

ماده ۵۹:

۱- پس اگر سمت در دادخواست تصریح‌نشود ضمانت اجراء ندارد؛ اما اگر رونوشت مدرک مثبتِ سمت ضمیمه‌نشود برای خواهان اخطار صادر می‌شود و در صورت عدم ارائه، به‌استناد بند ۵ ماده ۸۴ و ماده ۲ دعوا رد می‌شود.

۲- رونوشت وکالت‌نامه کافی است و به اصل آن نیاز نیست. نظریه مشورتی نیز همین را می‌گوید که کپی وکالت‌نامه کافی است.

ماده ۶۰:

۱- دادخواست و ضامم آن به تعداد خواندگان + ۱ نسخه. اما اجرائیه به تعداد محکوم‌علیه‌هم + ۲ نسخه. (ماده ۷ قانون اجرای احکام مدنی)

۲- بر خلاف رویه حاضر، مدرک مثبتِ سمت دادخواست‌دهنده نیز باید به تعداد خوانده + ۱ نسخه باشد. مگر مرحله فرجام که به‌موجب ماده ۳۸۲ ضمیمه‌بودن یک نسخه از مدرک مثبتِ سمت به دادخواست کافی است.

ماده ۶۴:

- ۱- پس از صدور دستور تعیین وقت، منشی دادگاه تعیین وقت می‌نماید نه مدیر دفتر.
- ۲- صدور دستور تعیین وقت توسط دادگاه دلالت بر تکمیل بودن دادخواست دارد.
- ۳- به نظر دکتر شمس اگر دادخواست ناقص باشد و دادگاه متوجه نشده و دستور تعیین وقت بدهد و در جلسه دادگاه، قاضی متوجه نقص شود باید به رسیدگی ادامه دهد و نمی‌تواند پرونده را جهت صدور اخطار رفع نقص به دفتر دادگاه بفرستد و جلسه رسیدگی را تجدید کند. چون بنا بر استدلال ایشان ممکن است خواهان، خود را در معرض شکست ببیند و با عدم رفع نقص، دادخواست رد شود و خواهان بتواند با فرار از اعتبار امر مطروحه و مخومه دعوای خود را مجدداً طرح کند. اما در این خصوص رویه مخالف نظر دکتر شمس است یعنی پرونده به دفتر بازگردانده و اخطار رفع نقص می‌شود. این مورد را نباید با فرضی که دادگاه قبل از صدور دستور تعیین وقت پرونده را جهت صدور اخطار رفع نقص به دفتر عودت می‌دهد اشتباه گرفت زیرا در فرض اخیر، ارجاع پرونده به دفتر مطابق با منطوق ماده ۶۴ می‌باشد.

ماده ۶۵:

طبق این ماده طرح دعوای متعدد به موجب یک دادخواست پذیرفته شده است.

ماده ۶۶:

پس در حله اول مدیر دفتر اخطار رفع نقص صادر می‌کند. اگر به این وظیفه خود عمل نکند در حله دوم دادگاه پرونده را برای صدور اخطار رفع نقص به دفتر عودت می‌دهد و اگر هیچ‌یک از دو مرجع فوق به وظیفه خود عمل نکنند و از پرونده تجدیدنظرخواهی شود دادگاه تجدیدنظر به دادخواست‌دهنده بدوی اخطار می‌کند که ظرف ۱۰ روز از تاریخ ابلاغ اقدام به رفع نقص نماید. در صورت عدم اقدام خواهان، دادگاه تجدیدنظر رأی بدوی را نقض و قرار رد دعوای بدوی را صادر می‌نماید. (ماده ۳۵۰)

هزینه دادرسی: (ماده ۵۰۲)

۱- در حقوق ایران اقامه دعوا علی القاعده مستلزم پرداخت هزینه دادرسی است. اگر دعوای متعدد در یک دادخواست طرح شود هزینه هر یک باید به صورت مجزا پرداخت شود.

۲- هزینه ورقه دادخواست ۱۰ تومان؛ هزینه تقدیم هر دادخواستی ۱۰۰ تومان؛ هزینه برابر اصل کردن هر سندی ۲۰ تومان؛ هزینه دعوای غیرمالی ۵ هزار تومان؛ هزینه تجدیدنظر از دعوای غیرمالی ۱۰ هزار تومان؛ هزینه دادرسی در دعوای مالی در مرحله بدوی تا یک میلیون تومان ۱/۵ درصد خواسته و مازاد بر آن ۲ درصد ارزش خواسته؛ در تجدیدنظر و واخواهی ۳ درصد ارزش محکوم به؛ در فرجام و اعاده دادرسی و اعتراض ثالث تا یک میلیون تومان ۳ درصد ارزش محکوم به؛ و مازاد ۴ درصد ارزش محکوم به؛ هزینه اعتراض به قرارها ۱۰۰ تومان؛ تأمین دلیل و تأمین خواسته و دستور موقت ۵۰۰ تومان؛ ابلاغ اظهارنامه و واخواست نامه در شوراها حل اختلاف هزینه دعوای حقوقی ۳ هزار تومان؛ و هزینه دعوای کیفری ۵۰۰ تومان می باشد.

معافیت از هزینه دادرسی:

معسر از هزینه دادرسی معاف است ولی دولت معاف نیست.

۱- بنیاد مستضعفان، بنیاد شهید، کمیته امداد، سازمان حج و اوقاف و امور خیریه، موقوفات عام، بقاع متبرکه، اماکن مذهبی اسلامی، مدارس علوم دینی، مؤسسات و بنیادهای خیریه از پرداخت هزینه دادرسی در کلیه مراجع اعم از قضایی و ثبتی معافند.

۲- علیرغم معافیت بنیاد مستضعفان از پرداخت هزینه دادرسی، به موجب رأی وحدت رویه شرکت های تابعه بنیاد مستضعفان از پرداخت هزینه دادرسی معاف نیستند.

۳- دعوای اعسار (اعم از اعسار از پرداخت محکوم به و اعسار از هزینه دادرسی بنا بر نظر اقوی دعوای غیرمالی محسوب می شود).

۴- اشخاصی که حکم اعسار تحصیل می نمایند از پرداخت کلیه هزینه های دادرسی و هزینه آگهی روزنامه در فرضی که خواننده مجهول المکان است معاف هستند؛ و این هزینه از صندوق دادگستری پرداخت می شود. اما

معسرین و همچنین نهادهای معاف از پرداخت هزینه دادرسی از پرداخت تأمین در دستور موقت و تأمین خواسته معاف نیستند چون حقوق اشخاص ثالث مطرح است.

مقررات اعسار از هزینه دادرسی: (ماده ۵۰۴)

ماده ۵۰۶:

در خصوص اعسار از پرداخت محکوم به شهادت کتبی ۴ شاهد باید ضمیمه دادخواست شود. (قانون اعسار)

ماده ۵۰۷:

پس در اعسار، حکم غیابی نداریم.

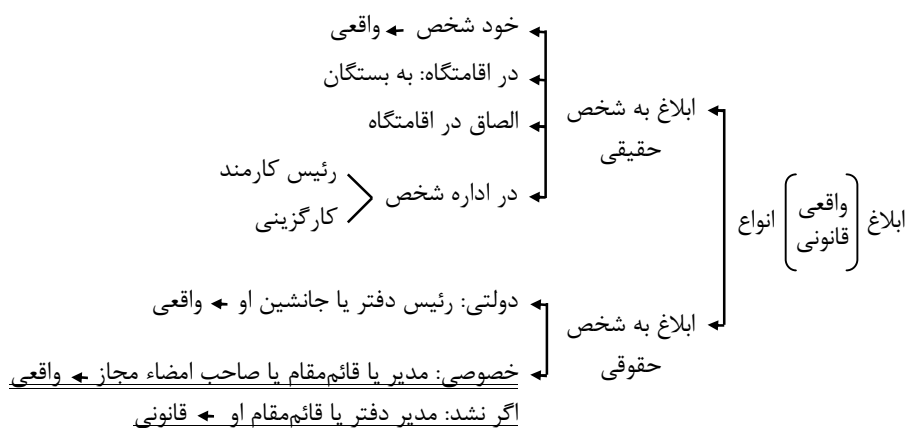
ماده ۵۰۸:

یعنی اگر در بدوی خواهان حکم اعسار از هزینه دادرسی تحصیل نمود برای مرحله تجدیدنظر و فرجام نیز معسر محسوب شده و نیاز به تحصیل حکم جداگانه ندارد. اما در اعاده دادرسی و اعتراض ثالث نیاز به تحصیل حکم جداگانه اعسار دارد. زیرا اعاده دادرسی و اعتراض ثالث به نظر دکتر شمس جزو مراحل یک دعوا محسوب نمی شوند و مرحله جدیدی است.

ماده ۶۷:

ابلاغ یا واقعی است یا قانونی.

ابلاغ واقعی فرضی است که اوراق به شخص مخاطب در مورد اشخاص حقیقی؛ و شخصی که به موجب این مقررات صلاحیت دریافت اوراق را دارد در مورد اشخاص حقوقی ابلاغ شود. اما ابلاغ قانونی وقتی است که ابلاغ واقعی نباشد. یعنی در مورد اشخاص حقیقی به غیر شخص مخاطب؛ و در مورد اشخاص حقوقی به غیر اشخاصی که قانوناً صلاحیت دریافت ورقه را دارند اوراق تسلیم شود.



ماده ۶۸:

- ۱- در صورت امتناع خواننده از گرفتن اوراق، مأمور ابلاغ موظف است اوراق را در محل اقامتگاه او الصاق نموده و نسخه ثانی را به پرونده اعاده نماید. در این فرض، ابلاغ قانونی است نه واقعی.
- ۲- منظور از محل سکونت یا کار در تبصره ۱، اقامتگاه است.
- ۳- منظور از شرکت‌ها در تبصره ۱، منصرف از شرکت‌های خصوصی است. یعنی فقط در شرکت‌های دولتی اوراق به کارگزینی قسمت مربوط یا نزد رئیس کارمند مربوط ارسال می‌شود.
- ۴- در فرضی که مأمور ابلاغ اوراق دعوا را در جایی غیر از اقامتگاه شخص به او ارائه می‌کند مخاطب الزامی به دریافت ندارد و در این فرض ابلاغ اعتبار ندارد. ولی اگر در این فرض شخص حقیقی بیرون از اقامتگاه خود ورقه را قبول کرد ابلاغ واقعی است.
- ۵- در مورد اشخاص محجور، به شخص ابلاغ نمی‌شود بلکه به نماینده او ابلاغ می‌شود و اقامتگاه نماینده او ملاک است.

- ۱- این ماده ناظر به فرض ابلاغ قانونی است.
- ۲- به نظر دکتر شمس قرابت نسبی یا سببی تا درجه سوم است و طبقات مهم نیست.
- ۳- ابلاغ به بستگان یا خادمان در غیر نشانی تعیین شده اعتبار ندارد چون حضور در محل، نشانه اعتماد است.
- ۴- اگر خود خوانده در نشانی تعیین شده باشد به بستگان ابلاغ نمی شود.
- ۵- در فرض ابلاغ به بستگان یا خادمان اگر خوانده عدم اطلاع خود را اثبات کند یا تعارض منفعت بین خود و گیرنده ابلاغیه یا احضاریه را اثبات کند ابلاغ اعتبار ندارد.
- ۶- ابلاغ به غیر بستگان یا خادمان (مثلاً دوستان) حتی در محل تعیین شده در اختاریه یا دادخواست اعتبار ندارد.

ماده ۷۰:

پس در صورت عدم حضور یا امتناع از گرفتن اوراق، اوراق (برگ احضاریه) الصاق می شود.

ماده ۷۱:

- ۱- دفتر دادگاه از طریق روابط عمومی قوه قضائیه احضاریه را به وزارت امور خارجه ارسال می کند.
- ۲- اگر مخاطب خارجی (تبعه خارج) باشد و بین ایران و آن کشور قرارداد تعاون قضایی وجود داشته باشد ابلاغ اوراق توسط مأموران کشور خارجی به عمل می آید.

ماده ۷۳:

- ۱- ابلاغ به وسیله روزنامه دو شرط دارد: ۱- نشانی مخاطب برای خواهان مجهول باشد و مأمور نیز نتواند اقامتگاه مخاطب را پیدا کند. ۲- نشانی مخاطب برای دفتر دادگاه نیز مجهول باشد.
- ۲- ابلاغ از طریق روزنامه منحصرأ در مورد اشخاص حقیقی مصداق دارد. پس در مورد اشخاص حقوقی اعم از دولتی و خصوصی ابلاغ از طریق روزنامه منتفی است زیرا اقامتگاه اشخاص حقوقی دولتی توسط مأمور ابلاغ قابل احراز؛ و اقامتگاه اشخاص حقوقی غیردولتی در مرجع ثبت شرکتها مضبوط است.

۳- طبق ماده ۵۵ اگر ظرف یک ماه هزینه آگهی را ندهد دادخواست توسط مدیر دفتر رد می‌شود.

۴- ابلاغ حکم غیابی نیز به وسیله آگهی به عمل می‌آید.

ماده ۷۴:

۱- پس فاصله آگهی تا جلسه نباید کمتر از یک ماه باشد.

۲- اگر محصور باشند - ولو تعدادشان زیاد باشد - باید همه در دادخواست نوشته شود.

ماده ۷۵:

۱- در همه مصادیق ابلاغ اعم از ابلاغ به اشخاص حقیقی یا اشخاص حقوقی خصوصی در صورت استنکاف اشخاص مذکور در قانون از گرفتن اوراق، اوراق دعا در محل الصاق می‌شود مگر اشخاص حقوقی دولتی که در صورت استنکاف رئیس دفتر یا قائم مقام او، اوراق الصاق نمی‌شود و مستقیماً اعاده می‌شود.

ماده ۷۶:

در صورت استنکاف چهار مقام مذکور در متن ماده ۷۶ الصاق می‌شود. یعنی همه جا الصاق می‌شود مگر در ادارات دولتی. در اینجا منظور از ادارات دولتی شامل ادارات عمومی و نهادهای حکومتی و ... نیز می‌شود.

تبصره ۱ ماده ۷۶:

پس ابلاغ از طریق آگهی برای کلیه اشخاص حقوقی منتفی است.

تبصره ۲ ماده ۷۶:

اوراق به مدیر دفتر یا قائم مقام داده می‌شود و ابلاغ واقعی است و در صورت استنکاف این دو مقام، الصاق نمی‌شود و اعاده می‌شود.

ماده ۷۸:

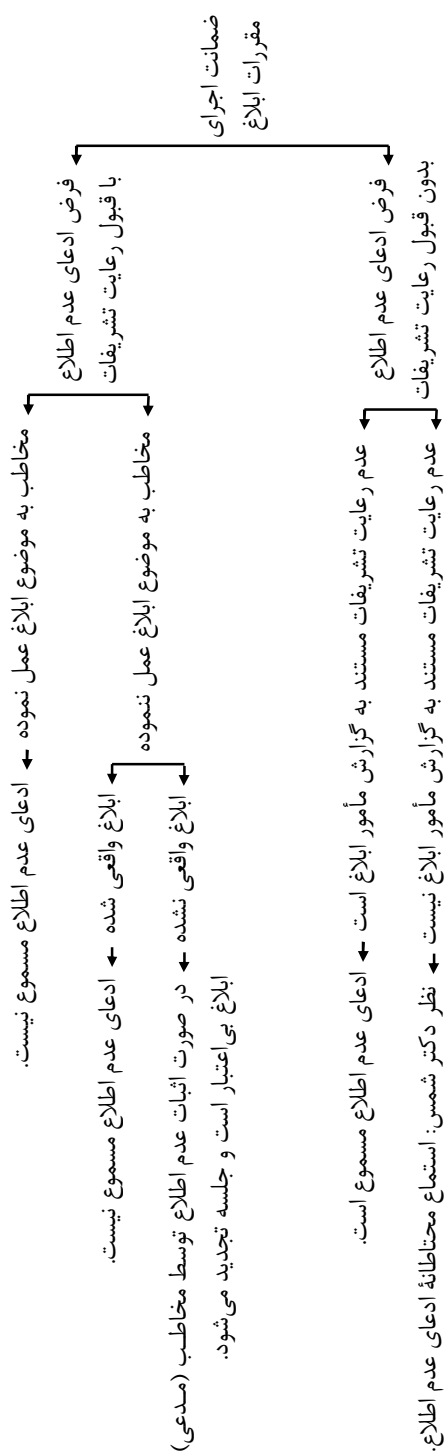
ماده ۱۰۱۰ قانون مدنی انتخاب اقامتگاه انتخابی را برای طرفین قرارداد تجویز نموده است. قسمت اخیر این ماده مقرر داشته اصحاب دعا می‌توانند محلی را غیر از اقامتگاه واقعی خود برای ابلاغ اوراق دعا انتخاب نمایند. ماده ۷۸ قانون آئین دادرسی مدنی اطلاق قسمت اخیر ماده ۱۰۱۰ قانون مدنی را تخصیص زده است. یعنی علیرغم اینکه به موجب ماده ۱۰۱۰ قانون مدنی محل ابلاغ اوراق دعا می‌تواند غیر

شهر مقر دادگاه باشد به موجب ماده ۷۸ قانون آئین دادرسی مدنی این محل لزوماً باید در شهر مقر دادگاه باشد.
ماده ۷۹:

- ۱- در جایی که سابقه ابلاغ وجود دارد ولو مخاطب ابلاغ، اقامتگاه خود را تغییر داده باشد ابلاغ اوراق در آن محل معتبر است.
 - ۲- سابقه ابلاغ در مرحله اجرای حکم نیز معتبر است. اما سابقه ابلاغ در مرحله تجدیدنظر معتبر نیست.
- ماده ۸۲:

- ۱- اگر دادگاه احراز کند مخاطب ابلاغ علیرغم عدم رعایت مفاد ماده ۸۲ به طور کامل از موضوع ابلاغ مطلع شده است، ابلاغ صحیح است.
 - ۲- عدم قید تاریخ موجب بطلان ابلاغ است.
- ماده ۸۳:

علیرغم ظاهر این ماده که در صورت ادعای عدم اطلاع از سوی خواننده دادگاه را مکلف به احراز اطلاع مخاطب می نماید مدعی عدم اطلاع باید عدم اطلاع خود را ثابت کند.



مواعد:

قانونی: قانون معین کرده: مثل مهلت ۲۰ روزه تجدیدنظرخواهی.
موعده قضایی: دادگاه معین می‌کند: مثل مهلتی که دادگاه برای ارائه نظر کارشناسی تعیین می‌کند.

ماده ۴۴۴:

- ۱- روزهای ابلاغ و اقدام جزء مهلت محاسبه نمی‌شود. مثلاً وقتی گفته می‌شود مهلت تجدیدنظرخواهی ۲۰ روز است یعنی روز ابلاغ رأی بدوی و روز تقدیم دادخواست تجدیدنظر جزء این بیست روز محاسبه نمی‌شود. یعنی:
مهلت تجدیدنظرخواهی = روز ابلاغ + ۲۰ روز + روز تقدیم دادخواست تجدیدنظر
- ۲- در صورتی که روز اقدام (مثلاً روزی که باید دادخواست تجدیدنظر را تقدیم کند) روز تعطیل باشد، می‌تواند اولین روز پس از تعطیلی اقدام نماید.
- ۳- روزهای تعطیل بین مهلت (مثلاً اگر داخل مهلت ۲۰ روزه تجدیدنظرخواهی حتی اگر ۱۹ روز هم تعطیل باشد) جزء مهلت محاسبه شده و تأثیری بر افزایش مهلت ندارد.
- ۴- این قاعده در خصوص جلسه دادرسی اعمال نمی‌شود و در صورت مصادف شدن جلسه دادگاه با روز تعطیل، جلسه تجدید شده؛ و فردای روز تعطیل، جلسه تشکیل نمی‌شود.

- ۵- اعلان، به معنی درج در جراید است؛ اما اعلام، اعم از اعلان و ابلاغ است.

ماده ۴۴۷:

چنانچه برخی از محکوم‌علیه‌ها مقیم ایران و برخی مقیم خارج از کشور باشند مهلت محکوم‌علیه‌ها مقیم ایران نیز برابر با مهلت محکوم‌علیه‌ها مقیم خارج از کشور می‌باشد. مساوی یکدیگر می‌باشد.

ماده ۴۵۰:

صرفاً در مواعد قضایی دادگاه می‌تواند یکبار مهلت بدهد. مگر در اعلام موعد خطایی صورت گرفته باشد یا مدعی ثابت کند در اثر مانعی نتوانسته کار را انجام دهد. اما در خصوص مهلت قانونی دادگاه نمی‌تواند مهلتی اضافه بر آن مهلت قانونی بدهد مگر در مواردی که قانون تصریح کرده باشد مثل ماده ۳۰۶ که قانونگذار به دلیل وجود معاذیری اعتراض به رأی خارج از مهلت را پذیرفته است. پس در مواعد قانونی اعتراض (واخواهی، تجدیدنظر، فرجام، اعاده دادرسی، اعتراض به رأی داور) اگر مدعی

جهات موجهه مذکور در ماده ۳۰۶ را ثابت کند می تواند در خارج از مهلت اقامه دعوا نماید. یا در فرضی که در اعلام موعد خطایی صورت گرفته باشد نیز دادگاه می تواند علیرغم وجود موعد قانونی مهلت دهد. این مهلت دادگاه در هر حال نمی تواند بیشتر از مهلت قانونی باشد.

دادرسی:

عمده ترین نظام های دادرسی را به دادرسی اتهامی و تفتیشی تقسیم نموده اند. در دادرسی اتهامی که علی الاصول دعاوی حقوقی در ایران با اصول آن منطبق تر است قاضی حق تحصیل دلیل ندارد و اگر مدعی طرح دعوا نکند هیچ مرجعی رأساً رسیدگی نمی کند و بعد از طرح دعوی مدعی نیز فقط در صورتی که مدعی شخصاً بتواند ادعای خود را اثبات کند قاضی به نفع او حکم می دهد. پس ولو قاضی علم به ذی حقی مدعی داشته باشد یا حتی به استناد دلایلی خارج از ادله موجود در پرونده علم به ذی حقی خواهان داشته باشد نمی تواند بر آن مبنا رأی صادر کند زیرا در این فرض قاضی با زیر پا گذاشتن قاعده منع تحصیل دلیل به نفع اصحاب دعوا یکی از اصول مهم و بنیادین دادرسی که اصل بی طرفی دادرسی است را نقض نموده است. در مقابل این نظام، نظام تفتیشی قرار دارد که در حقوق ایران عمدتاً در حقوق کیفری حاکم است. طبق این نظام، جرائم صرف نظر از شکایت شاکی خصوصی رأساً توسط دادسرا قابل پیگرد بوده و قاضی یا دادرسی یا دادستان صرف نظر از ادله موجود در پرونده می تواند به نفع شاکی یا متهم تحصیل دلیل کند و حق را کشف کند و می تواند به علم مستند خارج از دادگاه خود استناد نموده و بر آن مبنا اصدار رأی نماید.

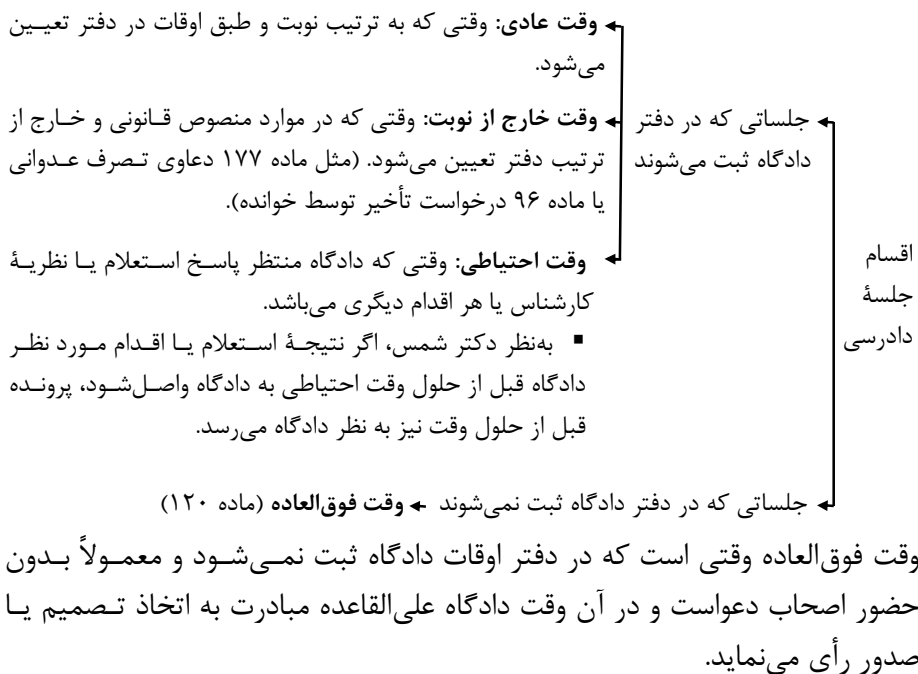
مهمترین اصول دادرسی اصل مراجعه به دادگاه مستقل و بی طرف، اصل حق محاکمه منصفانه، علنی و در مهلت معقول و اصل تناظر می باشد.

به موجب اصل تناظر، هیچ کس نباید قبل از شنیده و خوانده شدن مورد قضاوت قرار گیرد و فرصت کافی برای تدارک دفاع باید به خوانده داده شود و خوانده باید بتواند آزادانه و مصون از دعاوی افتراء و توهین، دفاعیات خود را مطرح کند و قاضی نمی تواند به کاوش های شخصی خود استناد کرده و خارج از نظارت اصحاب دعوا در خصوص موضوع حکم دهد.

جلسه دادرسی، تعیین و تشکیل آن:

تقدیم دادخواست تا تاریخ صدور رأی را دادرسی به معنای اعم؛ و رسیدگی دادگاه را دادرسی به معنای اخص می گویند.

دادخواست پس از تقدیم، توسط رئیس حوزه قضایی یا معاون وی (معاون ارجاع) ارجاع می گردد. ارجاع از ترتیبات اداره قضایی محسوب شده لذا مستلزم استدلال نبوده و پرونده پس از ارجاع علی القاعده قابل پس گرفتن از شعبه مرجوع الیه نیست. اصل بر اینست که جلسه دادرسی در داخل دادگاه تشکیل می شود مگر موارد منصوص مثل تحقیق محلی و معاینه محل که تشکیل جلسه در خارج از دادگاه تجویز گردیده است.



تشریفات تعیین و تشکیل جلسه دادرسی:

- ۱- صدور دستور تعیین وقت توسط قاضی به منزله تکمیل دادخواست است. چنانچه جلسه اول رسیدگی تشکیل شود و دادگاه بفهمد دادخواست ناقص است نمی تواند دادخواست را جهت رفع نقص به دفتر ارسال کند. اما ماده ۶۶

و تجویز ارجاع دادخواست ناقص توسط دادگاه به دفتر به نظر می‌رسد ناظر به فرضی باشد که هنوز جلسه رسیدگی تعیین نشده است.

۲- فاصله‌های ۵ روزه از ابلاغ تا تشکیل جلسه، یک ماهه از تاریخ انتشار آگهی تا تشکیل جلسه و فاصله یک هفته‌ای جهت استماع شهادت شهود در صورتی که توسط دادگاه رعایت نشود جلسه فقط در صورتی که ذی‌نفع، ایراد عدم رعایت فاصله قانونی را مطرح کند باید تجدید شود و الا فلا.

۳- در غیر موارد منصوص قانونی تشکیل جلسات دادگاه در خارج از ساعات اداری و همچنین در خارج از محل دادگاه ممنوع است ولو طرفین دعوا به آن اعتراضی نداشته باشند. زیرا این امر در تعارض با اعتبار دادگستری و نظم عمومی می‌باشد. اما ادامه جلسه رسیدگی تشکیل شده در وقت قانونی به خارج از ساعات اداری به شرط عدم اعتراض اصحاب دعوا بلا اشکال است.

۴- برای رسیدگی دادگاه مقدمات ذیل لازم است:

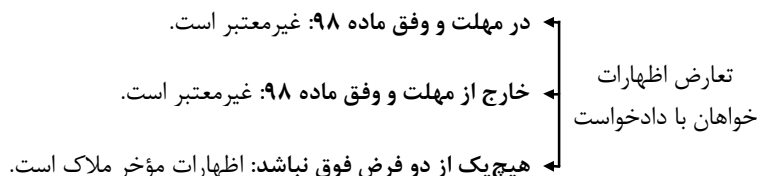
الف: حضور قاضی یا دادرس علی‌البدل.

ب: حضور اصحاب دعوا یا ابلاغ صحیح وقت به آنها یا وصول لایحه از جانب آنها.

ج: احراز فاصله قانونی بین ابلاغ تا جلسه دادگاه.

۵- اصل بر علنی بودن جلسات دادگاه است مگر مواردی که یا منافی عفت، یا خلاف نظم عمومی باشند و یا طرفین، برگزاری جلسه غیرعلنی را تقاضا نمایند. (اصل ۱۶۵ قانون اساسی)

۶- جلسه رسیدگی در حقوق ایران با اظهارات خوانده شروع می‌شود مگر در مواقعی که خواهان بخواهد وفق ماده ۹۸ خواسته را افزایش یا کاهش یا تغییر در نحوه دعوا یا دادخواست یا درخواست انجام دهد.



۷- پایان جلسه دادرسی وقتی است که یا وقت دادگاه تمام شده باشد یا اصحاب دعوا تمام مطالب خود را گفته باشند.

۸- معیار اولین جلسه دادرسی: اولین جلسه دادرسی جلسه‌ای است که مقدمات رسیدگی (حضور دادرس یا قاضی، ابلاغ وقت به طرفین، حضور آنها یا لایحه آنها، رعایت فاصله ابلاغ قانونی تا وقت دادرسی فراهم بوده و خوانده فرصت و امکان دفاع در برابر دادخواست خواهان با لحاظ تغییرات احتمالی آن (وفق ماده ۹۸) را دارا باشد.

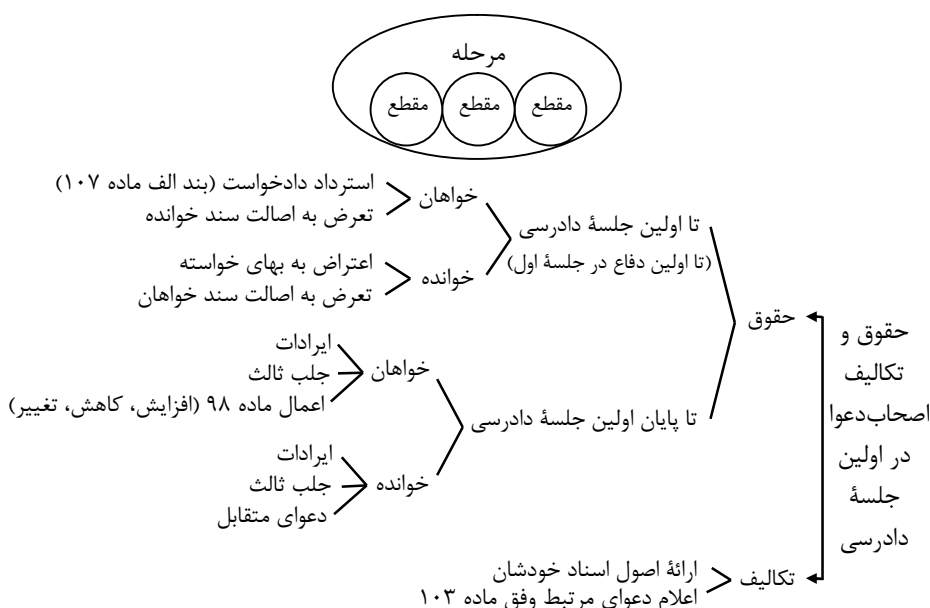
نکته: اگر در حین پاسخ خوانده به دادخواست خواهان وقت جلسه تمام نشود جلسه بعد، جلسه اول است؛ اما اگر خوانده به دادخواست پاسخ دهد و خواهان در پاسخ به اظهارات خوانده مطالبی را مطرح کند و مجدداً خوانده بخواهد پاسخ دهد و وقت تمام نشود، جلسه بعد، جلسه دوم است.

۹- مرحله دادرسی از طرح دعوا تا صدور رأی است. اما مقطع دادرسی ظرف زمانی خاصی است که هر مرحله از مجموع آنها تشکیل شده است.

مرحله: بدوی، تجدیدنظر، فرجام، و اخواهی

مقطع: اولین جلسه دادرسی، ختم مذاکرات اصحاب دعوا و ...

اما اعتراض ثالث و اعاده دادرسی؛ مرحله دادرسی محسوب نمی‌شوند.



علی‌الاصول بین ابطال دادخواست و رد دعوا تفاوتی وجود ندارد و در هر سه مورد هزینه دادرسی و رونوشت مدارک ارائه‌شده قابل استرداد نبوده و هیچ اعتبار امر قضاوت‌شده را ندارد.

تجدید جلسه و موارد آن:

اصل بر اینست که دادگاه در جلسه اول رسیدگی رأی صادر کند و تعیین جلسه دیگر خلاف اصل بوده و فقط وقتی مجاز است که طبق قانون یا اصول دادرسی مثل اصل تناظر مجاز باشد.

علی‌ای حال علت تجدید جلسه باید در صورت جلسه دادگاه ذکر شود. قانون‌گذار ایران اصطلاح تجدید جلسه را برای تأخیر جلسه و تغییر وقت جلسه نیز به کار برده است. به عبارت دیگر تجدید جلسه به مفهوم اعم شامل تجدید جلسه به مفهوم اخص، تأخیر جلسه و تغییر وقت جلسه می‌شود.

۱- تجدید جلسه به مفهوم اخص:

تجدید جلسه به مفهوم اخص وقتی صورت می‌گیرد که به دستور جلسه مقرر کلاً یا جزئاً عمل شده اما تشکیل جلسه دیگری نیز ضروری تشخیص داده شود که مصادیق آن به شرح ذیل است:

- ۱- انقضای مهلت جلسه
- ۲- رسیدگی به ادعای جعل و اصالت سند
- ۳- استناد به اسناد خارج از دادگاه
- ۴- استناد به پرونده حقوقی یا کیفری
- ۵- تمسک به گواهی شهود
- ۶- معاینه و تحقیق محلی
- ۷- ارائه دلیل جدید
- ۸- تغییر در نحوه دعوا یا خواسته وفق ماده ۹۸
- ۹- لزوم اخذ توضیح از خواهان وفق ماده ۹۵

۲- تأخیر جلسه و موارد آن:

- ۱- اقامه دعوی طاری: اگر اصحاب دعوا پس از حدوث دعوی طاری در همان جلسه برای رسیدگی اعلام آمادگی کنند جلسه تجدید نمی‌شود.

- ۲- علل منتسب به وکیل: مواردی که اخذ توضیح از وکیل لازم است و مواردی که وکیل معذور است.
 - ۳- علل منتسب به اصیل و نماینده: جهات موجهه مذکور در ماده ۳۰۶.
 - ۴- درخواست اصحاب دعوا: ماده ۹۹.
 - ۵- سایر علل: از جمله نرسیدن اظهارنظر کارشناس.
- بین آثار تجدید جلسه به مفهوم اخص، تأخیر جلسه و تغییر وقت دادرسی تفاوت وجود دارد. در تأخیر و تغییر وقت دادرسی همان آثار جلسه مقدم بر جلسه مؤخر، مترتب است. ولی در تجدید جلسه به مفهوم اخص علی القاعده دستور جلسه متفاوت از جلسه قبل است مگر در مواردی که به دلیل انقضاء وقت جلسه، جلسه تجدید شده باشد که در این صورت دستور جلسه جدید همان دستور جلسه قبل است. ماده ۹۴:
- فقط ابلاغ به وکیل کافی است ولی در مواردی که لازم است موکل هم حاضر شود، هم به وکیل و هم به موکل ابلاغ می شود.
- ماده ۹۵:
- مشروط بر اینکه در احضاریه خواهان، ضمانت اجرای عدم حضور خواهان قید گردد، اگر خواهان حاضر نشود، دادخواست ابطال می گردد.
- ماده ۹۶:
- ۱- ارائه اصل فقط در صورت درخواست طرف دعوا الزامی است و اگر طرف دعوا اصل را مطالبه نکند دادگاه نمی تواند رأساً مطالبه کند.
 - ۲- منظور از جلسه دادرسی، اولین جلسه دادرسی است.
 - ۳- منظور از «نماینده» مذکور در سطر سوم از پاراگراف دوم: تنها جایی است که قانون گذار دخالت غیر وکیل دادگستری را به عنوان نماینده پذیرفته است. و این نماینده، فقط نماینده در تقدیم سند است، نه نماینده در دفاع.
 - ۴- نسبت به سند رسمی ادعای انکار و تردید وارد نیست و فقط ادعای جعل پذیرفته می شود.
- اما نسبت به سند عادی ادعای انکار و تردید و جعل پذیرفته می شود.
- ۵- پاراگراف دوم: ادعای جعل را شامل نمی شود. زیرا ادعای جعلی بودن سند اعم از اینکه سند عادی باشد یا رسمی مشمول ماده ۲۲۰ است.

ماده ۹۸:

- ۱- در مرحله فرجام، چون رسیدگی شکلی است کاهش خواسته هم نداریم.
- ۲- به نظر دکتر شمس، با حصول این سه شرط مندرج در متن ماده و پرداخت مابه‌التفاوت هزینه دادرسی؛ افزایش یا تغییر دعوا، خواسته یا درخواست بدون تقدیم دادخواست مقدور است.
- ۳- کاهش خواسته موجب استرداد هزینه دادرسی نمی‌شود.

جلسه پانزدهم

۸۸/۱۱/۸

ماده ۹۹: لزوم فصل خصومت»

این امکان در مرحله تجدیدنظر هم وجود دارد. برای یک ماه به تأخیر می‌افتد.
ماده ۱۰۰:

اگر در وقت تعیین‌شده دادگاه تشکیل نشود نزدیکترین وقت رسیدگی ممکن معین خواهدشد. مگر عدم تشکیل، منتسب به طرفین نباشد که در این صورت وقت رسیدگی حداکثر ظرف ۲ ماه خواهدبود که این دو ماه ممکن است نزدیکترین وقت نباشد یا ممکن است نزدیکترین وقت، بعد از این دو ماه باشد.

عدم تشکیل جلسه دادگاه
منتسب به طرفین است: نزدیکترین وقت، که ممکن است بیشتر یا کمتر از ۲ ماه باشد.
منتسب به طرفین نیست: حداکثر ظرف ۲ ماه، ولو نزدیکترین وقت بعد از ۲ ماه باشد.

ماده ۱۰۱:

اگر غیر اصحاب دعوا یا وکلای آنان موجب اختلال در نظم دادگاه بشوند:
اولاً: اخراج از جلسه دادگاه.

ثانیاً: بازداشت ۲۴ ساعته.

ثالثاً: حبسشان فوری اجراء می‌شود.

اگر اصحاب دعوا یا وکلای آنان موجب اختلال در نظم دادگاه بشوند:
اولاً: اخراجشان از جلسه دادگاه ممکن نیست.

ثانیاً: حبس از ۱ تا ۵ روز.

ثالثاً: این حکم فوری اجراء نمی‌شود.

نکته: چون حکم قسمت اخیر یا ضمانت اجرای قسمت اخیر ماده (۱ تا ۵ روز حبس) شدیدتر از ضمانت اجرای صدر ماده است لذا در مصادیق مشکوک (مثل نماینده قانونی و نماینده قضایی) بنا بر اصل تفسیر به‌نفع متهم باید مصادق مشکوک را ناظر

به صدر ماده دانست. پس نماینده قانونی و قضایی اگر در دادگاه اخلال کند مشمول صدر ماده است نه ذیل ماده. و ذیل ماده منحصر به اصیل و وکیل دادگستری است.
ماده ۱۰۲:

در هر حال مضمون کلیه اظهارات باید در صورت جلسه دادگاه قید شود.

ماده ۱۰۳: بسیار مهم

صدور قرار رسیدگی توأمان.

صدور قرار امتناع از رسیدگی.

ماده ۱۰۴:

پس اگر جهت قانونی برای تجدید جلسه وجود نداشته باشد دادگاه حق تجدید جلسه ندارد و باید در همان جلسه اول یا حداکثر ظرف یک هفته رأی صادر نماید.

ماده ۱۰۵:

به طور موقت قرار توقیف دادرسی صادر می شود.

۱- توقیف دادرسی مهمترین مصداقش فوت، حجر یا زوال سمت یکی از اصحاب

دعوا پس از طرح دعوا است.

۲- این ماده ناظر به فرضی است که هنگام تقدیم دادخواست، سمت و اهلیت

وجود دارد اما پس از آن زائل می شود. اما در ماده ۸۴ که ضمانت اجرای

فقدان اهلیت خواهان را قرار رد دعوا دانسته در هنگام تقدیم دادخواست،

سمت یا اهلیت وجود ندارد.

۳- توقیف دادرسی در دعوای اصلی، دعوای تقابل را توقیف می کند. (بسیار مهم)

مقطع ختم مذاکرات طرفین دعوا:

این مقطع، مقطعی است که تشکیل جلسه رسیدگی دیگری به تشخیص دادگاه لازم

نیست. هرچند اقداماتی مثل صدور قرار کارشناسی برای آماده کردن پرونده برای

صدور رأی لازم باشد. (بند ج ماده ۱۰۷)

مقطع ختم دادرسی یا ختم رسیدگی:

مقطعی است که پرونده مُعَدَّ انشاء رأی است. خواه هم زمان با اعلام ختم مذاکرات

طرفین باشد یا بعد از آن. (بند ب ماده ۱۰۷)

آثار اعلام ختم دادرسی:

۱- صدور رأی قاطع در همان جلسه یا ظرف یک هفته.

۲- عدم امکان اقامه ادعا و دلیل جدید.

تصمیمات یا اعمال محاکم: (به نظر دکتر شمس، «تصمیمات» غلط است و «اعمال» صحیح است).



عناصر حکم:

راجع به ماهیت دعوا: یعنی اتخاذ تصمیم در خصوص امور موضوعی باشد نه حکمی.
قاطع دعوا: یعنی تکلیف دعوا را روشن کند و اعم از اینکه پرونده فصل خصومت شده باشد یا نه، از آن مرجع خارج شود.

صدور از مرجع قضایی: منظور از مرجع قضایی کلیه مراجع قضائیتی که قضات آن کارمند دستگاه عمومی اند می باشد. پس تصمیم داور، حکم نیست؛ تصمیم دیوان عالی کشور، حکم نیست؛ بلکه عقیده است. تصمیم دیوان عدالت اداری، حکم است.
 طبق اصل ۱۶۷ قانون اساسی و ماده ۳ قانون آئین دادرسی مدنی دادگاه مکلف است در وهله اول بر مبنای قانون حکم دهد. اگر قانون ساکت بود، بر مبنای منابع فقهی؛ و در صورت سکون هر دو مرجع قبل، فتاوی معتبر؛ و در صورتی که در هیچ یک از سه مرجع فوق حکمی نباشد، اصول حقوقی.

صدور رأی ← ۱- قانون ← ۲- منابع فقهی ← ۳- فتاوی معتبر ← ۴- اصول حقوقی
 بر مبنای

نکته: اگر قاضی در هنگام تغییر از شعبه‌ای به شعبه دیگر، اعلام ختم دادرسی کرده باشد مکلف است در خصوص آن پرونده رأی دهد و سپس تغییر کند. و اگر به این تکلیف خود عمل نکند، دادرس جایگزین باید جلسه رسیدگی تشکیل دهد و سپس انشاء رأی کند. اما اگر قبل از اعلام ختم دادرسی، دادرس تغییر کند، دادرس جدید می تواند رأی دهد یا به هر نحوی که صلاح می داند به پرونده رسیدگی کند. همچنین پانویس رأی را حتماً باید دادرسی امضاء کند که رأی را صادر نموده است.

آثار حکم: حکم ۵ اثر مسلم دارد:

- ۱- **اعتبار سند رسمی را دارد:** زیرا توسط مأمور صلاحیت دار و در حیطه صلاحیت او تنظیم شده است. پس ادعای خلاف مندرجات آن مستلزم طرح ادعای جعل است.
 - ۲- **مشمول قاعده فراغ دادرس است:** یعنی حتی اگر قاضی بعد از صدور حکم به اشتباه خود پی ببرد، حق بازگشت به پرونده را ندارد مگر در مصادیق ذیل:
 - ۱- تصحیح رأی ۲- رفع اجمال یا ابهام نسبت به حکم ۳- واخواهی ۴- اعتراض ثالث
 - ۵- اعاده دادرسی ۶- ورشکستگی.
- تصحیح رأی نمی تواند موجب تغییر رأی شود و فقط منحصر به سهو قلم است.

۳- **اعتبار امر قضاوت شده:** اگر در دعوایی حکم صادر شود، آن حکم اعتبار امر مختومه یا قضاوت شده دارد و طرح مجدد همان دعوا منجر به صدور قرار رد دعوا به استناد مواد ۸۴ و ۸۹ می شود.

اعتبار امر قضاوت شده قبل از قطعیت رأی، موقتی است و بعد از قطعیت رأی دائمی است.

۴ و ۵- **قابلیت شکایت و غیر قابل ابطال بودن:** احکام صادره از دادگاه ها فقط از طرق متعارف شکایت از رأی (واخواهی، تجدیدنظرخواهی، فرجام خواهی، اعتراض ثالث، اعاده دادرسی) قابل نقض هستند و دعوایی به نام بطلان رأی نداریم.

در مورد احکام غیابی نکات ذیل حائز اهمیت است:

- ۱- حکم غیابی فقط در خصوص احکام داریم؛ نه قرارها. پس قرار غیابی نداریم.
- ۲- اصل بر حضوری بودن احکام است. (پس غیابی بودن استثناء است و باید در موضع نص تفسیر شود. و اگر شک کنیم حکمی حضوری است یا غیابی، اصل بر حضوری بودن آن است.)
- ۳- در امور غیرترافعی، حکم غیابی نداریم. مثل غالب امور حسبی که چون غیرترافعی است، حکم غیابی نداریم.
- ۴- احکام همیشه نسبت به خواهان، حضوری است. و حکم غیابی نسبت به خواهان نداریم.
- ۵- حکم نسبت به خواننده نیز وقتی غیابی است که کلاً یا جزئاً علیه او صادر شود. پس در جایی که دادگاه غیاباً رسیدگی کرده، اما حکم به بی حقی خواهان داده، حضوری یا غیابی بودن حکم، منتفی است و حکم، حضوری است.
- ۶- حضور خواننده حتی در یک جلسه دادگاه به شرط امکان دفاع، کافی برای حضوری بودن حکم است ولو دفاع نکند. اما اگر حاضر باشد و امکان دفاع نداشته باشد و رأی صادر شود، حکم، غیابی است.
- ۷- حتی یک دفاع کتبی جهت حضوری تلقی شدن حکم کافی است. اما به نظر می رسد صرف اعلام وکالت یا مطالعه پرونده بدون دفاع کتبی، رأی را از غیابی بودن خارج نمی کند.

۸- منظور از ابلاغ واقعی، ابلاغ واقعیِ اخطاریهٔ ضمیمهٔ دادخواست به خواننده است. پس اگر مثلاً جلسهٔ دوم دادگاه به خواننده ابلاغ واقعی شود، رأی،



قرارهای اعدادی (مقدماتی):

قرارهایی هستند که پرونده را مُعَدَّ انشاء رأی می‌نمایند و اگر صدور این قرار قرینه‌ای بر پیروزی یکی از اصحاب دعوا باشد به آن قرار قرینه یا تمهیدی (در مقابل قرار ساده) گفته می‌شود.

قرارهای قاطع:

همانطور که از اسمشان پیداست پرونده را از گردش رسیدگی خارج می‌کنند و قرارهای شبه قاطع قرارهایی هستند که صدور آنها یا پرونده را از گردش رسیدگی خارج می‌کنند (قرار عدم اهلیت یکی از طرفین دعوا) و یا چنانچه پرونده از دادگاه خارج شود به دادگاه دیگری جهت رسیدگی احاله می‌شود (قرار عدم صلاحیت، امتناع از رسیدگی)

بنا بر نظر اقوی قرار اناطه، قراری اعدادی است، اما تأمین دلیل، استماع گواهی گواهان و رسیدگی توأمان نباید در قالب قرار صادرشود. اگرچه رویه قضایی موارد اخیرالذکر را نیز در قالب قرار می‌برد.

قرارهای اعدادی ابلاغ نمی‌شوند. با صدور آنها پرونده از دادگاه خارج نمی‌شود و مستقلاً نیز قابل شکایت نیستند. دادنامه هم نمی‌شوند. مانند حکم، قدرت اثباتی دارند اما مشمول قاعده فراغ دادرسی نیستند. عدول از این قرارها مجاز نیست مگر با دلیل موجه. زیرا عدول از قرار بدون دلیل بدین معناست که دادگاه یا در هنگام صدور قرار، قانون را رعایت نکرده و یا در هنگام عدول از قرار، قانون را نقض نموده است. این قرارها فاقد اعتبار امر مختومه‌اند چون اعتبار امر مختومه مختص احکام است نه قرارها. و شکایت از این قرارها منحصراً ضمن شکایت از رأی ممکن است.

قرارهای قاطع در این خصوص که پرونده به‌موجب آن از دادگاه رسیدگی کننده خارج می‌شود با احکام، وجه مشترک دارند. مانند احکام، قدرت اثباتی دارند (سند رسمی) و تنها طریق ابطال آنها طرح شکایت است. مشمول قاعده فراغ دادرسی می‌شوند و جملگی مشمول قاعده اعتبار امر مختومه نمی‌شوند الا قرار سقوط دعوا که استثنائاً مشمول قاعده اعتبار امر مختومه می‌شود.

۱- قرار سقوط دعوا: در مواردی است که دعوا قبل از صدور حکم زائل می‌شود. یعنی در تمام موارد زوال حق اصلی اعم از قهری (مالکیت مافی‌الذمه) و ارادی (اسقاط حق اصلی) صدور این قرار مناسب‌ترین تصمیم است. اما قانون‌گذار آنرا فقط در ماده ۱۰۷ بند ج ذکر نموده است. ولی به‌نظر دکتر شمس در کلیه مواردی که حق اصلی زائل می‌شود صدور قرار سقوط دعوا بهترین تصمیم است.

۲- قرار رد دعوا: مصادیق آن مواد ۸۹، ۱۹، بندهای ب و ج ماده ۱۰۷ به شرطی که خوانده راضی باشد، قسمت اخیر ماده ۳۵۰ می‌باشد. قرار رد دعوا عیناً آثار قرار سقوط دعوا را دارد بجز اعتبار امر مختومه.

۳- قرار عدم استماع دعوا: این قرار در هیچ‌یک از مواد قانونی پیش‌بینی نشده. صدور آن وقتی است که قانون‌گذار دعوا را غیرقابل استماع بیان نموده باشد. (ماده ۶۵۴ قانون مدنی، طرح دعوی تصرف بعد از طرح دعوی مالکیت، دعوی تخلیه موجر علیه مستأجر دارای حق کسب و پیشه به‌علت انقضاء مدت و دعوی غیرقابل تجزیه‌ای که تمام خواندگان طرف قرار نگرفته‌اند یا

در دعوایی که خوانده در هنگام تقدیم دادخواست فوت نموده است. این قرار صادر می‌شود. قرار عدم استماع دعوا در جایی صادر می‌شود که قانون‌گذار، قرار رد دعوا را پیش‌بینی ننموده باشد. قرار رد دعوا و عدم استماع دعوا از حیث آثار مساویند و صدور هر یک به جای دیگری به حقوق اصحاب دعوا خللی وارد نمی‌کند.

جلسه شانزدهم

قرار ابطال دادخواست:

۸۸/۱۱/۱۵

در تمامی مواردی که صدور حکم مستلزم اقداماتی است که خواهان باید در محدوده قانون انجام دهد و خواهان این اقدامات را انجام‌دهد قرار ابطال دادخواست صادر می‌شود. مثل عدم تهیه وسایل قرار تحقیق و معاینه محل در مرحله بدوی توسط خواهان (ماده ۲۵۶) و عدم تودیع دستمزد کارشناس در مرحله بدوی (ماده ۲۵۹).

نکته: در دو مصداق فوق چنانچه خواهان اقداماتی را که قانوناً مکلف است انجام دهد انجام‌دهد، دادخواست خواهان ابطال می‌گردد. اما همین دو مصداق اگر در مرحله تجدیدنظر اتفاق بیافتد، دادخواست ابطال نمی‌شود؛ بلکه دادرسی در مرحله تجدیدنظر توقیف می‌شود و حکم بدوی اجراء می‌گردد.

از دیگر مصداق صدور قرار ابطال دادخواست، بند الف ماده ۱۰۷ «استرداد دادخواست قبل از جلسه اول» و ماده ۳۶۳ «استرداد دادخواست تجدیدنظرخواهی» می‌باشد.

آثار قرار ابطال دادخواست، همان آثار قرار رد دعوا است.

قرار رد دادخواست:

این قرار توسط دو مرجع صدور آن محتمل است:

مرجع اول، مدیر دفتر که در صورت توقیف دادخواست و عدم رفع نقص، دادخواست را رد می‌کند.

مرجع دوم، دادگاه است که در تأمین دعوای واهی، تأمین اتباع بیگانه، در صورت عدم تودیع تأمین، دادخواست را رد می‌کند و رد دادخواست جلب ثالث (ماده ۱۴۰) رد دادخواست و اخواهی، رد دادخواست اعاده دادرسی و رد دادخواست تجدیدنظر در فرضی که در خارج از مهلت به عمل آمده باشد از سوی دادگاه بدوی و رد دادخواست فرجامی توسط دادگاهی که فرجام‌خواهی به آن تسلیم شده (ماده ۳۸۳).

قرار رد درخواست:

این قرار به موجب ماده ۴۹۲ در قالب قرار رد درخواست ابطال رأی داور پیش‌بینی شده است که آثار آن همان آثار قرار رد دادخواست یا ابطال دادخواست است.

قرارهای قاطع:

چون با صدور آنها پرونده از مرجع رسیدگی کننده خارج می‌شود. مانند احکام، دادنامه شده و ابلاغ می‌گردد.

قرارهای شبه قاطع:

۱- قرار عدم اهلیت یکی از طرفین:

همانطور که قبلاً گفتیم این قرار علی‌القاعده صادر نمی‌شود و در قانون، مصداقی ندارد. و تنها فرضی که می‌توان صدور آن را تصور نمود که خوانده دعوا اهلیت نداشته باشد و دادگاه با صدور قرار عدم اهلیت خوانده دادرسی را متوقف و نماینده قانونی خوانده را احضار می‌نماید.

نکته مهم: این قرار مستقلاً به موجب مواد ۳۳۲ و ۳۶۷ قابل تجدیدنظر و فرجام است. پس اگر صادر شود باید دادنامه شده و ابلاغ گردد.

۲- قرار عدم صلاحیت:

این قرار چون مستقلاً قابل شکایت نیست بر خلاف قرار عدم اهلیت تایپ و دادنامه نمی‌شود.

۳- قرار امتناع از رسیدگی:

این قرار اولاً: متعاقب ایراد رد دادرسی و ثانیاً: در فرضی که نظر دادرس مجتهد مخالف قانون است و ثالثاً: متعاقب طرح ایراد امر مطروحه صدور آن محتمل است. این قرار دادنامه نمی‌شود و ابلاغ هم نمی‌شود.

قرارهای قبولی:

۱- قرار قبولی دادخواست وخواهی:

متعاقب وخواهی محکوم‌علیه غایب در خارج از مهلت قانونی با ادعای عذر موجه یا عدم اطلاع، و پذیرش این عذر از سوی دادگاه صادر می‌شود.

۲- قرار قبولی دادخواست اعاده دادرسی:

عدول از قرارهای قبولی فقط در فرضی ممکن است که امر جدیدی حادث شده باشد. پس علی‌الاصول عدول از این قرارها مجاز نیست. (به همان استدلالی که در خصوص قرارهای اعدادی گفته شد.)

قرارهای موقت تأمینی:

قرارهایی است که جهت حفظ حقوق احتمالی یکی از اصحاب دعوا یا شخص ثالث در جریان دادرسی صادر می‌شود. (مثل قرار ملاقات یکی از والدین با فرزند صغیر خود، قرار تأمین خواسته، قرار تأمین دعوای واهی، قرار تأمین اتباع بیگانه و دستور موقت) که اگرچه قانونگذار عنوان قرار را بر دستور موقت نگذاشته است، اما در عمل بعضاً به‌صورت قرار صادر می‌شود. این قرارها هیچ اثری در ماهیت دعوا ندارند و آن بخش از آنها که قابل اعتراض هستند (مثل قرار تأمین خواسته) باید دادنامه و ابلاغ شوند. قرار تأمین خواسته و دستور موقت مستقلاً قابل تجدیدنظر نیستند اما قرار تأمین خواسته به‌موجب ماده ۱۱۶ قابل اعتراض در دادگاه صادرکننده آن می‌باشد.

قرارهای موقت اجرایی:

قرارهای موقت اجرایی در دو حالت صادر می‌شوند:

الف: قرار تأخیر اجراء: در فرضی است که به‌موجب ماده ۴۲۴ ثالث به حکم، اعتراض می‌کند یا در فرضی که در مرحله فرجام‌خواهی محکوم‌به غیرمالی است.

ب: قرار توقیف اجراء: مصادیق: محکوم‌به غیرمالی در اعاده دادرسی، اعتراض به رأی داور در فرضی که دلایل اعتراض قوی باشد، اعتراض ثالث اجرایی موضوع ماده ۱۴۷ قانون اجرای احکام مدنی. این قرارها مستقلاً قابل شکایت نبوده، لذا دادنامه نمی‌شوند.

اَعمال حسبی:

تصمیمات حسبی علی‌الاصول در جایی اتخاذ می‌گردد که اولاً: نزاعی وجود ندارد. و ثانیاً: مداخله قاضی لازم است. نتیجتاً در هر جا که دادگاه فصل خصومت می‌کند تصمیم او حکم ترافعی است. هرچند که در آغاز، درخواست تابع امور حسبی باشد.

مصادیق احکام حسبی:

حکم عزل وصی یا قیم یا ضمّ امین، حکم حجر و بقاء حجر، حکم موت فرضی، حکم تقسیم ترکه، تشریفات تنظیم و ابلاغ احکام فوق، علی‌الاصول مانند احکام ترافعی است.

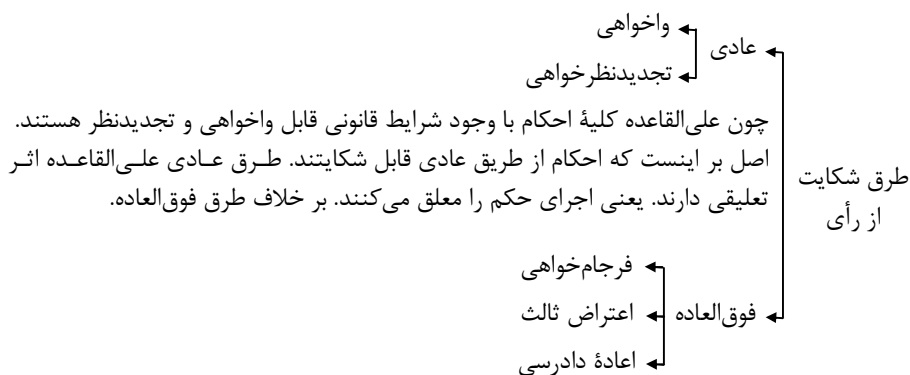
در امور حسبی گاهی دادگاه اعمالی انجام می‌دهد که ماهیت حکم ندارد مثل تحریر ترکه، مهر و موم ترکه و غیره.

دستورهای اداری:

دستور تعیین و ابلاغ وقت جلسه، دستور ابلاغ از طریق آگهی، اخراج از دادگاه، تعیین وقت مشترک به دلیل طرح دعوای طاری و ... این دستورها نیاز به استدلال نداشته و عدول از آنها علی القاعده بدون استدلال جایز است.

گزارش اصلاحی:

تثبیت قرارداد مصالحه از سوی دادگاه یا برقراری سازش به درخواست اصحاب دعوا از سوی دادگاه منجر به صدور گزارش اصلاحی می گردد. گزارش اصلاحی رأی نیست پس اولاً: به شکل دادنامه تنظیم نمی شود. ثانیاً: اعتبار امر قضاوت شده را ندارد. و ثالثاً: مانند هر سند عادی یا رسمی می تواند موضوع دعوای فسخ و بی اعتباری قرار گیرد. در صدور گزارش اصلاحی دادگاه نقش سردفتر را دارد اما باید توجه داشت چنانچه کیفیت توافق طرفین به نحوی باشد که دادگاه اقدام به صدور حکم نماید، این حکم، دیگر گزارش اصلاحی نیست و قابل تقاضای فسخ یا بطلان نمی باشد. زیرا همان طور که می دانید آراء محاکم فقط از طریق شکایت از رأی قابل نقض است و نمی توان نسبت به رأی دادگاه تقاضای فسخ یا بطلان نمود. اما گزارش اصلاحی چون رأی نیست مانند سند رسمی است و می توان نسبت به آن تقاضای فسخ یا بطلان نمود.



اصل بر اینست که احکام از این طرق قابل شکایت نیستند. مگر موارد مطرح در قانون.

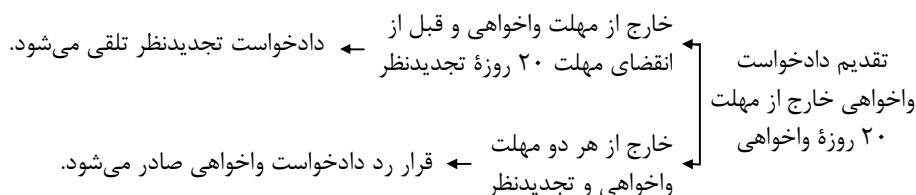
واخواهی:

۱- واخواهی مقطعی از مرحله بدوی است. پس مرحله واخواهی نداریم. چون واخواهی جزئی از مرحله بدوی است. برخلاف تجدیدنظر و فرجام، که مرحله تجدیدنظر و فرجام داریم.

۲- رسیدگی و اخواهی علی‌القاعده مختص مرحله بدوی است. اما استثنائاً در یک فرض در مرحله تجدیدنظر رسیدگی غیابی داریم و آن وقتی است که خوانده در مرحله بدوی غایب بوده (۱- حضور نداشته ۲- لایحه دفاعیه هم نداده ۳- ابلاغ واقعی هم به او نشده) رأی در مرحله بدوی کلاً یا جزئاً علیه خواهان صادر شده، خواهان از حکم تجدیدنظرخواهی نموده. در مرحله تجدیدنظر رأی علیه تجدیدنظرخوانده یا خوانده غایب در مرحله بدوی و تجدیدنظر صادر گردیده. در این فرض تجدیدنظرخوانده غایب می‌تواند در مرحله تجدیدنظر از رأی و اخواهی کند. (ماده ۳۶۴)

چنانچه رأی غیابی ولی دادگاه آن را حضوری اعلام کند امکان و اخواهی وجود دارد و اگر دادگاه ادعای غیابی بودن و اخواه را بپذیرد وارد رسیدگی و اخواهی می‌شود. ولی اگر دادگاه بر حضوری بودن رأی اصرار داشته باشد قرار عدم استماع دعوای و اخواهی را صادر می‌کند که اگر اصل دعوا قابل تجدیدنظر باشد این قرار نیز قابل تجدیدنظر است. (ملاک تبصره ۳ ماده ۳۳۹)

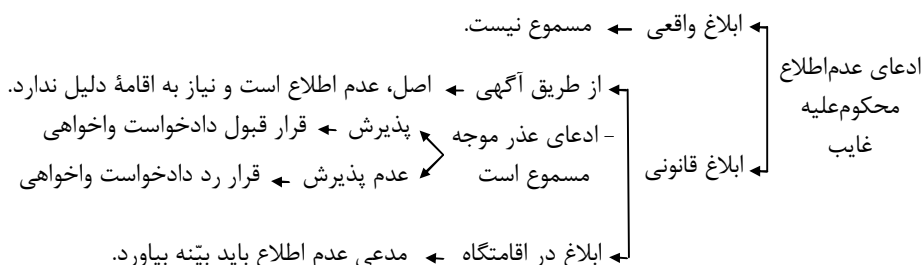
اگر عنوان دادخواست و اخواهی باشد اما در مهلت تجدیدنظر داده شود دادگاه دادخواست را تجدیدنظرخواهی تلقی می‌نماید.



اگر دادگاه در مهلت تجدیدنظر دادخواست و اخواهی را که به استناد یکی از عذرهای موجه مذکور در ماده ۳۰۶ تقدیم گردیده نپذیرد و قرار رد دادخواست و اخواهی را صادر کند پس از قطعیت قرار رد دادخواست و اخواهی، دادخواست مزبور، تجدیدنظرخواهی تلقی می‌گردد.

اگر عنوان دادخواست تجدیدنظرخواهی باشد اما در مهلت و اخواهی تقدیم شود، دادخواست تجدیدنظرخواهی تلقی می‌شود. چون تقدیم دادخواست تجدیدنظرخواهی به‌طور ضمنی دلالت بر اسقاط حق و اخواهی توسط محکوم‌علیه غایب را دارد. در مقطع و اخواهی، جلب ثالث و ورود ثالث نیز ممکن است. اما همان‌طور که گفتیم در مقطع و اخواهی امکان طرح دادخواست تقابل نیست. (نظر دکتر شمس)

اگر دادخواست وخواهی به دادگاهی غیر از دادگاه صادرکننده رأی تقدیم شود، آن دادگاه باید از ثبت دادخواست امتناع کند. اما اگر اشتبهاً دادخواست را ثبت کرد باید قرار عدم صلاحیت به صلاحیت دادگاه صادرکننده رأی غیابی صادر کند. در فرض ادعای عدم اطلاع محکوم علیه غایب، در فرضی که حکم، ابلاغ واقعی شده، ادعای عدم اطلاع مسموع نیست.



واخواهی دو اثر دارد: ۱- اثر تعلیقی ۲- اثر انتقالی

۱- اثر تعلیقی: مفهوم اثر تعلیقی اینست که تا انقضای مهلت وخواهی و همچنین در فرضی که وخواهی شده تا پایان رسیدگی وخواهی اجرای حکم، معلق می شود. (اثر تعلیقی در تجدیدنظر هم عیناً وجود دارد) همچنین اگر حکم قابل تجدیدنظر نیز باشد علاوه بر تعلیق اجراء در مهلت ۲۰ روزه وخواهی اجراء تا انقضای مهلت ۲۰ روزه تجدیدنظر نیز معلق می ماند. (جمعاً ۴۰ روز).

همچنین اگر وخواه خارج از مهلت وخواهی کند و ادعای عذر موجهش توسط دادگاه پذیرفته شود، قرار قبولی دادخواست وخواهی صادر می شود. و با صدور این قرار، اجراء متوقف می شود.

۲- اثر انتقالی: مفهوم اثر انتقالی اینست که اختلاف در وخواهی (و همچنین تجدیدنظر) از مقطع قبلی به مقطع وخواهی با تمام مسائل موضوعی و حکمی و ادله و اعتراضات وخواه منتقل می شود. آئین دادرسی وخواهی همان آئین دادرسی مرحله بدوی است.

اگر دلایل وخواه قوی نباشد و دادگاه بدون دعوت از وخوانده نیز بتواند رأی دهد، می تواند جلسه دادرسی تشکیل ندهد. اما در صورتی که اعتراض وخواه مؤثر باشد، دادگاه مکلف است جلسه دادرسی تشکیل دهد.

در صورت وخواهی محکوم علیه غایب، علیرغم سکوت قانون گذار، دادگاه مکلف نیست دادخواست و ضمایم را به وخوانده ابلاغ و مهلت ۱۰ روزه برای پاسخگویی او

لحاظ کند. چون چنانچه دلایل وخواه قوی باشد، دادگاه مکلف به تشکیل جلسه رسیدگی است.

نظر به اینکه وخواهی، اولین دفاعی است که وخواه از دعوا می نماید، علی القاعده وخواه باید تمامی حقوقی را که خوانده در جلسه اول دادرسی دارد، دارا باشد. (مثل اعتراض به بهای خواسته، طرح ایرادات، تعرض به اصالت اسناد و تعرض به سایر ادله) پس چون وخواه در جلسه اول دادرسی نبوده می تواند ضمن دادخواست وخواهی، حقوق خود در جلسه اول را اعمال کند به استثنای دعوای تقابل.

در وخواهی دادگاه صرفاً در محدوده خواسته وخواه رسیدگی می کند. مثلاً اگر خواسته دعوی وخوانده ۱۰ میلیون تومان باشد و دادگاه ۵ میلیون تومان به نفع او حکم دهد (خوانده غایب باشد) و محکوم علیه غایب وخواهی نماید، دادگاه در مقطع وخواهی اولاً: نمی تواند محکومیت وخواه را تشدید کند (مثلاً ۵ میلیون را به ۶ میلیون تبدیل کند) ثانیاً: نمی تواند به خواسته دیگر خواهان بدوی که در مقطع قبل رأی نداده بود رأی دهد. به عبارتی دیگر در هیچ یک از طرق شکایت از رأی، دادگاه نمی تواند وضع معترض را بدتر از حالت قبل از اعتراض بکند؛ و بدترین حالت اینست که حکم معترض عنه عیناً تأیید شود.

ماده ۲۹۸:

پس رأساً نمی تواند و فقط باید با درخواست خواهان باشد.

ماده ۳۰۲:

در آئین دادرسی این یک اصل است که هیچ رأیی را قبل از ابلاغ نمی توان اجراء نمود.

ماده ۳۰۳:

۱- خوانده اگر حاضر شود ولی امکان دفاع نداشته باشد نیز در حکم عدم حضور است.

۲- پس اگر لایحه داده باشد (مثلاً اعلام وکالت نموده باشد) اما در لایحه دفاع نشده باشد، رأی غیابی است.

۳- اخطاریه ضمیمه دادخواست، واقعی نیست.

ماده ۳۰۵:

با توجه به ملاک ماده ۳۳۹ دادخواست و اخواهی می‌تواند علاوه بر دفتر دادگاه صادرکننده حکم غیابی به دفتر بازداشتگاهی که محکوم‌علیه غایب در آن بازداشت است نیز تقدیم‌شود.

ماده ۳۰۶:

از ملاک این ماده در تجدیدنظر، فرجام و اعتراض به رأی داور و اعاده دادرسی نیز استفاده شده و اگر مدعی، این موارد را اثبات کند، خارج از مهلت از رأی شکایت‌کند. در صورت فوت یکی از والدین یا همسر یا اولاد، فقط ۷ روز به مهلت عذر موجه او افزوده می‌شود.

توقیف یا حبس در صورتی عذر موجه محسوب می‌شود که غیرقانونی باشد. نکته: لزوم دادن تأمین یا ضامن برای جایی است که محکوم‌به مالی باشد. اما در دعاوی غیرمالی ذاتی، تضمین موضوع این ماده ضرورت ندارد.

ماده ۳۰۶ تبصره ۱:

تضمین برای اجرای حکم غیابی به شرح فوق، جایی ضرورت دارد که حکم غیابی ابلاغ واقعی نداشته باشد.

غیرمالی ذاتی نیاز به دادن تأمین ندارد.

ماده ۳۰۶ تبصره ۲:

صرف صدور دستور اجرای حکم غیابی نیاز به تأمین ندارد؛ اما زمان تحویل محکوم‌به، محکوم‌له باید تأمین بسپارد و این تأمین تا زمان اطمینان دادگاه از اطلاع محکوم‌علیه غایب باقی می‌ماند.

ماده ۳۰۶ تبصره ۳:

همانطور که گفتیم اگر عنوان دادخواست، اخواهی باشد؛ اما خارج از مهلت اخواهی تقدیم‌شود، دادگاه آنرا دادخواست تجدیدنظر محسوب می‌کند. و اگر عنوان دادخواست، اخواهی و با ادعای عذر موجه در مهلت تجدیدنظر تقدیم‌شود و دادگاه، عذر موجه را نپذیرد قرار رد دادخواست و اخواهی را صادر؛ و پس از قطعیت آن، دادخواست را تجدیدنظر محسوب می‌کند.

اگر دادخواست و اخواهی یا تجدیدنظر خارج از مهلت تقدیم‌شود، دادگاه (نه مدیر دفتر) قرار رد دادخواست را صادر می‌کند.

ماده ۳۰۷:

مستلزم اقامه دعاست.

جلسه هفدهم

۸۸/۱۱/۲۲

ماده ۳۰۹:

در مورد تجدیدنظر نیز تا وقتی که از رأی، فرجام‌خواهی نشده یا در فرضی که رأی قطعی است دادگاه تجدیدنظر می‌تواند رأی خود را اصلاح کند. به یکی از آثار تجدیدنظرخواهی که خاتمه صلاحیت دادگاه بدوی است اشاره دارد. تشریفات تصحیح رأی فقط ناظر به آراء قاطع است؛ و اصلاح سایر تصمیمات، نیاز به تشریفات یادشده ندارد.

تجدیدنظر:

تجدیدنظر یا پژوهش یعنی دوباره قضاوت کردن. پس تجدیدنظر علی‌القاعده نسبت به امری مجاز است که یکبار قبلاً قضاوت شده است. به همین دلیل طرح ادعای جدید در مرحله تجدیدنظر مسموع نیست. (اما ارائه دلیل جدید در تجدیدنظر مجاز است.) وخواهی را در یک تقسیم‌بندی سنتی طریق اعتراض عدولی نیز می‌گویند (مثل اعتراض ثالث و اعاده دادرسی) اما تجدیدنظرخواهی را طریق اصلاحی می‌گویند. و فرجام‌خواهی را نه اصلاحی و نه عدولی می‌خوانند. در طرق عدولی همان دادگاه صادرکننده رأی به پرونده رسیدگی می‌کند اما در طرق اصلاحی مرجع دیگری رأی صادره را اصلاح می‌کند.

گفتیم ملاک احتساب هزینه دادرسی مرحله تجدیدنظر، محکوم‌به است. اما باید توجه داشت ملاک تجدیدنظرخواهی، بهای خواسته است. دعاوی متعددی که در یک دادخواست مطرح شده از حیث قابلیت پژوهش، مستقل لحاظ می‌شود.

ماده ۳۳۰:

اصل بر عدم قطعیت آراء دادگاه‌های عمومی و انقلاب است.^۱ یعنی بر خلاف ظاهر ماده ۵ و ۳۳۰ که اصل را بر قطعیت آراء دادگاه‌های عمومی و انقلاب دانسته‌اند با توجه به ماده ۳۳۱ که کلیه دعاوی غیرمالی و دعاوی مالی بالای ۳۰۰ هزار تومان را قابل تجدیدنظر می‌داند از باب غلبه و کثرت مصادیق دعاوی قابل تجدیدنظر، باید

۱. دکتر روشنعلی شکاری می‌گوید: «کثرت تخصیص، موجب استهجان دلیل است.»

یعنی وقتی می‌گویند اصل بر قطعیت آراء دادگاه‌های عمومی و انقلاب است؛ و بعد آنقدر استثناء بر آن می‌آورند که در نتیجه آن مصادیق آراء غیرقطعی بیشتر از مصادیق آراء قطعی می‌شود، پس بهتر بود می‌گفتند: «اصل بر عدم قطعیت آراء دادگاه‌های عمومی و انقلاب است»

قائل بر این نظر شد که اصل بر عدم قطعیت (قابل تجدیدنظر بودن) آراء دادگاه‌های عمومی است.

از بین اعمال دادگاه‌ها فقط آراء، قابل تجدیدنظر هستند.

ماده ۳۳۱:

افزایش یا کاهش خواست، وفق ماده ۹۸ در قابلیت پژوهش یا تجدیدنظر از رأی، مؤثر است. اگر خواسته یا ارزش آن زیر ۳۰۰ هزار تومان باشد اما این خواسته مالی، کمتر از ۳۰۰ هزار تومان به تبع امر کیفری باشد و آن امر کیفری قابل پژوهش باشد، خواسته زیر ۳۰۰ هزار تومان نیز قابل تجدیدنظر است.

بند ب ماده ۳۳۱:

اعم از ذاتی و اعتباری.

بند ج ماده ۳۳۱:

منظور از متفرعات، حقوقی است که علاوه بر اصل خواسته، قابل مطالبه بوده و این مطالبه مستلزم اقامه دعوی مستقل نباشد و به صرف درخواست خواهان، قابل رسیدگی باشد. مثل هزینه‌های دادرسی، حق الوکاله وکیل و ... اعم از اینکه این مبالغ بالاتر یا کمتر از ۳۰۰ هزار تومان باشد.

تبصره ماده ۳۳۱:

فقط احکامی قابل تجدیدنظر نیستند که مستند به اقرار صریح قاطع در دادگاه باشند. پس احکام مستند به اقرار غیر قاطع یا ضمنی قابل تجدیدنظر هستند. و همچنین احکامی که مستند به اقرار خارج از دادگاه - اگرچه صریح قاطع باشد - قابل تجدیدنظر هستند.

پس حکم مستند به نظر کارشناس، قابل تجدیدنظر است؛ ولی حکم مستند به رأی کارشناس، قابل تجدیدنظر نیست.

اگر طرفین، شفاهاً رأی کارشناسی را قاطع دعوا قرار داده باشند، حکم دادگاه که بر مبنای آن رأی صادر شده، قابل تجدیدنظر است.

ترازی بر قاطعیت رأی یک یا چند کارشناس، شرط سقوط حق تجدیدنظرخواهی است. اما ترازی بر شخص کارشناس، شرط سقوط حق تجدیدنظرخواهی نیست.

منظور از کارشناس، کارشناس رسمی دادگستری است.

عدم صلاحیت قاضی باید در دادگاه انتظامی قضات اثبات شود.

هر یک از اصحاب دعوای بدوی (اعم از طرفین، وارد یا مجلوب ثالث) صرفاً و منحصرأ در صورتی که حکم کلاً یا جزئاً علیه او صادر شده باشد می‌توانند صرفاً نسبت به همان قسمتی که علیه آنها صادر شده تجدیدنظرخواهی کنند. پس اگر دعوای خواهان در ماهیت به کلی رد شود، خوانده حق تجدیدنظرخواهی ندارد. یا اگر حکم، تماماً به نفع خواهان صادر شود، خواهان حق تجدیدنظرخواهی ندارد.

اشخاصی که در مرحله بدوی وارد دعوا شده و یا به دادرسی جلب شده‌اند اصحاب دعوای بدوی محسوب شده و می‌توانند از رأی، تجدیدنظرخواهی کنند. علیرغم اینکه گفتیم تجدیدنظر، دوباره قضاوت کردن است و دادگاه تجدیدنظر فقط به امری رسیدگی می‌کند که در بدوی به آن رسیدگی شده، این قاعده ۲ استثناء دارد: ورود و جلب ثالث در مرحله تجدیدنظر. یعنی قانونگذار استثنائاً رسیدگی به دعوای ورود و جلب ثالث در مرحله تجدیدنظر را پذیرفته است و اصل فوق را نقض کرده است. زیرا بدیهی است به این دو دعوا که در مرحله بدوی رسیدگی نشده در تجدیدنظر رسیدگی می‌گردد.

به نظر دکتر شمس، جلب ثالث در مرحله تجدیدنظر باید محدود به مواردی شود که عنصری جدید پس از جلسه اول دادرسی بدوی کشف و حادث شده باشد. تجدیدنظرخواهی بعد از صدور رأی و قبل از ابلاغ رأی نیز صحیح است. ماده ۳۳۳:

اسقاط حق تجدیدنظرخواهی وقتی معتبر است که بعد از حدوث اختلاف باشد. علیرغم اینکه این ماده اسقاط طرفینی حق تجدیدنظرخواهی را پیش‌بینی کرده، اسقاط یک‌طرفه حق تجدیدنظرخواهی نیز مجاز است. ماده ۳۳۶:

اگر در دعوایی دو محکوم‌علیه داشته باشیم که یکی مقیم ایران و دیگری مقیم خارج از کشور است، مهلت تجدیدنظرخواهی محکوم‌علیه مقیم ایران نیز به تبع مهلت دوماهه محکوم‌علیه مقیم خارج، دو ماه است. ماده ۳۳۸:

در فرض این ماده وکیل و مدیر شرکت را نگفته. اما از ملاک مواد ۴۰، ۴۱ و ۴۳ در فرض فوت وکیل، ابتدای مهلت از ابلاغ به موکل آغاز می‌شود. اما در فرض عزل و استعفای وکیل - به منظور جلوگیری از سوء استفاده‌های احتمالی - ابلاغ به وکیل

قبل از استعفا مؤثر است. مگر موکل، عدم اطلاع خود را اثبات کند. که در این صورت ابتدای مهلت ۲۰ روزه از تاریخ اطلاع موکل است.

تبصره ۲ ماده ۳۳۹:

در بدوی قرار رد دادخواست مدیر دفتر بود. اما اینجا قرار رد دادخواست دادگاه بدوی؛ ولو اینکه دادخواست، به دادگاه تجدیدنظر داده شده باشد.

اعتراض به قرار رد دادخواست، هزینه دادرسی ندارد و به دادگاه بدوی تقدیم می شود و دادگاه بدوی، آنرا به دادگاه تجدیدنظر می فرستد.

رسیدگی به اعتراض به قرار رد دادخواست تجدیدنظر خارج از نوبت است.

پس اگر تجدیدنظر قرار رد دادخواست را تأیید نکرد، پرونده را به بدوی عودت می دهد.

تبصره ۳ ماده ۳۳۹:

پس توصیف دادگاه در خصوص حضوری یا غیابی بودن، قطعی یا غیرقطعی بودن رأی برای اصحاب دعوا لازم الاتباع نیست. اگر دادگاه رأی را حضوری اعلام کند اما محکوم علیه مدعی غیابی بودن آن گردد و واخواهی کند، دادگاه در صورتی که ادعای غیابی بودن را نپذیرد قرار رد دادخواست واخواهی را صادر می کند که این قرار در صورتی که اصل دعوا قابل تجدیدنظر باشد، قابل تجدیدنظر در دادگاه تجدیدنظر است و الا فلا. اما در صورتی که دادگاه رأی را قطعی اعلام کند و محکوم علیه با ادعای عدم قطعیت، تجدیدنظرخواهی کند، دادگاه مکلف است تجدیدنظرخواهی را به مرجع تجدیدنظر ارسال کند. و اگر مرجع تجدیدنظر ادعای عدم قطعیت را بپذیرد، رسیدگی می کند؛ و اگر نپذیرد، قرار عدم استماع دعوا صادر می کند. ملاک این تبصره در فرجام نیز جاری است.

ماده ۳۴۰:

ملاک این ماده در واخواهی، فرجام، اعاده دادرسی و اعتراض به رأی داور جاری است.

ماده ۳۴۱:

ضمانت اجرای این ماده، توقیف دادخواست و اخطار رفع نقص (ماده ۳۴۲) است.

ماده ۳۴۲:

عدم تقدیم سند مثبت سمت، موجب اخطار رفع نقص است. اما احراز سمت تجدیدنظرخواه با دادگاه تجدیدنظر است. یعنی مدیر دفتر یا دادگاه بدوی حق ندارند

به استناد عدم احراز سمت تجدیدنظرخواه قرار رد دعوا صادر کنند. اما اگر سمت تجدیدنظرخواه محرز نباشد، دادگاه تجدیدنظر قرار رد دعوا صادر می‌کند.

آثار تجدیدنظرخواهی:

اولاً: تجدیدنظرخواهی خاتمه صلاحیت دادگاه بدوی است. یعنی با تجدیدنظرخواهی دیگر دادگاه بدوی حق تصحیح رأی ندارد. همچنین حق صدور قرار تأمین خواسته ندارد و این تقاضاها باید از دادگاه تجدیدنظر به عمل آید.

ثانیاً: تجدیدنظرخواهی نسبت به حکم بدوی اثر تعلیقی دارد. یعنی تا پایان مهلت تجدیدنظر حکم بدوی قابل اجراء نیست و چنانچه در مهلت تجدیدنظر، تجدیدنظرخواهی شود، اجرای حکم تا پایان رسیدگی تجدیدنظر متوقف می‌شود.

ثالثاً: اثر انتقالی دارد. یعنی اختلاف با تمامی مسائل موضوعی و حکمی خود به مرحله تجدیدنظر منتقل می‌شود. به عبارتی دیگر حوزه رسیدگی تجدیدنظر نمی‌تواند وسیع‌تر از حوزه رسیدگی بدوی باشد؛ اما می‌تواند محدودتر از آن باشد. همچنین اگر تجدیدنظرخواه فقط نسبت به بخشی از حکم بدوی تجدیدنظرخواهی کند نمی‌تواند به موجب لایحه، محدوده آن را گسترش دهد. اما بالعکس می‌تواند به موجب لایحه، محدوده رسیدگی را کاهش دهد. (ماده ۹۸)

همچنین چنانچه قسمتی از خواسته مورد حکم دادگاه بدوی قرار نگرفته باشد از این جهت نیز می‌توان از رأی تجدیدنظرخواهی و تقاضای رسیدگی در مرحله تجدیدنظر نمود.

ضمناً اگر سندی به دلیل عدم ارائه به موقع از عداد دلایل مدعی خارج شده باشد، ارائه آن در تجدیدنظر بلامانع است.

نکته: علیرغم اینکه گفتیم ادعای جدید در مرحله تجدیدنظر مسموع نیست (اما دلیل جدید مسموع است) ممنوعیت طرح ادعای جدید در مرحله تجدیدنظر دارای استثنائات ذیل است:

- ۱- دعاوی ورود و جلب ثالث: یعنی اصل بر اینست که دعاوی طاری در تجدیدنظر قابل طرح نیست (دعای تقابل و دعای اضافی) به جز دعاوی ورود و جلب ثالث.

۲- ادعایی که دفاع محسوب می‌شود. مثل تهاوتر، صلح، فسخ (چنانچه دفاع جدید در مرحله تجدیدنظر با ادعای مرحله بدوی متعارض باشد قابل استماع نیست چون ادعای جدید محسوب می‌شود).

۳- مصادیق ماده ۳۶۲.

نکته: ادعای جعل یا اظهار انکار و تردید نسبت به سند ارائه‌شده در مرحله بدوی منضم دادخواست خواهان بدوی یا ارائه‌شده توسط خواننده در جلسه اول رسیدگی در مرحله تجدیدنظر مسموع نیست. زیرا به موجب مواد ۲۱۷ و ۲۱۹ این سه ایراد باید حتی‌الامکان تا اولین جلسه دادرسی به عمل آید و عدم طرح آن تا اولین جلسه دادرسی و طرح آن در مرحله تجدیدنظر ادعای جدید محسوب شده که مسموع نمی‌باشد.

جلسه هجدهم

ماده ۳۴۸: ۸۸/۱۱/۲۶

این ماده فاقد ضمانت اجراء است. یعنی اگر تجدیدنظرخواه جهات تجدیدنظر را ذکر نکند نیز دادگاه تجدیدنظر مکلف به رسیدگی است. عدم صلاحیت قاضی باید در دادگاه انتظامی قضات احراز شود و دادگاه تجدیدنظر، صالح به اتخاذ تصمیم در خصوص عدم صلاحیت قاضی نیست. عدم صلاحیت دادگاه: منظور، عدم صلاحیت ذاتی است و عدم صلاحیت محلی در صورت ایراد است.

اگر مرجع صالح از نظر ذاتی را دیوان تعیین کرده باشد دادگاه تجدیدنظر نمی‌تواند رأی را به این دلیل نقض کند و اگر دادگاه صالح از نظر محلی را دادگاه تجدیدنظر استان تعیین کرده باشد، مرجع تجدیدنظر نمی‌تواند رأی معترض عنه را به دلیل عدم صلاحیت محلی نقض کند.

ماده ۳۴۹:

اثر انتقالی تجدیدنظرخواهی: یعنی اولاً: حوزه رسیدگی تجدیدنظر نمی‌تواند وسیع‌تر از حوزه رسیدگی بدوی باشد. ثانیاً: مرجع تجدیدنظر نمی‌تواند از درخواست تجدیدنظرخواه فراتر رود. (دادگاه تجدیدنظر نمی‌تواند محکومیت تجدیدنظرخواه را تشدید کند).

ماده ۳۵۰:

در صورت نقص در بدوی ← رد دادخواست
در صورت نقص در تجدیدنظر ← رد دعوای بدوی

در صورتی که دادگاه تجدیدنظر به علت عدم احراز سمت، دادخواست بدوی را ناقص تشخیص دهد (قائل به این نظر باشد که مدیر دفتر یا دادگاه بدوی به نقص دادخواست یا عدم رفع نقص در مهلت مقرر توجه ننموده است):

۱- قرار رد دادخواست صادر نمی‌کند.

۲- رأی بدوی را نقض نمی‌کند.

اما به خواهان بدوی اخطار می‌کند ظرف ۱۰ روز رفع نقص کند و اگر خواهان رفع نقص نکرد، رأی بدوی را نقض؛ و قرار رد دعوای بدوی را (نه قرار رد دادخواست) صادر می‌کند.

همچنین اگر سمت دادخواست‌دهنده بدوی به تشخیص دادگاه تجدیدنظر محرز نباشد، دادگاه تجدیدنظر اخطار رفع نقص نمی‌کند بلکه مستقیماً رأی را نقض کرده و قرار رد دعوای بدوی را صادر می‌کند. اما اگر سمت تجدیدنظرخواه محرز نباشد، دادگاه تجدیدنظر قرار رد دعوای تجدیدنظر را صادر می‌کند (نه دادگاه بدوی).

همچنین در صورتی که دادخواست بدوی ناقص بوده و در خارج از مهلت رفع نقص شده باشد دادگاه تجدیدنظر رأی را نقض کرده و پرونده را جهت صدور قرار رد دادخواست به دادگاه بدوی عودت می‌دهد.

همچنین اگر دادخواست خارج از مهلت مقرر بدون عذر موجه تقدیم شود و دادگاه بدوی قرار رد دادخواست را به هر دلیلی صادر نکند (مثلاً عذر را موجه تشخیص دهد) اما دادگاه تجدیدنظر عذر را موجه نداند، دادگاه تجدیدنظر قرار رد دادخواست تجدیدنظر را صادر می‌نماید. اما اگر از رأی غیرقابل تجدیدنظر تجدیدنظرخواهی شود، دادگاه بدوی صالح به رد تجدیدنظرخواهی نیست و همانطور که گفتیم پرونده به مرجع تجدیدنظر ارسال و دادگاه تجدیدنظر قرار عدم استماع دعوای تجدیدنظر را صادر می‌کند.

همچنین اگر دادگاه تجدیدنظر خود را صالح به رسیدگی نبیند (مثلاً پرونده به دادگاه تجدیدنظر همان استان ارسال نشود) این دادگاه قرار عدم صلاحیت صادر می‌کند و در نهایت اگر مشخصات تجدیدنظرخواه یا اقامتگاه او مشخص نباشد و قبل از انقضای مهلت ۲۰ روزه دادخواست تکمیل نشود دادخواست تجدیدنظرخواهی به موجب قرار دادگاهی که دادخواست را دریافت کرده رد می‌شود.

ماده ۳۵۲:

صلاحیت محلی: به شرط ایراد در جلسه اول رسیدگی.

صلاحیت ذاتی: اعم از اینکه در مرحله بدوی ایراد شده باشد یا نشده باشد.
ماده ۳۵۳:

پس اگر دادگاه تجدیدنظر قرار را نقض کند، دادگاه بدوی که قرار منقوض به آن عودت می‌شود مکلف به رسیدگی ماهوی است و نمی‌تواند مجدداً قرار صادر کند مگر سبب جدیدی حادث شود که صدور قرار را اقتضاء کند.
ماده ۳۵۸:

منظور از رأی دادگاه بدوی حکم است و منظور از رأی تجدیدنظر اعم از حکم یا قرار است.

اگر دادگاه تجدیدنظر قرار را نقض کند بدیهی است که پرونده را وفق ماده ۳۵۳ به بدوی می‌فرستد. اما اگر حکم را نقض کند خودش رأی می‌دهد که این رأی تجدیدنظر ممکن است حکم یا قرار باشد.

اگر تجدیدنظر رأی بدوی را به دلیل عدم صلاحیت نقض کند، بدیهی است که حکم یا قرار صادر نمی‌کند بلکه پرونده را به دادگاه صلاحیت‌دار ارجاع می‌کند.
ماده ۳۵۹:

مثل وخواهی.

اگر دعوا غیرقابل تجزیه باشد تجدیدنظرخواه آنرا فقط به طرفیت برخی از محکوم‌لهم طرح کند دادگاه تجدیدنظر قرار عدم استماع دعوا صادر می‌کند. اما اگر دعوا قابل تجزیه باشد طرح دعوا به طرفیت برخی از خواندگان بلاشکال است.
ماده ۳۶۲:

اما دلیل جدید مسموع است.

ادعای جدید در مرحله تجدیدنظر مسموع نیست مگر این سه مورد مذکور در متن ماده.

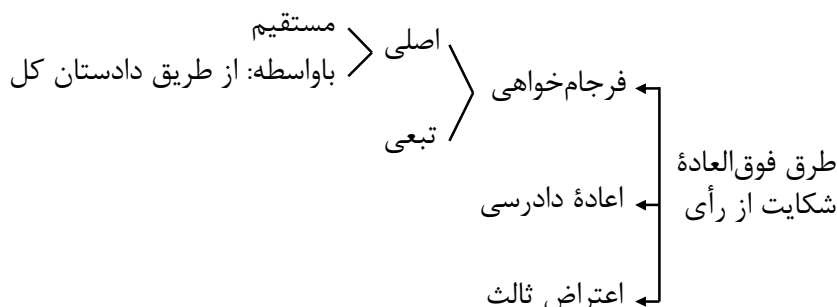
طرح این سه مورد در تجدیدنظر جایز است و قانون‌گذار آنها را ادعای جدید ندانسته. اما باید توجه داشت که به‌خاطر این سه بند مستقلاً نمی‌توان تجدیدنظرخواهی نمود. اما اگر محکوم‌علیه تجدیدنظرخواهی کند یا محکوم‌له که حکم جزئاً علیه او صادر شده تجدیدنظرخواهی کند صرفاً و منحصراً به تبع تجدیدنظرخواهی می‌توان این سه مورد را از دادگاه تجدیدنظر تقاضا نمود.
ماده ۳۶۳:

استرداد دادخواست در مرحله فرجام نیز علیرغم سکوت قانون گذار منجر به صدور قرار ابطال دادخواست فرجامی توسط دیوان عالی کشور می شود. و به موجب بند الف ماده ۱۰۷ استرداد دادخواست تا اولین جلسه رسیدگی نیز در مرحله بدوی منجر به صدور قرار ابطال دادخواست می شود. (ماده ۱۰۷)

تتمه نکات مبحث تجدیدنظرخواهی:

- ۱- هرگاه دو یا چند نفر متضامناً محکوم به پرداخت مبلغی شوند (مثل اسناد تجاری) پرداخت هزینه تجدیدنظرخواهی همه کافی است. و بقیه را از پرداخت هزینه تجدیدنظرخواهی بری می شوند.
- ۲- تشکیل جلسه دادرسی در مرحله تجدیدنظر با توجه به مهلت ۱۰ روزه تبادل لوایح برای دادگاه تجدیدنظر الزامی نیست.
- ۳- فوت خوانده در مرحله بدوی در لحظه تقدیم دادخواست موجب صدور قرار عدم استماع دعوا است. اما فوت تجدیدنظرخوانده در لحظه تقدیم دادخواست در مرحله تجدیدنظر موجب صدور قرار توقیف دادرسی است. (ماده ۱۰۵)
- ۴- دادگاه تجدیدنظر در تشخیص رأی بدوی و حکم یا قرار تلقی کردن آن اختیار مطلق دارد. پس می تواند حکم بدوی را قرار یا قرار صادره در مرحله بدوی را حکم تلقی نماید.

طرق فوق العاده شکایت از رأی:



فرجام خواهی:

فرجام خواهی رسیدگی شکلی به رأی صادره در مرحله قبل است که نه اصلاحی محسوب می شود و نه عدولی. و بر خلاف مرحله تجدیدنظر اثر انتقالی ندارد و مرحله سوم رسیدگی محسوب نمی شود و صرفاً در مقام نقض یا ابرام (تأیید) رأی است.
ماده ۳۶۶:

رأی در صورتی به دلیل مخالفت با موازین شرعی در مرحله فرجامی نقض می شود که مستند رأی منقوض، موازین شرعی باشد نه مقررات قانونی.
ماده ۳۶۷:

منظور خواسته وجه نقد است و در خواسته مالی غیر پولی علی القاعده اگر از رأی بدوی تجدیدنظر خواهی نشود قابل فرجام نیستند.
خود مبلغ ۲۰ میلیون ریال قابل فرجام نیست.
ماده ۳۶۸:

اصل عدم قابلیت فرجام آراء تجدیدنظر است.
آراء تجدیدنظر در ثلث و حبس و تولیت قابل فرجام نیست.
ماده ۳۶۹:

منظور، سوگند بتی است نه سوگند استظهاری و تکمیلی.
سوگند تکمیلی برای تکمیل دلیل موجود ادا می شود و سوگند استظهاری سوگندی است که بر میت توسط خواهان ادا می شود.
سوگند بتی چون قاطع است و قابل رد به اصحاب دعوا است. اما سوگند تکمیلی و استظهاری چون قاطع نیستند قابل رد به اصحاب دعوا نیستند.
سوگند تکمیلی سوگندی است که برای تکمیل دلیل موجود ادا می شود. مثلاً سوگندی که در دعاوی مالی به انضمام یک شاهد مرد دلیل محسوب می شود و سوگند استظهاری سوگندی است که در دعاوی بر میت توسط خواهان ادا می شود. دو سوگند اخیرالذکر قابل رد به طرف دعوا نیستند زیرا قاطع نیستند.
ادامه بند ۴ ماده ۳۶۹:

جز در مورد صلاحیت قاضی یا دادگاه صادرکننده رأی. (در تجدیدنظر این قید بود اما اینجا نبود).
بند ۲ ماده ۳۷۱:

رای به دلیل مخالفت با موازین شرعی وقتی در دیوان و تجدیدنظر نقض می‌شود که دادگاه صادرکننده رای معترض‌عنه حکم موضوع را در قانون نیافته یا قانون را مجمل یا متعارض دیده و بر مبنای مقررات شرعی حکم داده باشد. و مقررات قانونی: اگر رای بر خلاف آیین‌نامه و تصویب‌نامه و بخشنامه باشد نیز در دیوان نقض می‌شود.

بند ۳ ماده ۳۷۱:

پس اگر به درجه‌ای از اهمیت نباشد که رای را از درجه اعتبار بیااندازد رای نقض نمی‌شود. منظور نقض اصول بنیادین دادرسی است. مثل تناظر، بی‌طرفی قاضی و صلاحیت ذاتی.

بند ۴ ماده ۳۷۱:

زیرا در این فرض باید به دلیل اعتبار امر مختومه قرار رد دعوا صادر می‌شد.

ماده ۳۷۲:

مگر قانون مؤخر تسری به قانون مقدم را پیش‌بینی کرده باشد که در این صورت نقض می‌گردد.

ماده ۳۷۵:

منظور از عدم صحت مدارک، هم عدم صحت مادی (جعلی بودن سند) و هم عدم صحت معنوی (عدم دلالت سند بر موضوعی که دادگاه استنباط نموده) است.

ماده ۳۷۶:

رای مؤخر نقض بلارجاع می‌گردد.

در فرجام‌خواهی در دو مورد نقض بلارجاع داریم:

۱- موضوع ماده ۳۷۶ (آراء مغایر با یکدیگر با وحدت اصحاب دعوا و سبب و

موضوع)

۲- ماده ۴۰۳ در فرضی که بخشی از رای خارج از خواسته خواهان صادر شده

باشد.

ماده ۳۷۷:

مثل تجدیدنظر.

بند ۲ ماده ۳۷۸:

فرجام اصلی با واسطه (ماده ۳۸۸)

ماده ۳۷۹:

به دفتر بازداشتگاه نیز می‌تواند تقدیم‌کند.

ماده ۳۸۳:

اگر تکمیل نشود به‌موجب قرار دادگاه رد می‌شود.

بند الف ماده ۳۸۶:

اثر تعلیقی.

بند ب ماده ۳۸۶:

(یک سطر اول این جمله جا افتاده است).....

..... اگر محکوم‌له

تأمین مناسب بدهد دادگاه مکلف است اجرای حکم را به تأخیر بیاندازد.

ماده ۳۸۹:

توقف اجراء در فرض قبول فرجام‌خواهی یا درخواست نقض توسط دادستان منوط به

تودیع تأمین توسط فرجام‌خواه نزد دادگاه اجراء‌کننده رأی می‌باشد.

ماده ۳۹۲:

ارسال تخلفات انتظامی قاضی به دادگاه انتظامی قضات از تکالیف دیوان عالی کشور

است نه دادگاه تجدیدنظر.

ماده ۴۰۱ بند الف:

اگر تجدیدنظر فقط رأی بدوی را تأیید کرده باشد به بدوی ارسال می‌شود. ولی اگر

تجدیدنظر رأی بدوی را نقض، و رأی دیگری صادر کرده باشد به تجدیدنظر ارسال

می‌شود. اما در اعتراض ثالث و اعاده دادرسی خواهیم گفت که اگر دادگاه تجدیدنظر

رأی را تأیید کرده باشد نیز صادرکننده رأی محسوب شده و اعتراض ثالث و اعاده

دادرسی به آن دادگاه ارسال می‌شود.

ماده ۴۰۱ بند ب:

دادگاه مرجوع‌الیه مکلف به رسیدگی است و در این فرض، اختلاف در صلاحیت

نداریم.

ماده ۴۰۱ بند ج:

بر خلاف تجدیدنظر که خودش رأی می‌داد؛ در فرجام، هم‌عرض رأی می‌دهد.

ماده ۴۰۳:

در تجدیدنظر نیز همین کار صورت می‌گیرد.

نقض بالا‌ارجاع در مواد ۳۷۶ و ۴۰۳ صورت می‌گیرد.

ماده ۴۰۵ بند الف:

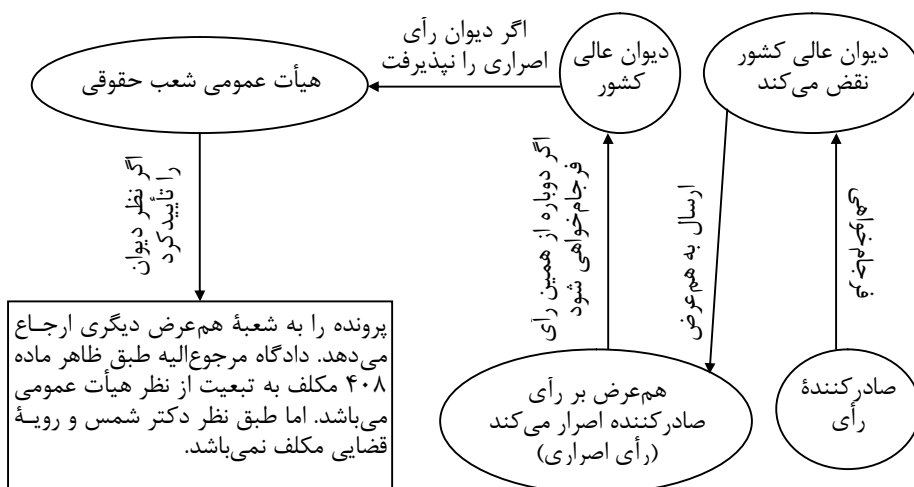
مكلف است تحقیقات مورد نظر دیوان عالی کشور را انجام دهد.

ماده ۴۰۶:

اگر رأی به دلیل عدم صلاحیت ذاتی نقض شود، به نظر می‌رسد این ماده حاکم نبوده و مرجوع‌الیه باید اقدامات را از اول انجام دهد. اما در سایر فروض، دادگاه تکلیفی به تشکیل جلسه ندارد و می‌تواند رأی دهد. اگر قسمتی از رأی در دیوان نقض شود، شعبه هم‌عرض فقط به همان قسمت رسیدگی می‌کند.

اگر دیوان تشکیل جلسه دهد و خوانده علیرغم ابلاغ قانونی حاضر نشود، حکم، حضوری است زیرا مدافعات قبلاً صورت گرفته است.

پس از نقض رأی در دیوان و ارجاع پرونده به شعبه هم‌عرض طرح دعاوی متقابل، اضافی، تغییر نحوه دعوا، افزایش خواسته و جلب ثالث ممنوع است اما کاهش خواسته و ورود ثالث در این مقطع مجاز است. اما در اعتراض ثالث و اعاده دادرسی، ورود ثالث هم نداریم.



ماده ۴۱۳:

فرجام تبعی صرفاً در فرضی است که هر یک از طرفین نسبت به جزئی از خواسته، محکوم‌له قرار می‌گیرند.

تتمه نکات فرجام‌خواهی:

۱- دادگاه یا دیوان در صورتی می‌تواند تصویب‌نامه را به دلیل مخالفت آن با شرع یا قانون اجراء نکند که حکم ابطال آن تصویب‌نامه در دیوان عدالت اداری صادر شده باشد.

۲- اگر بر اساس رأی منقوض، اقدامات اجرایی انجام شده باشد، پس از نقض رأی در دیوان، این اقدامات اعاده می‌گردد. ولی اگر عملیات اجرایی مختومه شده باشد طبق ماده ۳۹ قانون اجرای احکام مدنی اعاده به وضع سابق منوط به صدور رأی نهایی است.

ماده ۴۱۷:

اعم از رأی قطعی و غیرقطعی (بر خلاف اعاده دادرسی که فقط نسبت به احکام قطعیت یافته است).

ماده ۴۱۸:

با اعتراض ثالث اجرایی موضوع مواد ۱۴۶ و ۱۴۷ اشتباه نشود.

از اینجا به بعد از روی کپی جزوه کسی دیگر تایپ شده که بعلت ناخوانا بودن آن جزوه نیاز به تصحیح و بازنگری دقیق‌تری دارد.

طرق فوق‌العاده { اعاده دادرسی
اعتراض ثالث
فرجام‌خواهی } اثر تعلیقی ندارند

ماده ۳۸۵:

ظرف ۲۰ روز: این مهلت در تجدیدنظر ۱۰ روز است.

نکته: مهلت‌های فرجام همگی ۲۰ روزه است.

ماده ۳۸۶: (مهم)

طرق فوق‌العاده شکایت از رأی علی‌القاعده اثر تعلیقی ندارند یعنی اعتراض از طرق فوق‌العاده (فرجام‌خواهی، اعاده دادرسی، اعتراض ثالث) علی‌القاعده موجب تأخیر اجرای حکم نمی‌شوند جز مواردی که در قانون ذکر شده است. (مواد ۳۸۶، ۴۲۴ اعتراض ثالث، ۴۳۷ اعاده، ۴۹۳ اعتراض به رأی داور).

از جمع بند الف و ب نتایج ذیل حاصل می‌شود:

اگر از دعوایی مالی فرجام‌خواهی شده باشد و محکوم‌علیه فرجام‌خواهی کند و متعاقب آن تقاضای تأخیر اجرای حکم را نماید، دادگاه مخیر است قبل از اجراء از محکوم‌له تأمین مناسب اخذ نماید و اجراء ادامه پیدا می‌کند. اما اگر محکوم‌به غیرمالی باشد دادگاه مکلف است در صورتی که محکوم‌علیه تأمین مناسب بدهد اجرای حکم را تا صدور رأی فرجامی به تأخیر بیاندازد.

بند الف:

در صورت لزوم: دادگاه مخیر به قبول تقاضای محکوم‌له است. در محکوم‌به غیرمالی بر خلاف محکوم‌به مالی دادگاه مکلف به توقف اجرای حکم در صورتی است که محکوم‌علیه تأمین مناسب ندهد.

به تشخیص دادگاه: اصل گرفتن تأمین و میزان آن به نظر دادگاه.

قبل از اجراء: منظور قبل از اجرای حکم (تحويل محکوم‌به نه قبل از عملیات اجرایی)

بند ب:

در محکوم‌به غیرمالی بر خلاف محکوم‌به مالی دادگاه مکلف به توقف اجرای حکم در صورتی است که محکوم‌علیه تأمین مناسب بدهد. بر خلاف محکوم‌به مالی که محکوم‌له تأمین می‌داد و اجراء ادامه پیدا می‌کرد محکوم‌علیه تأمین می‌دهد و اجراء ادامه پیدا می‌کند.

ماده ۳۸۷:

ماده ۳۹۲:

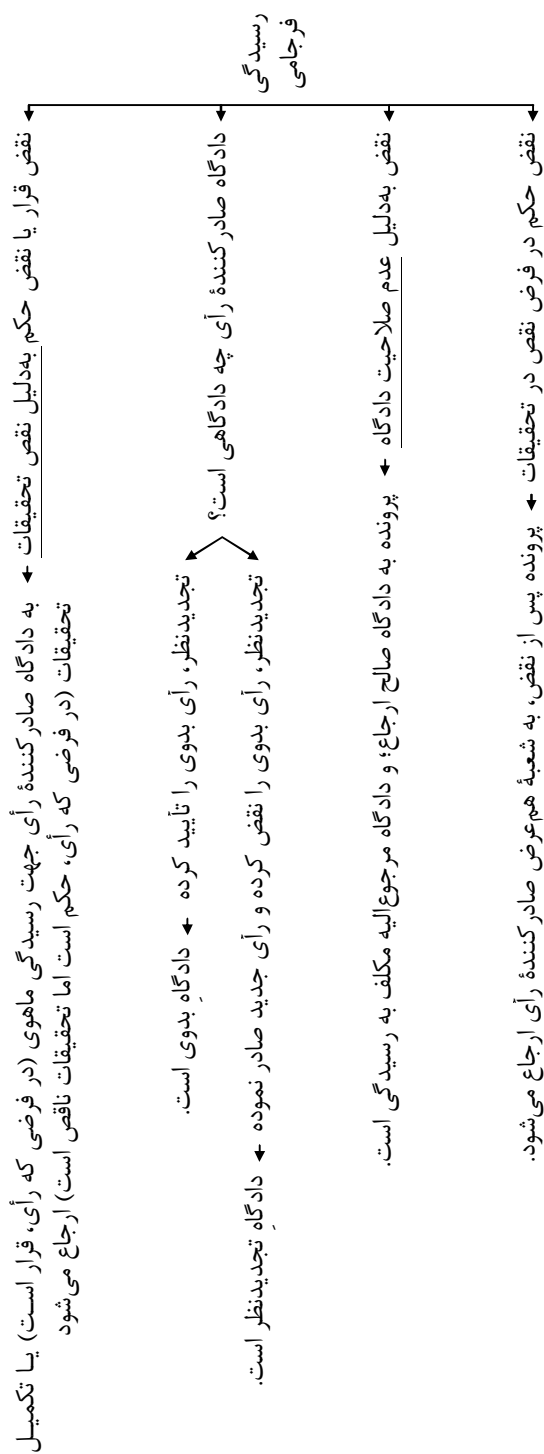
دادگاه انتظامی قضات.

ماده ۴۰۱: (مهم)

الف: دادگاه صادرکننده رأی: اگر دادگاه تجدیدنظر فقط رأی بدوی را تأیید کرده باشد به دادگاه بدوی ارسال می‌شود. اما اگر تجدیدنظر مستقلاً صدور رأی نموده باشد در فرض نقض قرار یا حکم به علت نقص تحقیقات، پرونده به دادگاه تجدیدنظر ارسال می‌شود. (بند ب ماده ۴۰۵)

ب: اگر رأی به علت عدم صلاحیت ...

ج: در سایر موارد نقض، پرونده ...



ماده ۴۰۳:

در تجدیدنظرخواهی نیز همین قاعده اعمال می‌شود. (مواد ۳۵۵ و ۳۷۳)
نقض بلا ارجاع: (ماده ۳۷۶)

ماده ۴۰۵:

مكلف است.

ماده ۴۰۶:

با تعیین وقت قبلی و دعوت از طرفین: در این فرض اگر خوانده حاضر شود، حکم، حضوری است زیرا مدافعات قبلاً صورت گرفته است.

نکته: در مرحله فرجام، طرح دعوای متقابل، اضافی و تغییر نحوه دعوی و افزایش خواسته مقدور نیست. زیرا مهلت طرح این دعاوی تا اولین جلسه دادرسی است که در مرحله فرجام، پایان یافته است. اما کاهش خواسته طبق ماده ۹۸ چون در تمام مراحل دادرسی مقدور است، در مرحله فرجام نیز مجاز است.

در فرجام و تجدیدنظر و ورود ثالث مجاز است؛ اما جلب ثالث در مرحله فرجام، مجاز نیست چون طرح آن تا پایان جلسه اول محدود شده است.

ماده ۴۰۷:

یعنی به شعبه هم‌عرض می‌رود. (ماده ۳۷۶)

ماده ۴۰۸:

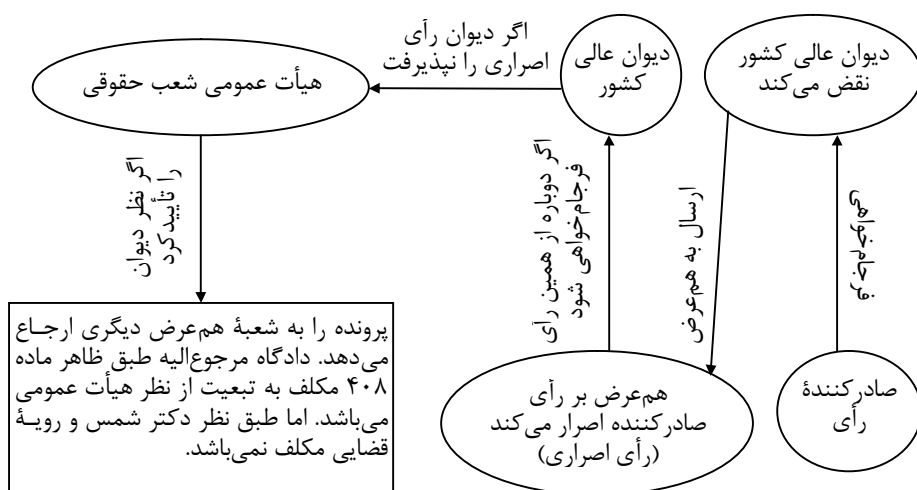
پس از نقض حکم حکم فرجام‌خواهی: پس قرار را شامل نمی‌شود.
پس دادگاه مرجوع‌الیه پس از نقض، مکلف به تبعیت از نظر دیوان نیست.
شرایط صدور رأی اصراری:

۱- طبق رأی اولیه اقدام به صدور رأی بکند.

۲- این رأی مورد دعوا جهت رسیدگی فرجامی قرار گرفته باشد.

۳- شعبه دیوان عالی کشور نظر دادگاه هم‌عرض را نپذیرفته و پرونده در هیأت عمومی دیوان عالی کشور مطرح می‌شود.

دادگاه مرجوع‌الیه طبق استدلال هیأت عمومی دیوان عالی کشور، رأی مقتضی را صادر می‌کند. سپس هم‌عرض دوم مکلف به تبعیت از نظر هیأت عمومی دیوان است.



شعب حقوقی دیوان اگر رأی را نقض کند پرونده را به دادگاه هم‌عرض دیگری می‌فرستد و آن دادگاه هم‌عرض مکلف به تبعیت از نظر دیوان است.

عرفاً به رأی شعب حقوقی، رأی اصراری می‌گویند ولی طبق قانون، رأی دادگاه هم‌عرض دوم اصراری است.

اگر دادگاه هم‌عرض نظر دادگاه بدوی یا تجدیدنظر را پذیرفت و پرونده را به دیوان فرستاد و دیوان مجدداً آن نظر را نپذیرفت، پرونده را به شعب حقوقی دیوان می‌فرستد.

مواد ۳۲۶ تا ۳۲۹ و ۴۱۱ و ۴۱۲ حذف شده است.

ماده ۴۱۳:

این ماده ناظر به فرجام تبعی است. منحصراً در فرضی قابل طرح است که یکی از اصحاب دعوا فرجام‌خواهی نموده و طرف دیگر به تبع او فرجام‌خواهی می‌نماید. بدیهی است در این فرض لزوماً هر یک از طرفین نسبت به جزئی از خواسته، محکوم‌له واقع شده‌اند.

ماده ۴۱۳:

در فرجام تبعی حکم به ضرر هر دو طرف است.

ماده ۴۱۵:

برای فرجام تبعی فقط درخواست کافی است و نیازی به دادخواست نیست.

اگر دادخواست فرجام اصلی پس گرفته شود، درخواست فرجام تبعی نیز به تبع آن منتفی است.

اعتراض ثالث:

ماده ۴۱۷:

هزینه دادرسی مرحله فرجام، اعتراض ثالث و اعاده دادرسی تا ۱ میلیون تومان ۳٪ خواسته؛ و مزاد، ۴٪ خواسته است.

در اعتراض ثالث؛ ورود و جلب ثالث و دعوای تقابل مسموع نیست. زیرا اعتراض ثالث فقط به جهات قضاوت شده است.

حقوق شخص ثالث: این شخص ثالث، اولاً؛ باید ذی‌نفع باشد. ثانیاً؛ نسبت به دعوا، ثالث محسوب شود. پس اگر شخص A مکلی را به B منتقل کند و شخص A قبل از این انتقال در خصوص حق‌المجرى محکوم شده باشد، شخص B که قائم‌مقام A است نمی‌تواند اعتراض ثالث کند چون ثالث محسوب نمی‌شود.

آن شخص یا نماینده او دخالت نداشته باشد: پس وارد ثالث و مجلوب ثالث نمی‌توانند اعتراض ثالث کنند چون وارد و مجلوب ثالث خود در دعوای اصلی اصحاب دعوا بودند.

قرارهای اعدادی (مقدماتی) نیز با توجه به اطلاق این ماده قابل اعتراض ثالث است.

ماده ۴۱۸:

هرگونه رأی صادره اعم از رأی قطعی یا غیرقطعی، (بر خلاف اعاده دادرسی که فقط در خصوص احکام قطعی است) و اعم از قرار و حکم (بر خلاف اعاده دادرسی که در آن قرار قابل اعاده دادرسی نیست) و اعم از حکم بدوی یا تجدیدنظر.

اعتراض ثالث فقط مختص آراء است (حکم و قرار) و شامل سایر تصمیمات (مثل تجدید جلسه، تصمیمات اداری و ...) نمی‌شود.

قرارهای اعدادی (مقدماتی) نیز با توجه به اطلاق این ماده قابل اعتراض ثالث است. چون اعتراض ثالث، طریق فوق‌العاده شکایت از رأی است و طرق فوق‌العاده استثنایی هستند. فقط به آراء سایر دادگاه‌های مذکور در این ماده (مدنی، انقلاب و تجدیدنظر) و حکم داور، می‌توان اعتراض ثالث نمود. پس به آراء صادره از مراجع قضایی استثنایی (مثل اداره ثبت) نمی‌توان اعتراض ثالث نمود.

اعتراض ثالث به حکم داور اولاً؛ توسط کسانی ممکن است که در تعیین داور شرکت نداشته. ثانیاً؛ این اعتراض باید به دادگاه ارجاع‌کننده دعوا به داورى یا صالح برای رسیدگی به اصل دعوا تقدیم شود.

اعتراض ثالث طاری نیاز به دادخواست دارد و دادخواست کافی است.

ماده ۴۱۹: (مهم)

ماده ۴۲۰:

اعتراض ثالث طاری، نیازی به دادخواست ندارد و دادخواست کافی است ولی اصلی نیاز به دادخواست دارد.

به طرفیت محکوم له و محکوم علیه رأی: پس باید هر دو طرف، خوانده قرار بگیرند. که رأی قطعی معترض عنه را صادر کرده است. بر خلاف نص این ماده اعتراض ثالث منحصر به آراء قطعی نیست.

واخواهی اثر تعلیقی دارد ولی اعتراض ثالث لزوماً اثر تعلیقی ندارد و دادگاه می تواند (مخیر است) حکم را معلق کند.

اگر دادگاه تجدیدنظر حتی حکم بدوی را عیناً تأیید کند، صادرکننده حکم قطعی محسوب شده و اعتراض ثالث به دادگاه تجدیدنظر می شود و او رأی را صادر ننموده باشد.

ماده ۴۲۱:

اعتراض طاری در دادگاهی که دعوا در آن مطرح است:

۱- بدون تقدیم دادخواست.

۲- اعتراض طاری در دادگاه رسیدگی کننده به دعوای اصلی مطرح می شود نه

دادگاه صادرکننده رأی معترض عنه مگر درجه

دادگاه رسیدگی کننده به دعوای اصلی پایین تر از درجه دادگاه صادرکننده

رأی معترض عنه باشد که در این صورت اعتراض طاری به دادگاهی که رأی

را صادر کرده است تقدیم می شود. (در فرض اخیر اعتراض طاری نیاز به

تقدیم دادخواست دارد.

ماده ۴۲۲:

مهلت اعتراض ثالث تا قبل از اجرای حکم مورد اعتراض قابل طرح است. و ...

پس به طور کلی اعتراض ثالث را در همه مواقع می توان مطرح کرد. در حالی که جهات قانونی از بین رفته.

نکته: این ماده را نباید به این معنا دانست که اعتراض ثالث محدود به مدت شده است.

وکالت ۸۶: اعتراض ثالث مدت ندارد.

نکات:

- ۱- اعتراض ثالث طاری مانند اعاده دادرسی طاری هر دو متعاقب دفاع در برابر دلیل ابرازی علیه معترض در دعوای جداگانه اتفاق می افتد. با این تفاوت که در اعاده دادرسی طاری ی‌دی استنادی علیه اعاده دادرسی کننده صادر شده اما در اعتراض ثالث طاری رأی معترض عنه علیه معترض صادر نشده.
- ۲- اعاده دادرسی طاری بر خلاف اعتراض ثالث طاری در دادگاه صادرکننده حکم قطعی رسیدگی می شود. در اعتراض ثالث طاری اصل بر این است که دادگاه رسیدگی کننده به دعوای اصلی به اعتراض طاری رسیدگی می کند مگر درجه دادگاه پایین تر باشد.

ماده ۴۲۳:

ماده ۴۲۴:

در مواردی که جریان ضرر و زیان ناشی از حکم ممکن نباشد: پس دادگاه مخیر است زیرا تشخیص غیرقابل جریان بودن ضرر با دادگاه است. قرار تأخیر اجرای حکم باید برای مدت معین باشد اما تمدید کوتاه مدت توسط دادگاه بلامانع است. ضرر و زیان ناشی از اجرای حکم: اعم از محکوم به مالی یل غیرمالی. نکات مهم:

- ۱- اگر از رأی بدوی تجدیدنظرخواهی شود اعتراض ثالث منتفی است و ثالث می تواند وارد ثالث شود.
- ۲- مطرح بودن پرونده در دیوان عالی کشور مانع از اعتراض ثالث به رأی فرجام نیست اما از ملاک ماده ۴۳۴ چنین استنباط می شود که دادخواست باید به دیوان داده شود تا به دادگاه صادرکننده رأی بفرستد.

اعاده دادرسی:

بند ۴ ماده ۴۲۶ مهم.

اعاده دادرسی نسبت به احکامی است که قطعیت یافته. اعاده دادرسی فقط نسبت به حکم ممکن است نه قرار.

شرایط اعاده دادرسی:

- ۱- فقط نسبت به رأیی که در قانون احصاء شده (احکام قطعیت یافته).
- ۲- به یکی از جهات مصرّح در قانون.
- ۳- فقط اشخاص مصرّح در قانون.

آراء دیوان عالی کشور قابل اعاده دادرسی نیست چون ابرام یا نقض رأی جدیدی نیست و دیوان رسیدگی در مدعی نمی‌کند. (اعاده دادرسی نسبت به رأی داور در قانون نیامده).

اعاده دادرسی نسبت به آراء مراجع قضایی استثنایی در قانون ما ساکت است. یکی از مهم‌ترین وجوه افتراق بین اعاده دادرسی با تجدیدنظر و فرجام و اعتراض ثالث این است که در اعاده دادرسی صرف ادعا موجب پذیرش درخواست اعاده دادرسی نیست بلکه دادگاه باید وجود یکی از جهات مذکور در ماده ۴۲۶ را احراز کند تا وارد رسیدگی گردد. اگر این جهات را احراز کرد قرار قبول اعاده دادرسی را صادر می‌کند و الا آن را رد می‌کند.

ماده ۴۲۶:

بند ۶: منظور، حکم نهایی است. (ماده ۴۲۹).

بند ۷: پس اگر قبل از صدور حکم، اسناد و مدارکی موجود باشد که دلیل حقانیت درخواست‌کننده اعاده دادرسی باشد نه بعد از صدور حکم، اعاده دادرسی رد می‌شود.

ماده ۴۲۷:

درخواست اعاده دادرسی برای مقیم ایران ۲۰ روز و برای مقیم خارج ۲ ماه است؛ ولی درخواست اعتراض ثالث زمان ندارد.

ماده ۴۲۸:

درخواست اعاده دادرسی باید به شعبه دادگاه صادرکننده حکم دوم تقدیم‌شود. از تاریخ آخرین ابلاغ صرف‌نظر از تاریخ صدور.

ماده ۴۲۹:

ماده ۴۳۰:

ماده ۴۳۲:

اعاده دادرسی مانند اعتراض ثالث اثر انتقالی دارد زیرا در صورت نسخ حکم، دادگاه نسبت به امور موضوعی و حکمی مجدداً اتخاذ تصمیم می‌نماید.

تنها راه آراء محاکم اعتراض به آن است اعم از عادی یا فوق‌العاده و ما خواسته‌ای با عنوان بطلان رأی موضوع دعوا نداریم.

ماده ۴۳۳:

در اعاده دادرسی اصلی اگر دادخواست اعاده نسبت به حکم تجدیدنظری باشد که رأی بدوی را تأیید نموده است، دادخواست اعاده به دادگاه تجدیدنظر داده می‌شود.

دادخواست اعاده دادرسی طاری، ۲ محدودیت دارد:

- ۱- مهلت ماده ۴۲۷ (۲۰ روز) شامل آن نیز می‌شود.
 - ۲- درخواست‌کننده اعاده باید تا پایان جلسه اول، آن را مطرح کند. زیرا مهلت دفاع در برابر ادله رقیب تا پایان جلسه اول است.
- ماده ۴۳۴:

بر خلاف اعتراض ثالث طاری که به موجب درخواست و در دادگاه رسیدگی کننده به دعوای اصلی قابل رسیدگی بود مگر درجه دادگاه پایین تر باشد، در اعاده دادرسی طاری دادخواست اعاده دادرسی طاری لزوماً باید در دادگاه صادرکننده رأی قطعی رسیدگی شود نه دادگاهی که دعوای اصلی در آن مطرح است.

تبصره: درخواست اعاده دادرسی نسبت به دعوایی که در دیوان عالی کشور مطرح است، نسبت به دعوایی که در دیوان عالی کشور ابرام شده است به دیوان داده می‌شود زیرا مرجع تالی حق نقض رأی مرجع عالی را ندارد. پس دیوان با ارجاع دادخواست به مرجع عالی خود، جواز فسخ آن را صادر می‌کند.

ماده ۴۳۵:

تبصره: (مهم): بر خلاف سایر طرق شکایت از رأی، دادگاه در اعاده دادرسی بدو در خصوص تأیید یا رد اعاده دادرسی اتخاذ تصمیم می‌کند.

ماده ۴۳۶:

(دعوای متقابل و اضافی قابل طرح نیست)

مورد رسیدگی قرار نمی‌گیرد. بر خلاف تجدید نظر و فرجام‌خواهی.

ماده ۴۳۷:

با صدور قرار قبولی دادخواست اعاده دادرسی به درخواست محکوم‌علیه و به شرطی که عملیات اجرایی مختومه نشده باشد در هر حال اجرای حکم متوقف می‌شود.

ماده ۴۳۸:

از ملاک قسمت اخیر ماده در اعتراض ثالث نیز استفاده می‌شود.

ماده ۴۳۹: ر.ک ماده ۳۷۶.

ماده ۴۴۰:

ماده ۴۴۱:

پس ورود و جلب ثالث و دعوای تقابل و دعوای اضافی قابل طرح نیست.

موارد مهم:

ماده ۴۴۵:

روز اقدام و روز ابلاغ حساب نمی‌شود.

مواد ۴۵۴، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۶۰، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۸، ۴۸۱، تبصره ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۶، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸. (مهم)

ماده ۴۶۶:

اشخاص زیر را هر چند با تراضی نمی‌توان به‌عنوان داور انتخاب نمود:
۱- ۲- ۳- قضات و کارمندان دادگستری.

ماده ۴۷۴:

۲ بار متوالی. ظرف مدت ۱۰ روز.

ماده ۴۹۰:

ظرف ۲۰ روز.

ماده ۵۰۵:

اظهارنامه که رأی مورد درخواست تجدیدنظر یا فرجام را صادر کرده.

ماده ۵۰۷:

به هر حال حضوری محسوب می‌شود.

ماده ۵۱۲: (مهم)

دادخواست اعسار از تاجر پذیرفته نمی‌شود.

کسبه جزء مشمول این ماده نخواهند بود.

ماده ۵۱۵:

ضمن تقدیم دادخواست یا در اثنای رسیدگی و یا به‌طور مستقل.

همچنین اجرت‌المثل به‌لحاظ تقدیم خواسته یا تأخیر تسلیم آن از باب اتلاف و

تسبیب از خوانده مطالبه نماید. نیاز به تقدیم دادخواست ندارد.

تبصره ۲: (مهم)

خسارت عدم‌النفع قابل مطالبه نیست.

خسارت تأخیر تأدیه قابل مطالبه است.

ماده ۵۲۲: (مهم)

در دعاوی که:

۱- موضوع آن دین و از نوع وجه رایج بوده؛

۲- و با مطالبه داین و تمکن مدیون؛

۳- مدیون، از پرداخت امتناع نموده؛

۴- پس از مطالبه طلبکار؛

مواد ۵۲۴، ۵۲۵:

(دادگاه صادرکننده حکم)، ۵۲۶

ماده ۵۲۸:

نه دعاوی حقوقی. فقط جرایم.

ماده ۵۲۹:

قانون ۱۳۱۸ کلاً ملغی است.

ماده ۱۰۸:

تقاضای تأمین خواسته: ۱- قبل از تقدیم دادخواست تا وقتی که حکم، قطعی نشده.

۲- ضمن تقدیم دادخواست. ۳- در جریان رسیدگی.

صدور قرار تأمین موکول به ایداع خسارت خواهد بود.

نکته: در یک دعوا نمی‌توان هم تأمین خواسته و هم دستور موقت خواست.

دادگاه مکلف به قبول آن است: پس قرار تأمین خواسته تکلیف است. در اختیار

دادگاه نیست.

بند الف: اعم از لازم‌الاجراء و غیر لازم‌الاجراء.

بند ج: پس در اوراق تجاری و اخواست نشده دادگاه مکلف نیست.

بند د: نقداً. خسارت احتمالی در تأمین خواسته بر خلاف دستور موقت لزوماً باید وجه

نقد باشد. اما در مورد دستور موقت، خسارت احتمالی یا تأمین هم می‌تواند نقد باشد

هم می‌تواند غیر نقد باشد.

تبصره: میزان خسارت احتمالی تعیینی توسط دادگاه قابل اعتراض نیست. (یعنی

نمی‌توان تجدیدنظرخواهی کرد.) اما قابل چانه‌زنی است.

ماده ۱۱۱:

ماده ۱۱۲: (مهم)

۱۰ روز: در دستور موقت این مهلت ۲۰ روز است.

به درخواست خوانده: بدون درخواست خوانده لغو نمی‌شود.

ماده ۱۱۴:

پس اگر خواسته به عنوان مثال، الزام به تنظیم سند عین معین باشد چون خواسته عین معین نیست بلکه الزام به فعل است و نیز از اموالی که بتوان میزان آن را تعیین نمود، نیست؛ درخواست تأمین قابل قبول نیست. (اما دستور موقت می توان گرفت). ماده ۱۱۴:

۱- در صورتی که حق، مستند به سند رسمی باشد و

۲- در معرض تضییع یا تفریط باشد (چون هنوز موعد تسلیم آن نرسیده)

ماده ۱۱۵:

مدیر دفتر مکلف است.

ماده ۱۱۶:

ظرف ۱۰ روز اعتراض نماید. (دادگاه در اولین جلسه)

مواد ۱۱۷ و ۱۱۸: (مهم)

ماده ۱۱۹: (مهم)

قرار قبول یا رد تأمین، قابل تجدیدنظر نیست. مثل دستور موقت.

قرار رد یا قبول تأمین و رد یا قبول دستور موقت مستقلاً قابل اعتراض نیست اما هم

قرار تأمین و هم دستور موقت به تبع اصل دعوا قابل تجدیدنظر است.

ماده ۱۲۰:

ظرف ۲۰ روز از ابلاغ حکم قطعی.

۱- توقیف اموال اعم از غیرمنقول و منقول.

۲- صورت برداری از اموال.

۳-

۴- ارزیابی

۵- توقیف حق استخدامی خوانده

۶- توقیف اموال منقول خوانده.

بدون رعایت تشریفات. بر خلاف دستور موقت که در صورت رد دعوا خواهان

مطالبه خسارت خوانده با شرایط زیر درخواست کننده تأمین در سایر

حق تقدم عین معین باشد. ۳-

مال توقیف شده مورد ادعای متقاضی تأمین باشد.

نکات مهم:

۱۰ روز (وقت فوق العاده) نه درخواست خواهان.

تبدیل حال با خواسته خواهان در جایی که عین معین.

ماده ۱۲۴:

منوط به رضایت خواهان است.

ماده ۱۲۵:

درخواست تبدیل تأمین دادگاه صادرکننده قرار تأمین تقدیم می‌شود و دادگاه مکلف است رسیدگی کند. تصمیم دادگاه به قرار است.

مواد ۱۲۷ و ۱۲۸:

ماده ۱۳۰:

چه رسیدگی در مرحله بدوی باشد یا تجدیدنظر: یا واخواهی یا فرجام‌خواهی.
(در اعاده دادرسی؛ ورود و جلب ثالث مجاز نیست.)

مواد ۱۳۴ و ۱۳۵:

۱۳۵: ظرف ۳ روز پس از جلسه اول دادرسی.

ماده ۱۳۶:

باید دادخواست جلب را با دادخواست اعتراض توأمان به دفتر دادگاه تسلیم کند.

ماده ۱۴۰:

پس به‌طور مستقل قابل تجدیدنظر نیست.

مواد ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۸۳ (مهم)، ۱۹۵، ۱۹۶:

ماده ۱۵۲:

برای اجرای قرار نه برای صدور قرار.

ماده ۱۸۴: (مهم)

گزارش اصلاحی: مانند احکام دادگاه‌ها به‌موقع اجراء گذاشته می‌شود.

ماده ۱۹۹:

این ماده قاعده منع تحصیل دلیل را نقض نموده است. اگر تحقیق یا اقدامی

ماده ۲۰۳:

اقرار در دادگاه.

ماده ۲۰۵:

اقرار وکیل علیه موکل خود نسبت به اموری که قاطع دعوا است پذیرفته نمی‌شود.

مواد ۲۰۷، ۲۰۹ (قرائن مثبته)، ۲۱۰، ۲۱۲، تبصره ۱ و ۳ ماده ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰ (ظرف ۱۰ روز) و تبصره ماده ۲۲۱، ۲۲۲: ماده ۲۲۳:

اسناد عادی نه رسمی.

مفاد آن را می‌توان اساس تطبیق قرار داد.

ماده ۲۲۴:

ماده ۲۲۵:

قرار تطبیق.

ماده ۲۲۷: (مهم)

از ملاک این ماده چنین استنباط می‌شود که رأی دادگاه کیفری برای دادگاه حقوقی لازم‌الاتباع است.

رأی کیفری برابر مقررات مربوط به اعاده دادرسی قابل استفاده است.

مواد ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۳۴، تبصره ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۴: ماده ۲۴۳:

پس گواهی که احضار شده و حضور نیافته جلب نمی‌شود. اما کارشناسی که احضار شود و حضور نیابد جلب می‌شود. (ماده ۲۳۶) ماده ۲۴۸:

دادگاه می‌تواند رأساً یا به درخواست اصحاب دعوا.

مواد ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۵ (مهم)، ۲۵۶ (مهم)، ۲۵۸ و تبصره، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱: ماده ۲۶۲:

هرگاه کارشناس ظرف مدت معین نظر خود را کتباً تقدیم دادگاه نکند، کارشناس دیگری تعیین می‌شود.

چنانچه قبل از انتخاب یا واصل شود، دادگاه به آن ترتیب اثر می‌دهد. ماده ۲۶۳: (مهم)

در صورت عدم حضور، کارشناس جلب خواهد شد.

ماده ۲۶۵: (مهم)

پس نظر کارشناس لازم‌الاتباع است.

مواد ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸ (مهم)، ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵ (منقلب شده)، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۶ (هر گونه دعوا ساقط می‌گردد).

ماده ۲۷۸:

به اندازه‌ای که موجب ضرر طرف نشود ۱ بار به او مهلت بدهد.

مواد ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۱۱، ۳۱۴:

ماده ۳۱۲: (مهم)

مثل تأمین دلیل (ماده ۱۴)

ماده ۳۱۸: ۲۰ روز: در تأمین خواسته ۱۰ روز است.

ماده ۳۱۹:

مكلف است. گرفتن، تكليف دادگاه است.

بر خلاف تأمین خواسته این تأمین می‌تواند وجه نقد یا غیرنقد باشد. مثل تأمین

خواسته، این تأمین قابل اعتراض نیست اما قابل چانه‌زنی است.

ماده ۳۲۰:

مثل تأمین خواسته.

ماده ۳۲۱:

در صورت مصلحت.

ماده ۳۲۲:

ماده ۳۲۳:

مستلزم تقدیم دادخواست است.

ماده ۳۲۴: (مهم)

ظرف ۱ ماه از تاریخ ابلاغ رأی نهایی.

ماده ۳۲۵: (مهم)

در هر حال رد یا قبول درخواست دستور موقت قابل رسیدگی فرجامی نیست.

تبصره ۱: اجرای دستور موقت مستلزم تأیید رئیس حوزه قضایی می‌باشد.

تبصره ۲:

درخواست صدور دستور موقت مستلزم پرداخت هزینه دادرسی معادل دعاوی

غیرمالی است.

مواد زیر از قانون اجرای احکام (مصوب ۱۳۰۶) مطالعه شود:

مواد ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۰، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۳۴، ۳۵ (تبصره ۱)، ۳۹ (حکم نهایی)، ۴۲، ۴۳،

۴۴، ۴۵، ۴۷ و تبصره (مهم)، ۵۱، ۵۷، ۶۱ (مهم)، ۶۳، ۸۳، ۸۵، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۶.

۹۷، ۱۰۱، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۴۶ (بسیار مهم)، ۱۴۷ (بسیار مهم)
(بدون رعایت تشریفات آ.د.م)، ۱۴۸، ۱۵۸، ۱۶۰.